



**فلسفہی مشکلات و
مصائب و علل و
عوامل پیدایش آنها**

كانون پژوهشے امام هادی عليه السلام
با همكاری تشكیل فرایر تبلیغ گروهے طلاب

نویسنده:

حجت الاسلام والمسلمین احمد رضا تحیری

مجلس اول

اشاره‌ای به فضائل ماه مهمانی خدا

در روایتی وجود نازنین رسول خدا (ص) فرمودند: «لو علم الناس ما فی رمضان لودوا تکون سنه؛ اگر مردم می‌دانستند چه خیر و برکتی در رمضان است، آرزو می‌کردند که ای کاش تمام سال ماه رمضان بود.» ان شاء الله خدا به ما توفیق دهد که بتوانیم بفهمیم و بعد هم عزم و همت دهد که بتوانیم از برکات این ماه کمال بهره را ببریم. اسبابی فراهم شود که ما تربیت و آماده شویم برای خدمت به مولایمان حجت بن الحسن ارواحنا له الفدا و سببی شود که ولو یک قدم به آنچه مورد نظر آقایمان هست، نزدیکتر شویم.

طرح مسأله اصلی

یک سؤالی که همیشه‌ی تاریخ برای مؤمنان مطرح بوده و چه بسا می‌توان گفت که از حدّ یک سوال عبور کرده و مبدل به یک معضل اعتقادی اجتماعی در جامعه‌ی ایمانی شده، این است که «چرا مؤمنین همیشه با بلا و گرفتاری و مصیبت درگیر بوده و هستند؟» بلکه چه بسا این سؤال، صرفاً سؤال مؤمنان نباشد و همه‌ی انسان‌ها برایشان این سؤال مطرح باشد که چرا حیات بشر این گونه رقم خورده که این همه با مشکلات و گرفتاری‌ها دست و پنجه نرم می‌کند. بلکه فراتر از این را هم شاید بتوان گفت و مدعی شد که این مسأله صرفاً یک سوال همگانی نیست؛ بلکه مهمترین دغدغه‌ی عموم انسان‌ها است. آیا غیر از این است که عموم انسان‌ها و حتی مؤمنین، مهمترین دغدغه‌شان

این است که چطور زندگی کنند و چطور رفتار کنند که به بالاترین حد ممکن از رفاه و خوشبختی برسند؟ آیا عموم فعالیت‌هایی که عمده‌ی مردم دنیا انجام می‌دهند برای این منظور نیست؟ کمی در مورد این مسأله تأمل کنیم! آیا غیر از این است که هر کاری که عموم مردم دنیا در طول زندگی شبانه روز انجام می‌دهند، به این هدف است که رفاه بیشتری داشته باشند؟ خوشبختی بیشتری داشته باشند؟ از خوشی و راحتی بیشتری بهره ببرند؟ هر چقدر که دارند، آن را افزایش بدهند؟ گرفتاری‌ها و مشکلات آنها کمتر شود؟ نه تنها گرفتاری‌ها و مشکلاتشان کمتر شود، بلکه اصلاً گرفتاری و مشکل پیش نیاید؟ و اگر پیش می‌آید، تلاش می‌کنند که آن را برطرف کنند؟

چرا این همه گرفتاری؟!

عموماً بزرگترین دغدغه‌ی مردم دنیا همین است؛ حتی عموماً بزرگترین دغدغه‌ی مؤمنین نیز همین است. همیشه این سؤال برای بشر مطرح بوده که انسان چرا اینقدر گرفتار است؟ خدا چرا هستی را اینطور آفریده که بشر اینقدر زندگی‌اش تلخ است؟ این مسأله مخصوصاً در مورد مسلمانان و به طور خاص در مورد مؤمنین جدی‌تر هست؛ هر کجای عالم شما مسلمان و مؤمنی ببینید، گویا با یک سنجاقی، مصیبت و گرفتاری را به او وصل کرده‌اند. هر کدام از کشورهای اسلامی را نگاه می‌کنید، به شکلی گرفتار مشکل و بلا و مصیبت است. افغانستان یک طور، پاکستان یک طور، میانمار، سوریه، لبنان، کشورهای خلیج فارس، ایران، اروپا، آمریکا؛ هر جا مسلمان هست، گرفتاری و مشکلات هم با او هست. یا گرفتار فقر هستند؛ یا گرفتار عدم امنیت هستند و تروریسم و قتل و غارت در مملکت آنها بیداد می‌کند؛ یا گرفتار حاکمان مستبدی هستند که اجازه پیاده کردن شعائر دینی را به آنها نمی‌دهند و یا گرفتار همه‌ی این مصائب با هم هستند. دایره‌ی ایمان هر چقدر محدودتر و خاص‌تر می‌شود، گرفتاری و مصیبت هم به همان میزان بیشتر می‌شود. شیعیان از مسلمانان عمدتاً گرفتارترند. عراق را ببینید؛ بحرین را ملاحظه بفرمائید؛ سوریه و یمن را - که به نحوی شیعه هستند - ببینید. دشمنی‌ای که با مملکت ما می‌شود را ببینید.

عدم اختصاص مصائب به مؤمنین و مسلمین

شایسته هست که نکته‌ای را همین جا متذکر بشویم و آن اینکه برخلاف آنچه که عموم فکر می‌کنند، گرفتاری‌ها مختص مؤمنین نیست. خیلی وقتها مسأله‌ی مورد بحث ما اینگونه مطرح می‌شود که چرا هر کس اهل ایمان است، گرفتار است؟ چرا کسانی که ما اونها رو کافر و مشرک می‌دانیم، زندگی‌شان در رفاه و آسایش و بدون گرفتاری است و همه چیز در ممالک آنها گل و بلبل است؟ چرا اینگونه هست که هر کس بخواهد با خدا رفیق شود، گرفتاری هم با رفاقت خدا به دنبال می‌آید؟ در تمام کشورهای اسلامی عمدتاً این سوال مطرح هست. همه کشورهای اسلامی نسبت به دنیای غرب چنین دیدگاهی دارند. حتی در خود اروپا این دیدگاه به نحوی نسبت به آمریکا وجود دارد و بسیاری از اروپائی‌ها فکر می‌کنند که آمریکا بهشت موعود در روی زمین است.

در حالی که اینطور نیست. آنها نیز برای خودشان مشکلات و گرفتاری‌هایی دارند؛ حتی در بُعد اقتصادی بعضاً در قدرتمندترین کشورها مردم با مشکلات اقتصادی بزرگی دست و پنجه نرم می‌کنند. به عنوان مثال مگر آمریکا

بزرگترین اقتصاد دنیا نیست؟! مگر بعد از جنگ جهانی دوم بزرگترین اقتصاد دنیا نبوده؟! اما همین بزرگترین و قدرتمندترین اقتصاد دنیا، حداقل دوبار رکود اقتصادی وحشتناکی را تجربه کرده است؛ یکی قرن ۱۹ دهه ۷۰ میلادی به مدت ۶ - ۷ سال چنان رکود وحشتناکی گریبانگیر اقتصاد آمریکا شد که عموم مردم این کشور به نان شب محتاج بودند. یکی هم دهه ۳۰ و ۴۰ قرن بیستم که قریب به ۱۶ یا ۱۷ سال رکورد اقتصادی در آمریکا حاکم بود. در دوران اوپاما هم آمریکا یک بحران اقتصادی عظیم را تجربه کرد که البته خود این آقایان این رو به عنوان یک رکود اقتصادی قبول نمی‌کنند. اما به هر حال بحرانی رخ داد و بعد از مدتی این بحران از آمریکا به اروپا هم سرایت کرد و تقریباً تمام اروپا رو در بر گرفت.

آمریکا حداقل نزدیک به ۵۰ میلیون نفر کارتون‌خواب دارد. قریب به یک ششم جمعیت آمریکا کارتون‌خواب هستند؛ نه زیر خط فقر، بلکه کارتون‌خواب که یعنی یک سقفی بالای سرشان ندارند؛ توان تهیه یک وعده غذای گرم در روز را ندارند؛ یا می‌روند پانسیون‌ها و یا مراکز خیریه و یا غذای خودشان را از توی آشغال‌ها و ته مانده غذای دیگران تهیه می‌کنند. اگر بخواهیم یک ششم را بر اساس جمعیت ۷۵ میلیونی ایران حساب کنیم، حدود ۱۲ یا ۱۲/۵ میلیون نفر می‌شود که آمار عجیب و غریب و وحشتناکی است.

در اروپا هم به همین نحو است. همین بحران اخیر آمریکا به اروپا هم سرایت کرد و در همین دو سه سال اخیر طرح‌های ریاضتی و تظاهرات عمومی در ایتالیا و انگلیس و اسپانیا و ... و حتی آلمان - که بزرگ‌ترین و باثبات‌ترین اقتصاد اروپا و جزء ۴ - ۵ اقتصاد برتر دنیا هست - رخ داد و مردم به خیابان‌ها ریختند و مغازه‌ها و ماشین‌ها را آتش زدند و ... و در حال حاضر هم که فرانسه چندین ماه هست که شاهد اعتراضات بسیار گسترده‌ی مردمی است و بخش اصلی مطالبات آنها اقتصادی است.

فلذا کشورهای به اصطلاح پیشرفته‌ی غربی هم مثل ما گرفتار مشکلات و بلاها هستند، اما می‌دانید فرق ما و مثلاً کشوری مثل آلمان چیست؟ این است که ما ظرفیت‌مان خیلی بیشتر است، ظرفیت تحمل بلا و مصیبت در ما خیلی بیشتر است. مخصوصاً شیعه این طوری است. اگر یک دهم گرفتاری‌های ما را آنها بهش دچار شوند، جامعه‌ی آنها مختل می‌شود. حیاتشان با مشکل جدی مواجه می‌شود. به عنوان مثال این مشکل رکود و بیکاری که الان در کشور ما حاکم است، اگر در جامعه‌ی آمریکا به همین شدت اتفاق بیفتد، شما می‌بینی به یک باره ۲۵ درصد به آمار خودکشی‌ها اضافه می‌شود. مثلاً کسی که در آمریکا سالی ۵۰ هزار دلار درآمد دارد، اگر بشود ۳۰ هزار دلار، بخش زیادی از شاغلین خودکشی می‌کنند و یا گرفتار مشکلات روانی و اجتماعی عجیب و غریب می‌شوند. اما در کشور ما بعضاً در یک خانواده پدر خانواده شغل ندارد؛ چند نفر از فرزندان هم که به سن اشتغال رسیده‌اند، شغل ندارند. همه هم با هم زندگی می‌کنند؛ سختی می‌کشند؛ لکن اختلال در زندگی معیشتی آنها پیش نمی‌آید. ولی در جامعه‌ی آمریکا اینگونه نیست. اگر خواستند کسی را از کار اخراج کنند، با مقدماتی این کار انجام می‌شود تا مبادا فرد اخراج شده برود خودکشی کند یا اسلحه بردارد و عده‌ای را در اثر فشار روانی ناشی از بیکار شدن قتل عام کند. اصلاً یک عده متخصص دارند برای اخراج کردن و اینکه چطور این مسأله را با کسی که قرار هست اخراج بشود، در میان

بگذارند و فیلمی هم به همین مضمون در هالیوود تولید شده که به این معضل در جامعه‌ی آمریکا می‌پردازد.^۱ اینها همه برای این است که تحمل آنها در برابر مشکلات کم است. آستانه‌ی تحمل عمومی در برابر آنچه که رفاه مادی را با خطر مواجه می‌کند، کم است.

علاوه بر این، مشکلات ملت‌ها و کشورهای به ظاهر مرفه‌تر منحصراً به مشکلات اقتصادی هم نیست. مشکلات امنیتی در دنیای غرب و خصوصاً آمریکا بیداد می‌کند. وضعیت امنیت عمومی، امنیت جنسی، امنیت مالی و اقتصادی، امنیت حریم خصوصی و ... در آمریکا و بسیاری از کشورهای غربی بسیار بغرنج است.

زمانی در جلسه‌ای با پزشکی که به اصطلاح خودش شخصیتی محقق و اهل پژوهش بود و سمتی مدیریتی در حد مدیر کلی استان هم داشت، صحبتی داشتیم. در خلال صحبت‌هایش گفت که حاج آقا در ایران عدم امنیت جنسی بیداد می‌کند. در کشور ما اگر یک خانمی کنار خیابون بایسته، در عرض ۵ دقیقه شاید ۲۰ مورد ماشین‌ها برای ایشان مزاحمت ایجاد می‌کنند؛ بوق می‌زنند، متلک می‌گویند و ... ؛ اما در دنیای غرب از این خبرها نیست. چشم و دل مردم سیره و کسی به کسی تعرض نمی‌کنند.

من به ایشان گفتم: آیا حرف شما پژوهیده هست؟ از سر بررسی همچنین حرفی می‌زنید.

جواب داد: حاج آقا بررسی نمی‌خواد، اظهار من الشمس است. وجدانی است.

بنده نیم ساعت وقت گذاشتم در اینترنت و برخی آمار در مورد میزان تعرضاتی که در محاکم قضائی اروپا و آمریکا ثبت شده رو برایش جمع کردم و در یک فایل ورد ریختم و بهش دادم تا حساب کار دستش بیاید. مملکت ما از این جهت یکی از کم‌بزه‌ترین کشورهای دنیاست. من آمار به روز رو ندارم. اما قابل دسترسی هست و ایران و عموم کشورهای اسلامی در خصوص امنیت جنسی همیشه جزء اولین‌ها بوده‌اند.

در بسیاری از مسائل دیگر هم همین‌طور هست و ما بر پایه‌ی توهمات و تخیلات خودمان یا آنچه که در تبلیغات مختلف به ما القاء می‌شود حرف می‌زنیم و واقعیت، معمولاً با برداشت‌های خیالی و ظنون ما بسیار متفاوت است. پس ابتلائات و مشکلات عمومی است؛ اگرچه می‌پذیریم که ممکن است جوامع ایمانی در برخی جهات گرفتارتر باشند.

چگونگی جمع میان مشکلات و گرفتاری‌های بشری با رحمت و حکمت و عدل و قدرت الهی

از طرف دیگر، آن عاملی که مسأله‌ی مورد بحث ما را نسبت به مؤمنین دچار غموض و پیچیدگی بیشتری کرده و آن را مبدل به یک شبهه‌ی اعتقادی - کلامی می‌کند، رحمت و لطف الهی است؛ این همه در آیات و روایات از رحمت و عنایت الهی دم زده شده، چطور این آیات و روایات با واقعیت خارجی که در آن بشر با انواع و اقسام مشکلات و مصائب دست به گریبان است قابل جمع‌اند؟

۱- فیلم «بالا در آسمان» یا «پا در هوا» - به انگلیسی: (Up In The Air) - با بازی «جرج کلونی» که در این فیلم بازیگر نقش اول فردی است که حرفه‌اش اخراج کردن آدم‌ها است؛ تخصصش این است که چه طور این بحث اخراج را به اینها مطرح کند که اینها خودکشی نکنند؛ نروند زن و بچه خود را بکشند؛ مردم را بکشند.

چه قدر خداوند در کتاب آسمانی‌اش روی رحمت و لطفش به بندگان تأکید فرموده؟! قرآن ۱۱۴ سوره دارد که ۱۱۳ تای آنها با «بسم الله الرحمن الرحيم» شروع می‌شود. سوره‌ی برائت هم که بدون «بسمله» آغاز شده بعضی از علماء علوم قرآن و تفسیر نظرشان این است که اصلاً سوره مستقلی نیست^۲ و روایت هم داریم که ادامه سوره‌ی انفال است.^۳ در هر حال ۱۱۳ سوره همه با «بسمله» شروع می‌شوند که هم بیانگر رحمت گسترده و عام خداوند است و هم رحمت با ثبات و پایدار الهی که شامل مؤمنین می‌شود؛ یعنی خداوند در آغاز هر فصل از کتاب آسمانی‌اش مخاطبین را به رحمانیت و رحیمیت خودش متذکر می‌شود.

در احادیث هم همین گونه است؛ در حدیثی قدسی آمده است که خداوند خطاب به حضرت داوود علیه‌السلام درباره شوق انتظارش به بازگشت خطاکاران و دورشدگان از درگاهش می‌فرماید:

«یا داوود، لو یعلم المذنبون عنی کیف انتظاری لهم ورفقی بهم و شوقی الی ترک معاصیهم لمانوا شوقاً الی و تقطعت أوصالهم من محبتی؛ ای داوود، اگر کسانی که از من روی گرداند شده‌اند، می‌دانستند که چگونه انتظار آنان را می‌کشم و با آنها مدارا می‌کنم و مشتاق خودداری آنان از گناهان هستم، از شدت شوق می‌مردند و از شدت محبت به من بندبند وجودشان از هم می‌گسست.»^۴

یا در روایتی از امام باقر علیه‌السلام آمده است که فرمود:

«ان الله تعالی اشد فرحاً بتوبه عبده من رجل أضل راحلته وزاده فی ليله ظلماء فوجدها فالله اشد فرحاً بتوبه عبده من ذلك الرجل براحله حین وجدها؛ خشنودی و شادمانی خداوند از توبه بنده‌اش بیشتر است از کسی که در شبی تاریک و بی‌ستاره، زاد و توشه‌اش را گم کند و سپس [در نهایت درماندگی و ناامیدی] آن را بیابد، همانا شدت شادمانی خداوند از توبه بنده‌اش بیشتر است از شادمانی آن مرد در هنگامی که زاد و توشه‌اش را می‌یابد.»^۵

اگر خداوند اینگونه به ما لطف و محبت دارد، پس این همه مشکلات و گرفتاری‌ها برای چیست؟ از آن طرف این همه جلوه‌های عجیب رحمت و تأکیدات مکرر قرآن و اهل بیت بر رحمانیت و رحیمیت خداوند؛ از این طرف این همه مشکل و مصیبت. شما ببینید خدا چطور عالم را تسخیر ما کرده. قریب به ۳۰ مورد در قرآن کریم این تعبیر را داریم: «سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ»؛ «سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ»؛ «سَخَّرَ لَكُمُ مَا فِي الْأَرْضِ»؛ «مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»؛ «الْبَحْرَ»؛ «الْفُلْكَ» و اصلاً همه‌ی هستی را برای شما انسان‌ها آفریدم. فرشتگان، عوالم بالاتر، آسمان‌ها و زمین، همه را برای شما آفریدم. خب خدایا اگر برای ما آفریدی، چرا اینقدر درگیر هستیم؟ چرا اینقدر بلا و مشکلات از زمین و آسمان برای ما می‌بارد؟ این زمین و آسمان که برای ما مسخر کردی، چرا دارد ما را نابود می‌کند؟ چطور می‌توانیم این‌ها را با هم جمع کنیم؟

۲- ن.ک: مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۲۷۳ - ۲۷۴.

۳- امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «الْأَنْقَالُ وَالْبِرَائَةُ وَاحِدٌ» (حویزی، عبدعلی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۱۷۶)

۴- فیض کاشانی، مولی محسن، المحججه البيضاء، ج ۸، ص ۶۲.

۵- مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۴۱، باب ۲۰، ص ۴۰، ح ۷۳.

این اشکالات وقتی حکمت و علم خداوند را در نظر بگیریم، شدیدتر می‌شوند. وقتی به عدالت خداوند توجه می‌کنیم، سوال بزرگ‌تر می‌شود. وقتی قدرت خداوند را لحاظ می‌کنیم، شبهه غامض‌تر می‌شود. چطور می‌شود اینها را با هم جمع کرد؟ آیا خدا ما را برای زجر کشیدن آفریده است؟! آیا خدا با بندگان دشمنی دارد؟ آیا خدا ظالم یا بخیل است؟! آیا آن طور که یهود ترسیم می‌کند، خدا نسبت به نوع بشر بخل دارد؟! اصلاً می‌دانید چرا خدا آدم را از بهشت بیرون کرد؟ بنا بر تعبیر یهود، به خاطر بخل، به خاطر دشمنی با آدم العیاذ بالله!!^۶ آیا خدا غافل است و نمی‌داند بندگان گرفتار هستند؟! آیا زورش نمی‌رسد، در حالی که غافل نیست؟! آیا از توان خدا خارج است که یک جوری تقدیر بکند که ما این همه گرفتاری و مصیبت در زندگی نداشته باشیم؟! این‌ها که هیچ کدام نیست؛ ساحت قدس الهی که منزله از تمام این امور است. پس چرا این همه گرفتاری؟ راه حل چیست؟ اگر ما خودمان باید کاری بکنیم که این وضعیت درست بشود، آن کار چیست؟ آن چاره چیست؟

راه و کلید حل مشکل

آیا راه حل بیرونی است؟ باید یک کاری در بیرون بکنیم، یک تلاش و فعالیت بیرونی انجام دهیم، یک نقشه و طراحی بیرونی بریزیم، یک فن و تکنیک بیرونی به کار ببریم تا گرفتاری‌ها حل شود؟ یا نه، راه حل مشکلات یک امر درونی است و باید در درون ما تغییری ایجاد بشود؟ یا شاید هم هر دو با هم. بالآخره راه حل کدام است؟ آنکه قرآن کریم و اهل بیت(ع) به ما می‌آموزند این است که راه حل عموماً درونی است؛ یک تغییری در درون ما باید اتفاق بیفتد. چون اولاً عامل گرفتاری‌ها عموماً درونی است. بلکه می‌توان گفت صد درصد درونی است. در اکثر گرفتاری‌ها هم عامل تحقق‌اش به شکل کنونی و هم عامل تغییر و تحولش درونی است و اگر ما درون خودمان را تغییر داده و آن گونه که باید درونمان را شکل بدهیم، مشکلات بیرونی خود به خود حل می‌شوند. ثانیاً و در مرحله‌ی بعد باید به صورت عملی یک تغییری در بینش خودمان هم ایجاد کنیم که این هم باز درونی است. خیلی از چیزهایی که ما مشکل می‌پنداریم، ناشی از بینش غلط ماست. این‌ها مشکل نیستند؛ اقتضای طبیعی خلقت هستند. اما ما چون درک درستی از هستی و قوانین حاکم بر آن نداریم، اینها را مشکل می‌پنداریم. در این موارد آنچه که قابل تغییر است، بینش و نگرش درونی ماست؛ و الا وضعیت بیرونی قابل تغییر نیست و هر چه بیشتر برای تغییر آن تلاش کنیم، تنها بر رنج و مصیبتمان افزوده می‌شود.

اصلاً یک قاعده‌ی کلی را همین ابتدا عرض کنم؛^۷ می‌دانید خوشبخت‌ترین آدم‌ها در دنیا چه کسانی هستند؟ آنهایی که مشکلات را کمتر می‌بینند! اصلاً مشکل نمی‌بینند!!

یعنی چه؟! یعنی مشکل هست و نمی‌بینند؟!!

بله! مشکل هست و او نمی‌بیند!

^۶ - ن.ک: صدقی، محمد، «آدم از دیدگاه قرآن و عهدین»، فصلنامه خط اول، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۵ش، ص ۷۳ - ۹۴؛ عادل، سید مرتضی، «تصویر خدا در عهد عتیق»، نیستان، شماره ۲، بهار و تابستان ۱۳۹۰ش، ص ۵۱ - ۷۰.

^۷ - تفصیل این مطلب در مجالس بعدی خواهد آمد و ابعاد این قاعده در ضمن مباحث روشن خواهد شد.

یعنی مشکلات اقتصادی هست؛ فقر هست؛ اما این‌ها را مشکل نمی‌بیند؟!
بله! نمی‌بیند.

مشکلات امنیتی است؛ اینها را مشکل نمی‌بیند؟!
بله! نمی‌بیند.

تصادف می‌کند، داغون می‌شود و ممکن است برخی از اعضای خانواده او از دنیا بروند، این را مشکل نمی‌بیند؟!
بله! نمی‌بیند.

آقا همسر بداخلاق دارد؛ خانم شوهر بد اخلاق دارد، این را مشکل نمی‌بیند؟!
بله! نمی‌بیند. خوشبخت‌ترین آدم‌ها این‌ها هستند که مشکل نمی‌بینند.

آقا این حرف شما معقول نیست؛ می‌شود یک مثالی بزنید.

بله. یک مثال می‌زنم که همه‌تان شنیدید. یک بانویی در شیعه است که تاریخ شیعه با او گره خورده؛ این ضرب‌المثل را شنیدید که می‌گویند: «ناف فلان کس را با مشکل بریده‌اند!» این بانو واقعا مصداق این امر بوده. واقعا ناف او را با مصیبت بریده‌اند. در روایت آمده که وقتی مادرش او را باردار بود، در طول دوران بارداری انواع و اقسام آلام جسمی و روحی بر این مادر وارد می‌شد؛ دائماً محزون بود و این حزن ناشی از کودک در شکمش بود. زایمانش هم به سختی بود.

به دنیا که آمد برادر بزرگترش آمد به بابایش گفت: «بابا مژده بده خدا خواهری به من عطا کرده.» پدر وقتی شنید گریه کرد. پسر عرض کرد: «بابا من بشارت یک دختر به تو می‌دهم، تو گریه می‌کنی؟!» فرمود: «صبر کن پسرم خودت می‌فهمی.»

پدر بزرگش که آمد؛ پسر جلو دوید و گفت: «یا جداه! مژده بده خداوند یک خواهری به من عطا کرده.» پدر بزرگ گریه کرد. عرض کرد: «آقا من بشارت و مژده یک دختر می‌دهم، شما گریه می‌کنی؟!» فرمود: «صبر کن، خودت می‌فهمی.»

جبرئیل نازل شد. یا رسول الله خدا سلام بر تو می‌رساند و می‌فرماید: «اسم این دختر را «زینب» بگذار.» بعد هم نشست همان جا، های‌های گریه کرد. پیامبر فرمود: «چه شد؟» عرضه داشت: «یا رسول الله! خدا روضه‌ی این دختر را برای من خوانده؛ می‌دانم چه‌ها خواهد کشید. این دختر از آغاز زندگی تا پایان عمر همواره با بلا و رنج و اندوه دست به گریبان خواهد بود؛ گاهی به درد مصیبت فراق تو مبتلا شود؛ زمانی دستخوش ماتم مادرش، سپس ماتم مصیبت جانسوز پدرش و پس از آن ماتم جانکاه برادرش حسن (ع) گردد و از این مصایب دردناک‌تر و افزون‌تر اینکه به مصایب جانسوز کربلا گرفتار می‌شود، به طوری که قامتش خمیده شود و موی سرش سفید گردد.»^۱

^۱ ن.ک: جزایری، سید نورالدین، الخصائص الزینبیه، ص ۳۰ و ۳۲ - ۳۳ و ۴۱ - ۴۲ و ۴۵ - ۴۷؛ سپهر، عباسقلی و کیانفر، جمشید، ناسخ التواریخ، ج ۱۸ (زندگانی زینب کبری (س) "طراز المذهب") ص ۴۵ و ۴۶ و ۴۷

اصلاً در برخی نقل‌ها این طور آمده که هر گاه نگاه پیامبر اکرم یا امیرالمومنین یا بی‌بی فاطمه‌ی زهرا به این کودک می‌افتاد، اشک از چشمانشان جاری می‌شد.^۹

گذشت تا در کربلا؛ در یک نیم روز ۱۸ یا ۱۹ نفر از عزیزان این بانو را به طرز فجیعی به شهادت رسانند. آن هم چه انسان‌هایی!! برترین و شریف‌ترین انسان‌های عالم. بعد این‌ها را در طول مسیر، طبق برخی نقل‌ها بدون پوشش و حجاب، با دست بسته وارد کاخ می‌کنند؛ در حالیکه ابن زیاد ملعون بر تخت نشسته و سر مبارک ابی‌عبدالله هم در مقابلش هست. وقتی بی‌بی زینب را می‌شناسد، به خیال خودش شروع می‌کند تحقیر بی‌بی و زخم زبان زدن و کوچک کردن ایشان. در چنین وضعیتی یک وقت رو می‌کند به بی‌بی و می‌گوید: «کار خدا نسبت به برادرت و اهل بیت را چگونه دیدی؟ چطور دیدی این واقعه را؟» بی‌بی می‌فرماید: «و ما رایت الا جمیلاً!»^{۱۰} فرمود: «و ما رایت الا الجمال» ما طلبه‌ها می‌گوییم نکره آمدن این کلمه‌ی «جمیل» دلالت بر عظمت می‌کند؛ کما اینکه دلالت بر وحدت هم می‌کند. یعنی «من جز یک صحنه‌ی عظیم و بسیار زیبا، هیچ ندیدم»

نمونه‌ی بالاتر خود اباعبدالله الحسین علیه‌السلام است. از امام زین‌العابدین علیه‌السلام روایت شده است که «لَمَّا اشْتَدَّ الْأَمْرُ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَظَّمَ نَظَرَ إِلَيْهِ مَنْ كَانَ مَعَهُ فَإِذَا هُوَ بِخِلَافِهِمْ لَأَنَّهُمْ كَلَّمَا اشْتَدَّ الْأَمْرُ تَغَيَّرَتْ أَلْوَانُهُمْ وَ ارْتَعَدَتْ فَرَائِصُهُمْ وَ وَجِبَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَانَ الْحُسَيْنُ عَ وَ بَعْضٌ مِنْ مَعَهُ مِنْ خَصَائِصِهِ تُشْرِقُ أَلْوَانَهُمْ وَ تَهْدَأُ جَوَارِحَهُمْ وَ تَسْكُنُ نُفُوسَهُمْ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ انظُرُوا لَأَيُّالِي بِالْمَوْتِ؛ (در روز عاشورا) آنگاه که کار بر امام حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام دشوار گردید، چون یاران آن حضرت نگاه بر چهره‌اش می‌افکندند، به روشنی محسوس بود که او بر خلاف دیگران است. زیرا دیگران وقتی کار سخت می‌شد، رنگشان پریده و مضطرب گشته و دندان‌شان می‌لرزد و طپش قلبشان بیشتر می‌شد. اما حسین و چند تن از خواص یارانش چهره‌شان می‌درخشید و بدنشان کاملاً آرام و قلبشان سرشار از آرامش و سکینه بود. ناظرین به یکدیگر می‌گفتند: بنگرید که آنان چگونه از مرگ نمی‌هراسد!»^{۱۱}

این بهجت درونی امام حسین(ع) آنقدر شدید بود که آثارش را کفار هم در ظاهر امام حسین می‌دیدند و متوجه می‌شدند. این بهجت، این سرور، این لذتی که حسین در عشق بازی با خدا دارد و برخی اصحاب کربلا دارند، این حالت را لشکریان ملعون عمر بن سعد هم فهمیده بودند.

در برخی نقل‌ها آمده که حبیب در شب عاشورا دائماً مزاح و خنده می‌کرد. یکی از اصحاب به او ایراد گرفت که: «حبیب! تو یک پیرمرد ۷۰ ساله هستی؛ بعید است از تو این حرکات. الان چه وقت خنده و شوخی هست؟!» حبیب در جواب گفت: «اتفاقاً الان بهترین وقت خنده و شوخی هست؛ کی از الان بهتر.»^{۱۲}

۹- ن.ک: جزایری، سید نورالدین، پیشین، ص ۴۹.

۱۰- ن.ک: ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۶۰.

۱۱- ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الاخبار، ص ۲۸۸.

۱۲- ن.ک: کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی - اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۲۹۳.

پس شدنی است و راه حل اساسی همین است که ما در درون یک تغییری بکنیم. درون من و شما باید تغییر بکند تا گرفتاری‌ها و مشکلات حل بشود. چطور این تغییر باید صورت بگیرد؟ دو تا بخش دارد: یک بخش بینشی و نظری که در این بخش اولاً باید بفهمیم بینش صحیح نسبت به این مسئله چیست. اصلاً چه چیزی گرفتاری است چه چیزی گرفتاری نیست، یا به عبارت دیگر کدام گرفتاری‌ها را می‌توان تغییر داد و رفع کرد و کدام را نمی‌توان؛ و ثانیاً چه عواملی باعث تولید هر کدام از این دو نوع گرفتاری‌ها و مشکلات می‌شود؟ فلسفه‌ی پشت پرده‌ی اینها و قوانین حاکم بر اینها چیست؟ یک بخش هم کنشی و عملی است که حالا بعد از اینکه فهمیدیم مسأله از چه قرار است، عوامل تولید مصیبت را در خودمان از بین ببریم که این کار می‌برد و زحمت می‌خواهد. این بخش بینشی را این شبها به شرط اینکه عمری باشد و خدا توفیق دهد با هم مرور می‌کنیم. بخش عملی را هم که باید همت کنیم و دست به کار شویم و درون را تغییر بدهیم.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

مجلس دوم

اشاره‌ای به فضائل ماه مهمانی خدا

در روایت است که خداوند تبارک و تعالی در شب اول ماه مبارک رمضان، یک میلیون نفر را که مستحق آتش جهنم هستند، می‌آمرزد. شب اول یک میلیون نفر، شب دوم دو برابر شب اول؛ شب سوم دو برابر شب دوم؛ شب چهارم دو برابر شب سوم؛ تا شب آخر همین طور. دو برابر دو برابر مضاعف می‌شود. شب آخر دو برابر همه‌ی افرادی را که در ماه مبارک رمضان آمرزیده است، می‌آمرزد. ان شاءالله خدا به ما توفیق دهد تا بتوانیم از این ماه عظیم کمال استفاده را ببریم و اسبابی فراهم شود که خادمی امام زمان (عج) را بکنیم.

مقدمه

گفته شد که بر اساس آنچه از آیات و روایات به دست می‌آید، راه حل مشکلات فردی و اجتماعی ما راه حلی درونی است. باید بینش را تغییر داد؛ باید تحولی در درون اتفاق بیافتد. اگر می‌خواهیم از مصائب و گرفتاری‌ها خلاص بشویم و از زندگی لذت ببریم، باید عوامل پشت پرده‌ی درونی مصائب و مشکلات را بفهمیم؛ باید چشمانمان را بشوریم و جور دیگری به زندگی نگاه کنیم. همچنین گفته شد که اگر این تحول درونی و تغییر بینش نباشد، اگر شما از بیرون تلاش کنید، نه تنها مشکلات حل نمی‌شود، بلکه بزرگتر و سخت‌تر هم می‌شود.

علل و عوامل اصلی پیدایش مصائب و گرفتاری‌ها

حالا از امشب می‌خواهیم بررسی کنیم، ببینیم بینشی که قرآن و اهل بیت (ع) به عنوان بینش صحیح در این مسأله بیان می‌فرمایند، چیست؟ ضمناً به این مسأله هم باید توجه داشته باشیم که بخش بینشی مقدمه‌ی لازم برای بخش کنشی و عملی هست و تا این بخش به درستی حل نشود، نوبت به بخش عملی نمی‌رسد. فلذا قدم اول در راستای تغییر این است که ما بینش و دیدگاه صحیحی که بایستی نسبت به مسأله‌ی «مشکلات و مصائب و علل و عوامل پیدایش آنها» داشته باشیم را با تحلیلی عقلانی و بر اساس ادله‌ی قرآنی و روایی روشن کنیم.

اولین و اساسی‌ترین عامل گرفتاری‌ها گناه است

اولین و عمده‌ترین عاملی که آیات قرآن و روایات اهل‌بیت برای گرفتاری‌ها و مشکلات بیان می‌فرمایند، گناه است و می‌توان ادعا کرد که عموم مشکلات فردی و اجتماعی عموم مردم ناشی از همین عامل است. چه گرفتاری‌های مؤمنین، چه گرفتاری‌های کفار. ممکن است در مورد کفار بگوییم که گناه یعنی چه؟ یعنی همان کار بدی که خودش می‌فهمد که بد است. عمده‌ی مشکلات ما ناشی از رفتارهای بدی است که می‌فهمیم بد هستند؛ بلکه حتی رفتارهای بدی که بدی آنها را نمی‌فهمیم، اما عدم فهم ما ناشی از کوتاهی خودمان هست، اینها هم مایه‌ی گرفتاری و مصیبت هستند.

خداوند تبارک و تعالی در سوره روم آیه ۴۱ می‌فرماید:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ؛ فساد، در خشکی و دریا بخاطر کارهایی که مردم انجام داده‌اند، آشکار شده است؛ خدا می‌خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشانند، شاید (بسوی حق) بازگردند!» دقت بفرمائید که در آیه نمی‌فرماید: «به واسطه‌ی کارهایی که مؤمنین انجام دادند»؛ می‌فرماید: «به واسطه‌ی کارهایی که ناس (مردم، اعم از مؤمن و کافر) انجام دادند.» ادامه آیه شریفه می‌فرماید: «لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» یعنی حالا حکمت این ظهور فساد در دریا و خشکی چیست؟ برای اینکه نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنها بچشانیم، شاید برگردند.

قاعده‌ی عالم این است که گناه گرفتاری به دنبال دارد

قاعده عالم این است که اگر شما گناه کنید، گرفتار مشکل می‌شوید. همه‌ی عالم بر علیه شما قیام می‌کند. چون هستی یک واحد منسجمی است که دارد در یک مسیری، تحت تدبیر الهی و براساس آن هدفی که خداوند برایش مقدر فرموده، حرکت میکند.

در سوره اسراء، آیه‌ی ۴۴ می‌فرماید:

«تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ؛ آسمانهای هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند، همه تسبیح او می‌گویند؛ و هر موجودی، تسبیح و حمد او

می‌گوید؛ ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید.» همه‌ی هستی به صورت منسجم و یکپارچه دارند تسبیح خدا می‌گویند؛ اما شما نمی‌فهمید.

یعنی چه که تسبیح می‌گویند؟ توضیح مفصلی دارد؛ بخواهیم ساده بگوییم یعنی همه‌ی هستی بر اساس هدفی که خدا ترسیم کرده و آن مسیری که به سمت این هدف ترسیم کرده، همه‌ی موجودات عالم به سمت آن هدف حرکت می‌کنند و وظیفه‌ی خودشان را در این مسیر انجام می‌دهند. اگر شما بخواهید گناه کنید، یعنی می‌خواهید کاری را بر خلاف این جریان انجام بدهید؛ مثل شنا کردن بر خلاف مسیر رودخانه. خب طبیعتاً وقتی خلاف هستی حرکت کنیم، هستی هم بر علیه ما قیام می‌کند. این در و دیوار و پنجره و گیاهان و حیوانات و ستارگان و سیارات و ... همگی تسبیح می‌گویند؛ همگی در عالم هستی وظایف الهی و توحیدی خود را انجام می‌دهند. من و شما وقتی گناه می‌کنیم، این گناه تنها لطمه به خودمان نیست؛ بلکه هر چیزی که در عالم هستی، در عالم کون وجود دارد، از رفتار ناصحیح ما متأثر می‌شود. بنابراین بر علیه ما قیام می‌کند. گناه به صورت طبیعی و قهری گرفتاری و مصیبت می‌آورد. حتی بنا بر برخی روایات، حیوانات هم در صورت کوتاهی در انجام وظایف بندگی‌شان گرفتار بلا می‌شوند؛ مثلاً در روایات آمده که حیوانات صید نمی‌شوند، مگر زمانی که تسبیح‌شان را فراموش کنند. حیوانی که شکار می‌شود، به واسطه‌ی این است که وظیفه‌ی خود را، تسبیح خود را، ذکر خود را انجام نداده است.^{۱۳}

این بحث بسیار متقن و عقلی است؛ نه گزارف است و نه مبالغه و نه سخنی سبک است. بلکه اتفاقاً حرفی است بسیار عمیق، برهانی و زیبا که البته تبیینش مقدمات فلسفی دارد و از موضوع ما خارج است. در هر حال این قاعده‌ی عالم است و حتی مصیبتی که برای حیوانات پیش می‌آید هم به خاطر این است که در حد و اندازه‌ی خود، وظیفه‌شان را انجام نداده‌اند.

خداوند گرفتاری طبیعی ناشی از گناه را برای مؤمن کفاره‌ی همان گناهی قرار می‌دهد

اما خداوند ارحم الراحمین در مورد مؤمن، همین اثری را که نتیجه‌ی قهری و طبیعی اعمال سیئه‌ی او هست، از سر لطف و عنایت خاصه‌ی خودش و به برکت نعمت ولایت، کفاره‌ی گناهان او قرار می‌دهد و به این وسیله او را از رنج‌ها و مصائب و گرفتاری‌های اخروی - که میلیون‌ها بار سخت‌تر و رنج‌آورتر از مصائب و گرفتاری‌های دنیوی است - نجات می‌دهد. یعنی وقتی از بنده‌ی مؤمنی که در دایره ولایت قرار دارد و خداوند متعال نسبت به او لطف دارد، گناهی و قصوری در انجام وظائف بندگی سر می‌زند، خداوند دو جور می‌تواند با این بنده معامله کند: یک راه این است که در آخرت با او تسویه حساب بکند و بگذارد تا بنده چوب خط‌هایش را در آن دنیا بخورد و فرض این است که این شخص مورد عنایت و محبت خداست و مؤمن است. از طرف دیگر، بهشت و جهنم هم چیزی جز باطن من و شما نیست. فردای قیامت اینگونه نیست که چیزی به نام بهشت جدای از من و شما باشد! خیر، همین باطن من و شما که هم اکنون نیز با ما هست، فردای قیامت که پرده‌ها کنار می‌رود، ظاهر می‌شود و یا

^{۱۳} - عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: «مَا مِنْ طَيْرٍ يُصَادُ فِي بَرٍّ وَلَا بَحْرٍ، وَلَا شَيْءٍ يُصَادُ مِنَ الْوَحْشِ إِلَّا بِتَضْيِيعِهِ التَّسْبِيحَ» (بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۵۳۷)

به صورت بهشت در می‌آید یا به صورت جهنم. همین الان هر کدام از ما یا باغی از باغ‌های بهشت هستیم یا گودالی از گودال‌های جهنم. اما الان مشخص نیست. پوشیده است باطن ما؛ چون این عالم، عالم ستر و حجاب است. عالم ملک، عالم حجاب است. در قیامت حجاب‌ها کنار می‌رود و باطنی که هم اکنون هم با ما هست، مکشوف می‌شود. اگر قرار باشد که ما بهشتی بشویم، باید بهشت باشیم. اگر نیستیم، باید بشویم؛ باید بهشت بشویم تا برویم به بهشت. و الا اگر ظلمتی با ما باشد، امکان ورود به بهشت نیست. باید اول پاک بشویم تا بعد بتوانیم وارد بهشت بشویم. بهشت پاکی و نور خالص است. اگر از این طرف (دنیا) ظلمتی با خودمان ببریم و فرض هم این است که ما مؤمن هستیم و مورد لطف و عنایت خداوند و قرار است بهشتی باشیم، خداوند متعال می‌فرماید: شما تشریف ببرید جهنم! کمی عذاب بکشید تا ظلمت‌ها پاک شود، وقتی نور خالص شدید، وقتی گوهر ولایت در درونتان از آلودگی‌ها پاک شد و درخشید، آن وقت خود شما بهشت می‌شوید؛ با بهشت سنخیت پیدا می‌کنید و می‌توانید وارد بهشت بشوید. راه دوم هم این است که خداوند در همین دنیا با گرفتاری‌ها و مصیبت‌ها، حساب بنده را صاف کند تا وقتی که بنده به عالم دیگر منتقل می‌شود، دیگر در آن طرف گرفتار نباشد.

شدت عذاب‌های قیامت فوق تصور ماست

و اگر خداوند نسبت به بنده‌ای لطف داشته باشد، تا جایی که امکان دارد نمی‌گذارد که این ظلمت‌ها را از این دنیا به عالم دیگر ببرد. خداوند تا آنجا که ممکن است تقدیرات بنده‌ای را که دوست دارد به نحوی رقم می‌زند که تا لحظه مرگ، حساب آن بنده تسویه شود؛ ظلمت‌های او پاک شود. چرا که فقط خود خداوند می‌داند که قیامت چه خبر است. ما حتی نمی‌توانیم گرفتاری‌های قیامت را تصور کنیم. این امر فوق تصورات ما است. قابل هضم و درک و فهم نیست. قابل وصف نیست. باید آن را ببینیم تا درک کنیم.

به عنوان نمونه، در روایات متعددی آمده که زمین قیامت از آتش است.^{۱۴} مردم، عریان و با پای برهنه و گرسنه و تشنه بر روی چنین زمینی برای حساب و کتاب جمع می‌شوند.^{۱۵} ازدحام جمعیت به گونه‌ای است که مردم به یکدیگر چسبیده‌اند و به تعبیر امام صادق علیه‌السلام «مانند تیر در تیردان در محضر پروردگار می‌ایستند و ازدحام جمعیت به حدی است که احدی جز به اندازه‌ی جای پای خود، جای دیگری ندارد و نمی‌تواند از جای خودش به این سو و آن سو برود.»^{۱۶} به تعبیر امیرالمؤمنین بهترین‌ها تنها جایی برای پایشان پیدا می‌کنند که آن را بر زمین بگذارند.^{۱۷} در

^{۱۴} - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَرْضُ الْقِيَامَةِ نَارٌ مَا خَلَا ظِلُّ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّ صَدَقَتَهُ تُظِلُّهُ» (کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۴، ص ۳)

^{۱۵} - عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ قَالَ: «كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ إِنَّ فِي الْقِيَامَةِ لَحَمْسِينَ مَوْقِفًا كُلُّ مَوْقِفٍ أَلْفُ سَنَةٍ فَأَوَّلُ مَوْقِفٍ خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ حُسْبُوا أَلْفَ سَنَةٍ عَرَاءَ حَفَاءَ جِيَاعًا عَطَاشًا الْحَدِيث» (مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۱۱)

^{۱۶} - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «مَثَلُ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِذَا قَامُوا لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مَثَلُ السَّهْمِ فِي الْقُرْبِ لَيْسَ لَهُ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا مَوْضِعُ قَدَمِهِ كَالسَّهْمِ فِي الْكِنَانَةِ لَا يَقْدِرُ أَنْ يَزُولَ هَاهُنَا وَلَا هَاهُنَا» (کلینی، محمد بن یعقوب، پیشین، ج ۸، ص ۱۴۳)

^{۱۷} - «قَدْ أَلْجَمَهُمُ الْعَرَقُ وَرَجَفَتْ بِهِمُ الْأَرْضُ فَأَحْسَنُهُمْ حَالًا مَنْ وَجَدَ لِقَدَمَيْهِ مَوْضِعًا وَلِنَفْسِهِ مَتَسَعًا» (شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، ص ۱۴۷ -

۱۴۸، خطبه ۱۰۲)

چنین حالتی مردم آن قدر عرق می‌کنند که نفس کشیدن برایشان سخت می‌شود.^{۱۸} این عرق‌ها جمع می‌شوند و به دهان‌ها می‌رسند و مردم در عرق خود غوطه‌ور می‌شوند.^{۱۹}

تازه اینها همه قبل از عذاب جهنم است؛ اینها همه در مرحله‌ی حساب و کتاب است؛ در ۵۰ موقف باید حسابرسی صورت بگیرد و هر موقعی ۱۰۰۰ سال طول می‌کشد. مردم در چنین وضعیتی ۵۰ هزار سال باقی می‌مانند. در گرما، با گرسنگی و تشنگی، با پای برهنه و بدن عریان، بر روی زمینی که تمامش آتش است. روایات عجیبی پیرامون هوای گرم صحرائی محشر و عطش صحرائی محشر وجود دارد.

تازه اینها در مورد انسان‌هایی است که چندان گیری در کارشان نباشد. کافر و منافق و پلید نباشند. ان شاء الله که ما حداقل جزء همین‌ها باشیم؛ جزء کسانی که مؤمن بوده‌اند؛ اما برخی کوتاهی‌های جزئی هم در انجام وظائف داشته‌اند و بعد از حساب و کتاب به بهشت می‌روند. و إلا اگر مثلاً در وظیفه‌ای که نسبت به قرآن کریم داریم (یکی از موقف‌ها موقف قرآن است)، کوتاهی داشته باشیم، معلوم نیست که وضعیت‌مان چگونه باشد. اگر در حرمت پدر و مادر، در مسأله‌ی ارتباط با والدین مشکلی داشته باشیم، معلوم نیست که به این ۱۰۰۰ سال چه قدر افزوده شود. در مسئله ولایت و حقوق امام، در کمک به محرومین، در حق الناس که اوایلا است. در موقف حق الناس خود خدا در کمین نشسته است.^{۲۰} در برخی روایات چنین آمده است که کسی که مظلمه‌ای بر گردنش باشد را آنقدر در این موقف نگه می‌دارند که از عرق بدنش رودها در محشر جاری شده و دره‌ها را پر می‌کند. مجرمینی که وضعشان خراب باشد، به تعبیر روایات از همان ابتدا با طوقی از آتش بر گردن و صورتی بدون گوشت و چشمان کبود و دهان کج و دست‌ها بسته به گردن و ... از قبر بیرون می‌آیند.^{۲۱}

این مطالب، حرف‌های گزاف نیست؛ مبالغه نیست؛ خبر از واقعیت‌های عالم است. گرفتاری‌های قیامت این چنین است. ما نمی‌دانیم که در قیامت چه خبر است. اینها هم همه مربوط به خود ما است؛ باطن اعمال خود ماست؛ خودمان با دست خودمان اینها را ساخته‌ایم والا برخی در آن جا اصلاً گرفتاری ندارند؛ گرسنه و تشنه نمی‌شوند؛ سوار بر مرکب، با سایه‌ای بالای سر، ملائکه اینها را با عزت و احترام به سمت صراط هدایت می‌کنند.

فلذا اگر خداوند متعال بنده‌ای را دوست داشته باشد و بنده در مواردی یک کوتاهی‌هایی داشته باشد، خدای تعالی هر طور که باشد در این دنیا حساب او را صاف می‌کند تا به قیامت نرسد؛ به قبر و برزخ کشیده نشود.

علاوه بر این، این مقدار گرفتاری‌هایی که ما داریم، مربوط به آن بخشی از گناهان ما است که قابل آمرزش و گذشت نیست. و إلا خداوند بخش عمده‌ی گناهان مؤمنین و اهل ولایت را مورد آمرزش قرار می‌دهد و به قول

^{۱۸} - عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ النَّاسَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ فَهُمْ حُقَاةٌ عُرَاءٌ فَيُوقَفُونَ فِي الْمَحْشَرِ حَتَّى يَعْرِفُوا عِرْقًا شَدِيدًا فَتَشْتَدُّ أَنْفُسُهُمْ فَيَمْكُتُونَ فِي ذَلِكَ مَقْدَارَ خَمْسِينَ عَامًا» (مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، پیشین، ص ۱۰۱)

^{۱۹} - وَ رَوَى عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ أَنَّهُ قَالَ: «تُبَدَّلُ الْأَرْضُ بِنَارٍ فَتَصِيرُ الْأَرْضُ كُلُّهَا نَارًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالْجَنَّةُ مِنْ وَرَائِهَا تَرَى كَوَاعِبَهَا وَ أَكْوَابَهَا وَ يُلْجَمُ النَّاسُ الْعَرَقَ وَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحَسَابَ بَعْدَ» (همان، ص ۷۲) همین مضمون در خطبه‌ی ۸۳ نهج البلاغه نیز آمده است (ن.ک: شریف الرضی، محمد بن حسین، همان، ص ۱۰۹ و ۱۴۷)

^{۲۰} - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ» قَالَ: «فَنَطَرَةٌ عَلَى الصِّرَاطِ، لَا يَجُوزُهَا عَبْدٌ بِمَظْلَمَةٍ» (بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۶۵۳)

^{۲۱} - در این زمینه ن.ک: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الانوار، ج ۷، ابواب ۵ و ۶ و ۸ و ...

معروف زیر سبیلی رد می‌کند و شتر دیدی ندیدی. اما آن بخشی که دیگر قابل بخشش نیست، آن بخشی که دیگر نمی‌شود آن را کاری کرد و بر اساس قوانین عالم تکوین و نظام هستی باید نتیجه‌اش را بچشیم، اینها را خداوند با گرفتاری‌ها و مصائب دنیوی تا آنجا که ممکن است حل می‌کند و اینها هستند که باعث این گرفتاری‌ها می‌شوند. کما اینکه در آیه ی ۳۰ سوره ی شوری می‌فرماید:

«وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ؛ هر مصیبتی به شما می‌رسد، بخاطر اعمالی است که انجام داده‌اید و بسیاری را نیز عفو می‌کند»

قریب به همین مضمون در آیه ۳۴ همین سوره نیز آمده هست. خداوند از بخش عظیمی از گناهان ما در گذشته است. این گرفتاری‌هایی که دچار آن می‌شویم، قابل گذشت نیست؛ قابل اغماض نیست؛ والا خداوند بخش اعظم آن را پاک کرده است.

چه مقدار از گرفتاری‌ها ناشی از گناه و کوتاهی است؟

بنابر این اولین و عمده‌ترین، عامل گرفتاری‌ها، گناهان و کوتاهی ما است. سوالی که پیش می‌آید این است که چه قدر از گرفتاری‌های ما ناشی از این عامل است؟ اگر بگوییم ۵۰ درصد گزاف است؟ اگر بگوییم ۷۰ درصد چطور؟ ۸۰ درصد چطور؟ ۹۰ درصد؟ بله، نمی‌شود گفت که ۱۰۰ درصد ناشی از همین است. اما اگر بگوییم ۹۹ درصد گرفتاری‌های ما ناشی از این عامل است، حرف گزافی نیست. این مسئله چنان ظریف و حساس است که فوق تصور ما است. در بسیاری از موارد، چیزهایی که ما گناه حساب نمی‌کنیم، ما را گرفتار می‌کنند. برخی افعالی را که ما آنها را گناه نمی‌دانیم ممکن است ما را سال‌ها گیر بیندازد.

جریان عبدالله بن یحیی

امام صادق علیه‌السلام در روایتی فرمودند: گاهی شیعیان ما در اول افعالشان «بسم الله» را فراموش می‌کنند. خداوند متعال مشکلی را سر راه آنها می‌گذارد تا متذکر شوند و ظلمت و اثر ناشی از این تقصیر پاک شود. سپس حضرت داستانی را بیان فرمودند به این مضمون که عبدالله بن یحیی که یکی از شیعیان امیرالمؤمنین بود، به خانه‌ی حضرت امیر (ع) آمد. حضرت روی کرسی نشسته بود. فرمودند برای یحیی کرسی بیاورید. به هنگام نشستن روی کرسی، کرسی از زیر پایش لغزید و عبدالله به زمین خورد و پیشانی‌اش شکافت؛ طوری که استخوان جمجمه‌اش پیدا شد و خون بر سر و صورت او جاری شد. حضرت (ع) فرمودند: ظرف آبی بیاورید. ابتدا جای زخم را شستند. بعد کمی از آب دهانشان را با دست مبارکشان بر جای زخم کشیدند و زخم در دم خوب شد؛ گویا اصلاً زخمی در کار نبوده. بعد فرمودند: «يَا عَبْدَ اللَّهِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ تَمْحِصَ ذُنُوبِ شِيعَتِنَا فِي الدُّنْيَا بِمَحَنِهِمْ لَتَسْلَمَ [لَهُمْ] طَاعَاتُهُمْ وَ يَسْتَحِقُّوا عَلَيْهَا ثَوَابَهَا؛ ستایش خدایی را که پاکسازی گناه شیعیان ما را در دنیا، محنت‌هایی که در آنجا می‌کشند قرار داد تا عبادت‌های آنها برایشان سالم بماند، و مستحق ثواب آن عبادت‌ها شوند.»

عبدالله هنگامی که متوجه شد حتما اشتباهی کرده بود که این حادثه برایش اتفاق افتاده است، اشتباهش را از امام سؤال کرد. حضرت با اشاره به حدیث معروفی که می‌فرماید: «هر کاری که با نام خدا شروع نشود، ناتمام است» فرمود: علت این اتفاق این بود که هنگام نشستن بسم الله الرحمن الرحیم را نگفتی! خداوند اینگونه دوستان ما را تنبیه می‌کند تا حواس‌شان را جمع کنند و ادب نشستن را رعایت کنند.

در ادامه عبدالله به حضرت عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، آیا ما فقط در دنیا به واسطه‌ی گناهانمان مجازات می‌شویم؟ حضرت فرمود: بله، مگر نشنیدی این قول پیامبر اسلام(ص) را که «الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ؛ دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر است» خداوند شیعیان ما را از گناهانشان در دنیا به واسطه ابتلائات و گرفتاری‌ها پاک می‌کند و بخشی را هم به واسطه‌ی عفو و غفران خودش پاک می‌کند همانطور که خودش در کتابش فرموده: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» تا وقتی مؤمنین وارد قیامت می‌شوند، در پرونده‌ی اعمالشان چیزی جز عبادت و طاعت نباشد.

اما کفار و دشمنان ما اهل بیت (ع)، اگر کار نیکی در دنیا داشته باشند، خداوند در همین دنیا جزایشان را می‌دهد - گرچه کارهای خوب این افراد ارزشی ندارد؛ زیرا برای خدا انجام نشده است - تا وقتی که وارد قیامت می‌شوند، تنها دشمنی‌ها، معاصی و گناهانشان در پرونده‌ی اعمالشان باشد و جز آتش جهنم جزای دیگری نداشته باشند.

داستان دو پادشاه در دو اقلیم

سپس امیرالمؤمنین داستانی را برای عبدالله نقل فرمودند به این مضمون که روزی در محضر پیامبر(ص) نشسته بودیم. حضرت (ص) فرمود: «در یک زمانی دو پادشاه در دو اقلیم بودند. یکی فردی مؤمن و دوستدار اولیاء خدا شخص دیگر، کافر و دشمنِ دوستان خدا و دوست دشمنان خدا. روزی پادشاه مؤمن مریض شد و در حین بیماری به نوعی خاص از ماهی اشتها پیدا کرد. طبیبان بیماری او را تشخیص داده و گفتند که اتفاقاً درمان این بیماری نیز گوشت همین ماهی است و این فصل هم فصلی که این ماهی به راحتی در دریا پیدا می‌شود و دستور می‌دهیم برایتان صید کنند تا با خوردن آن شفا پیدا کنید. خداوند متعال به ملکی دستور داد که تمام افراد این ماهی را به قسمت‌های عمیق دریا هدایت کند تا کسی نتواند آنها را صید کند.

مدتی گذشت و کسی نتوانست این ماهی را صید کند. پادشاه مؤمن مدتی در بستر بیماری زجر کشید و با درد و رنج از دنیا رفت. پس از مدتی پادشاه کافر به همان بیماری دچار شد. طبیبان به وی گفتند که دواي درد شما تنها در گوشت فلان ماهی است که متأسفانه در این فصل، در آبهای عمیق قرار دارد و به هیچ وجه کسی نمی‌تواند آن را صید کند. خداوند متعال به ملکی دستور داد تا افراد این ماهی را به سطح دریا هدایت کنند. صیادان نیز ماهی را صید کرده و برای پادشاه آوردند و پادشاه هم پس از خوردن ماهی شفا پیدا کرد. فرشتگان آسمان از این کار خداوند تعجب کردند؛ مردم هم برایشان شبهه ایجاد شد و فتنه‌ای اعتقادی در میان مردم به وجود آمد. خداوند به پیغمبر آن زمان وحی فرمود که «إِنِّي أَنَا اللَّهُ الْكَرِيمُ الْمُتَفَضَّلُ الْقَادِرُ لَا يَضُرُّنِي مَا أُعْطِيَ وَلَا يَنْقُصُنِي مَا أَمْنَعُ وَلَا أَظْلِمُ أَحَدًا مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» اما حکمت این کار من آن بود که آن پادشاه مؤمن، اگر چرخ با من دوست و رفیق بود، اما خطائی هم در پرونده‌ی

اعمالش داشت، من چنین تدبیر کردم تا به واسطه‌ی زجری که در اثر بیماری کشید، خطایش پاک بشود و تماماً نورانی به محضر من بیاید. آن پادشاه کافر، حسنه‌ای داشت که اگر با آنها به محضر من می‌رسید، از من طلبکار می‌شد - به عنوان جمله‌ی معترضه این را بگوئیم که خدا کریم و عادل و حکیم است. فلذا اجر هیچ عاملی را ضایع نمی‌کند. حتی شیطان از خداوند درخواست‌هایی داشت که خداوند آنها را مستجاب کرد. شیطان قبل از آفرینش آدم، ۶۰۰۰ سال عبادت مقبول داشت. خداوند وقتی خواست او را از ملکوت براند، به خداوند عرض کرد: خدایا من ۶۰۰۰ سال عبادت مقبول داشتم، حال می‌خواهی مرا از ملکوت برانی؟ خداوند فرمود: بهره‌ای از آخرت نداری، از این دنیا هر چه که می‌خواهی بگو تا به تو عطا کنم. شیطان نیز درخواست‌های خود را گفت.^{۲۲} درخواست‌هایی بسیار عجیب که اگر صرفاً آنها را ذکر کنیم، بدون آنکه توضیحی در موردش بدهیم، چه بسا موجب شبهه و سؤال بشود که چرا خداوند چنین درخواست‌هایی را در مورد ابلیس اجابت کرد. دلیل اجابت درخواست‌های شیطان به وسیله‌ی خداوند این بود که شیطان عبادت مقبول زیادی داشت و خداوند اراده کرده بود که در همین دنیا با وی تسویه‌ی حساب کند - برگردیم به روایت؛ پادشاه کافر در پرونده اعمالش حسنه‌ای داشت. خداوند به او سلامتی بخشید تا با او بی حساب شود و در آخرت او را به خاطر اعمال ناشایستش مؤاخذه کند.^{۲۳}

عامل ابتلاء یعقوب به فراق یوسف

می‌دانید حضرت یعقوب چرا به فراق یوسف مبتلا شد؟ ابوحزمه ثمالی در حدیثی طولانی از امام زین‌العابدین علیه‌السلام نقل می‌کند که علت این امر غفلت یعقوب از یک نیازمند گرسنه بود. حضرت یعقوب هر روز گوسفندی ذبح می‌کرد، بخشی را به مستحقان می‌داد و بقیه را خودش و فرزندانش می‌خوردند، یک روز سائل گرسنه و روزه‌داری عبورش به آن شهر افتاد. موقع افطار به در خانه‌ی یعقوب آمد و گفت: «به میهمان مستمند غریب گرسنه از غذای اضافی خود کمک کنید» چند بار این سخن را تکرار کرد، اما اهل خانه اعتنایی نکردند. سائل با قلب شکسته و چشم گریان برگشت و از گرسنگی به خدا شکایت کرد.

فردای آن روز خداوند به یعقوب وحی فرستاد که: ای یعقوب! بنده‌ی من را خوار کردی و خشم مرا بر افروختی و مستوجب تأدیب و نزول مجازات بر خود و فرزندانت شدی. ای یعقوب! من دوستانم را زودتر از دشمنانم توییح و مجازات می‌کنم، و این به خاطر آن است که به آنها علاقه دارم!

حضرت یوسف در همان شب آن خواب ویژه را دید و صبح که به پدر گفت، حضرت یعقوب چون از قبل می‌دانست و خداوند به او وحی فرمود، بسیار غمگین شد و از آن به بعد خاندان یعقوب تا سال‌ها گرفتار ابتلائات سنگینی شدند.^{۲۴}

^{۲۲} - ن.ک: قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۴۲، ذیل آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی اعراف.

^{۲۳} - روایت طولانی است فلذا متن عربی آن را ذکر نکردیم. ن.ک: التفسیر المنسوب إلی الإمام الحسن العسکری علیه السلام، ص ۲۲ - ۲۵.

^{۲۴} - ن.ک: حویزی، عبدعلی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۱۱ - ۴۱۵.

البته این نوع چوب زدن مربوط به حضرت یعقوب (ع) در آن مقام خودش هست و خدا از ما هم به اندازه‌ی حضرت یعقوب توقع ندارد. الان من و شما هم اگر در اداء حقوق مستمندان کوتاهی کنیم، به ما هم لطمه وارد می‌شود؛ اما نه چنین لطمه‌ای.

به همین خاطر از آن به بعد هر روز صبح یکی از خدمتکاران حضرت یعقوب (ع) به امر ایشان بر در خانه ندا می‌داد که هر که روزه نیست، غذا در خانه‌ی یعقوب وجود دارد و سفره پهن است؛ عصرها هم ندا می‌داد که هر کس روزه است، موقع عشاء سفره‌ی افطار در خانه‌ی یعقوب پهن است.^{۲۵}

اگر حضرت یعقوب (ع) به این مسأله توجه می‌کرد، دیگر چنین حادثه‌ای برایش اتفاق نمی‌افتاد و رشدهایی هم که برای او و حضرت یوسف (ع) در این جریان اتفاق افتاد و مقاماتی هم که کسب کردند، خداوند از طریق دیگری آن مقامات را به این دو پیامبر خودش عطا می‌کرد؛ چرا که خداوند ناتوان نیست.

عالم شدت ابتلاء ایوب نبی

خداوند به حضرت ایوب (ع) وحی کرد: «هَلْ تَدْرِي مَا ذُنُوبُكَ إِلَيَّ حِينَ أَصَابَكَ الْبَلَاءُ قَالَ لَا قَالَ إِنَّكَ دَخَلْتَ عَلَيَّ فِرْعَوْنَ فَدَاهَنْتَ فِي كَلِمَتَيْنِ»^{۲۶} یعنی می‌دانی که گناه تو چه بود که به این مصائب دچار شدی؟ (در روایات در مورد مصائب حضرت ایوب (ع) مطالب عجیبی وارد شده است) مصائب تو به این خاطر است که وارد بر فرعون زمان خود شدی و در سخنانی که با فرعون گفتی، در دو کلمه با وی نرمی کردی! من به این خاطر تو را دچار مصائب کردم که تنها دو کلمه با فرعون نرم حرف زدی! نرفت با فرعون دست بدهد و با او قدم بزند و بگوید و بخندد و بگوید آدم مؤدبی است و چه و چه. تنها در دو کلمه از حرفهایش با فرعون مدارا کرد.

حالا اگر ملتی که خداوند این چنین به آنها لطف کرده است، در محاسباتشان اشتباه کنند، مؤمنین این ملت اگر در محاسبات اشتباه کنند و به همچنین تفکر و دیدگاهی رو بیاورند که حاضرند به خاطر دنیای خودشان با یکی از خبیث‌ترین فرعون‌های طول تاریخ بشریت بنشینند و گل بگویند و گل بشنوند، نتیجه‌اش همین وضع کنونی است دیگر. اوضاع درست که نشد هیچ، بلکه بدتر هم شد. تا وقتی که مورد لطف و عنایت خداوند باشیم، اگر پایمان را کج بگذاریم، خداوند رهایمان نمی‌کند. چوب خطای خود را می‌خوریم. این قاعده است.

از روز اول مشخص بود؛ کسی که کمی با قرآن مأنوس باشد، کسی که دستی در روایات اهل بیت (ع) داشته باشد این را می‌داند، برایش از روز اول مشخص بود که در این مملکت امام زمان (عج) که با خون شهدا انقلابش به ثمر رسیده، گره کار این طوری باز نمی‌شود. مشکلات چنین جامعه‌ای، جامعه‌ی ولایی که مورد لطف و عنایت خداوند هست، با این راه حل‌ها باز نمی‌شود که هیچ، گره کور هم به کارش می‌افتد. این قاعده‌ی الهی است.

^{۲۵} - ن.ک: عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۶۷.

^{۲۶} - الراوندی، قطب‌الدین، الدعوات، ص ۱۲۳.

ملاقات دکتر توکلی با روح پدر یکی از شاگردانش

شیخ رجبعلی خیاط شاگردی داشت به اسم «توکلی»^{۲۷} داشت که انسان بسیار عجیبی بود. بسیار سخت عاشق امام زمان(عج) بود. چیزهایی که درباره‌ی او شنیدم بسیار شگرف و تعجب برانگیز بود. سال‌های اول طلبگی ما استادی داشتیم که برخی از دروس مقدمات را با او خواندیم و او هم انسان مهذب بود و چند سالی در ایام طلبگی اش در خانه مرحوم توکلی زندگی کرده بود.^{۲۸} ایشان بعضی وقت‌ها در بین درس داستان‌های عرفانی از مرحوم توکلی برایمان نقل می‌کرد.

مرحوم توکلی با عالم ارواح نیز ارتباطاتی داشته است؛ از جمله یک بار با پدر یکی از شاگردان خود ارتباط برقرار می‌کند. با هم صحبت‌هایی می‌کنند؛ از جمله آنکه به آقای توکلی می‌گوید: «به پسر من از طرف من بگو صبح‌ها در حال جنابت از خانه بیرون نیا. اگر تو در حال جنابت بیرون بیایی، وقتی چشم مردم به تو می‌افتد در کارشان گره می‌افتد و برخی از این‌ها لعنت می‌کنند و می‌گویند: «بر پدر باعث و بانی کسی که این مصیبت را برای ما درست کرد، لعنت!». این لعن‌های مردم در برزخ به من می‌رسد و برای من ایجاد گرفتاری کرده است.

عنایت بفرمائید که این آقا کار حرامی هم نکرده است؛ تنها در حالت جنابت از خانه بیرون آمده که البته مکروه است. در حال جنابت هر کاری مکروه است. اما گفتیم که عالم هستی یک جریانی دارد که هر چه که بر خلاف این جریان هستی باشد، هستی به صورت قهری و طبیعی علیه آن قیام می‌کند.

سؤال: بر فرض که این آقا حتی کار حرامی کرده است، مردم چه گناهی کرده‌اند که با دیدن او در کارشان گره می‌افتد؟

جواب: حتما مردم نیز کاری برخلاف سیر طبیعت داشته‌اند که دچار این بلایا شده‌اند. کسی که این آقا را می‌بیند، خودش هم یک کوتاهی داشته که منجر به این شده که با این شخص جنب تلاقی پیدا کند.

همین استاد مقدمات ما از یکی از دوستانش یا در مورد خودش - دقیق در یادمان نمانده - نقل می‌کرد که زمانی در مشهد خدمت یکی از اولیاء خدا که با او مراوداتی داشت، رسید؛ عرض کرد: آقا! فلان مشکل از کجا ایجاد شده؟ فرمود: می‌دانی چرا؟ فلان روز که به حرم امام رضا (ع) رفتی، دو نفر با فلان لباس و فلان وضعیت بودند که شما چشمت به آنها افتاد و به نظرت آنها یه جوروی بودند.

می‌دانی این دو تا گرفتار فلان گناه بودند؟! تو که از کنار اینها رد شدی، ظلمت این دو تا به تو هم سرایت کرد و این گرفتاری را به کار تو انداخت.

گفت: آقا من چه گناهی کرده‌ام، آنها گناه کرده‌اند، من چوبش را بخورم؟

^{۲۷} - اسم اصلی ایشان «حاج حسن فرشچی» بوده و به «دکتر توکلی شهرت» داشته. البته ایشان سواد زیادی نداشتند. اما چون دندان‌پزشک تجربی بودند، و مدرک و مجوز رسمی دندان‌پزشکی داشتند، مشهور شده بودند به دکتر توکلی داستان‌ها و خاطراتی از ایشان در کتابها نقل شده و گویا در این سالیان اخیر کتابی هم در مورد زندگی و شخصیت خود ایشان نوشته شده است.

^{۲۸} - مرحوم دکتر توکلی خانه‌ی بزرگی در مشهد با اتاق‌های متعدد داشتند که این اتاق‌ها را در ایام زیارتی به زائران حضرت امام رضا علیه‌السلام اجاره می‌دادند.

گفت: می‌دانی که چرا خدا تقدیر کرد که از کنار این دو رد شوی؟ یادت می‌آید که صبح همان روز در منزل سر دختر خودت چطور داد زدی؟ نتیجه این خطا این است که در مسیرت با این دو تا برخورد کنی و ظلمت این دو گریبان تو را هم بگیرد و برایت مشکل و گرفتاری به وجود بیاید.

این امر بسیار ظریف، حساس و عجیب است. بیش از ۹۹ درصد گرفتاری‌هایی که مؤمنین بدان دچار هستند، ناشی از کوتاهی و تقصیرهای خودشان در انجام وظایف الهی است.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

مجلس سوم

اشاره‌ای به فضائل ماه مهمانی خدا

در احوال برخی از بزرگان نقل شده که به صرف این که ماه رمضان را درک می‌کردند، دو رکعت نماز شکر به جا می‌آوردند. همین که عمر داشته باشی به ماه رمضان برسی، هر چند نتوانی روزه بگیری، جای شکر دارد. انسان همین که وارد ماه رمضان بشود، قطعاً آمرزیده است؛ مگر اینکه خودش درهای رحمت را به روی خود ببندد. هر کس بعد از حلول ماه رمضان از دنیا برود، آمرزیده است؛ هر چند نتواند اعمالی مانند نماز و دعا و ... انجام دهد و فرصت انجام آن را نداشته باشد و بلافاصله بعد از حلول ماه بمیرد. اما همین که در ماه رمضان از دنیا رفته، آمرزیده است. چون یقیناً او کاری انجام داده که مورد لطف و رحمت خدا واقع شده و توفیق تشریف به ماه رمضان یافته است. بی دلیل و بدون حکمت که مرگ او در ماه رمضان مقدر نمی‌شود. حتی کفار و کسانی که اعتقاد به خدا ندارند، مردن آنها در ماه رمضان با غیر ماه رمضان فرق دارد. اگر چه جهنمی هستند؛ اما به هر حال مردن در رمضان با مردن در غیر رمضان برای آنها هم یک تفاوتی خواهد داشت. حالا حکمت و حساب و کتاب آن چیست و چه فرقی دارد، بحث دیگری است که مجال خودش را می‌طلبد.

خدا به ما لطف کند از برکات این مهمانی عظیم استفاده کنیم و به غفلت نگذرانیم و اسبابی فراهم شود برای نزدیک شدن ما به آنچه که مورد نظر مولایمان امام زمان ارواحنا فداه است و این تلاش‌های ما زمینه‌ای را برای حرکت به سوی خودسازی و نزدیک شدن به خداوند و برای تعجیل فرج مولایمان فراهم کند و در شب‌های قدر

این گونه رقم بخورد که امسال، سال ظهور امام زمان باشد و چشمان ما به چهره مولایمان منور شود. جهت استجابت دعا صلواتی مرحمت بفرمایید.

مقدمه

گفته شد که بر اساس ترسیمی که اهل بیت از عالم هستی دارند، رها شدن از مصائب و گرفتاری‌ها و مشکلات و لذت بردن از زندگی و احساس خوشبختی در دنیا، یک راه‌کار درونی دارد. اگر برای برطرف کردن گرفتاری‌ها و مشکلات و لذت بردن از زندگی در بیرون از وجود خود تلاش نکنیم، نه تنها این هدف محقق نمی‌شود، بلکه ما از هدفمان دور هم می‌شویم. باید در درون یک تحولی اتفاق بیفتد؛ از درون یک حرکتی داشته باشیم. هم علل و عوامل درونی گرفتاری‌ها را بشناسیم و برطرف کنیم و هم بینش خود را نسبت به هستی و حیات دنیوی و آنچه که ما به آن مشکل و مصیبت می‌گوییم؛ اصلاح کنیم. اولین و عمده‌ترین دلیل گرفتاری‌های عموم مردم دنیا، چه مومن و چه کافر، چه فرد و چه جامعه، گناهان و تقصیرات خود آنها در انجام وظایف است.

جریان جنگ احد، مصداقی از مصائبی که در اثر کوتاهی به مؤمنین اصابت می‌کند

خداوند در آیه ۱۶۵ آل عمران می‌فرماید: «أَوَلَمْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ! آیا هنگامی که مصیبتی (در میدان جنگ احد) به شما رسید، در حالی که دو برابر آن را (در میدان جنگ بدر بر دشمن) وارد ساخته بودید، گفتید: «این مصیبت از کجاست؟!» بگو: «از ناحیه خود شماست (که در میدان جنگ احد، با دستور پیامبر مخالفت کردید)! خداوند بر هر چیزی قادر است. (و چنانچه روش خود را اصلاح کنید، در آینده شما را پیروز می‌کند).»

این آیات ناظر به جنگ احد است. خداوند می‌فرماید: اگر مصیبتی از سپاه کفر به شما برسد، دو برابر آن را شما بر آنها وارد کردید؛ می‌گویید چرا این جوری شد؟ با خودتان فکر می‌کنید که مگر ما سپاه اسلام نیستیم؟ مگر ما بر حق نیستیم؟ مگر نصرت‌ها و تاییدات الهی شامل حال ما نمی‌شود؟ پس چرا در جریان این جنگ این گونه لطمه خوردیم و ضربه دیدیم؟ ای پیغمبر من! به اینها بگو این از خودتان است و خودتان کار را خراب کردید من خدا نصرت و تاییدم را شامل حال شما کردم؛ فرشتگان برای یاری شما آمدند؛ همه‌ی کارهایی که از طرف ملکوت باید انجام می‌شد را انجام دادم؛ خود شما خراب کردید. خدا بر پیروز کردن شما تواناست. «ان الله على كل شيء قدير» اما نه به این معنا که شما هر چه خراب‌کاری کردید، خدا آن را به سوی گل و بلبل ببرد و ماست مالی کند. نه این که چون ما منتسب به اسلام هستیم، هر جور رفتار کنیم باز هم کارها درست پیش برود. این با سنت الهی جور در نمی‌آید. این با تدبیری که خدا برای جامعه بشری قرار داده، منافات دارد. انسان این گونه فکر کند رشد نمی‌کند. حتی در جایی که در مقابل کفار ایستادیم، بعضی کوتاهی‌ها و تقصیرات ما چوب دارد.

فلذا این گرفتاری‌ها و مصائب نتیجه‌ی طبیعی و قهری گناهان ما است. قوانین تکوینی عالم هستی این گونه است که کسی که گناه می‌کند، همه‌ی هستی علیه او قیام می‌کنند؛ در و دیوار با او درگیر می‌شوند. این نتیجه‌ی قهری را

خداوند از باب لطف و کرمش برای مومنین کفاره‌ی گناهانشان قرار داده است؛ امام علی علیه السلام فرمودند: «أَلَا أَخْبِرُكُمْ بِأَفْضَلِ آيَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ص - وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ - اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يُثْنِيَ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةَ فِي الْآخِرَةِ وَ مَا عَفَى عَنْهُ فِي الدُّنْيَا فَاللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحْلَمُ مَنْ أَنْ يَعُودَ فِي عَفْوِهِ؛ آیا شما را به امیدوارکننده‌ترین آیه در کتاب خدا که پیامبرش برای ما بیان فرمود خبر بدهم؛ همان که می‌فرماید: «هر مصیبتی به شما رسد بخاطر اعمالی است که انجام داده‌اید» همانا خداوند حلیم‌تر و با مجدتر و بزرگوarter و گرامی‌تر از آن است که در روز قیامت [و پس از آنکه بنده را در دنیا به واسطه‌ی مصائب و گرفتاری‌ها عقاب کرده] دوباره عقاب را در مورد بنده‌اش تکرار کند؛ و حلیم‌تر از آن است که آنچه از گناهان که در دنیا آنها را مورد عفو قرار داده، در آخرت از عفو خود بازگردد و بر همان گناهان بنده را عقاب کند»^{۲۹}

یعنی اگر خدا در دنیا بنده‌ی مومنش را چوب زد، آن طرف دیگر چوب نمی‌زند و بزرگوarter از آن است که بنده را بر یک گناه دو بار عقاب کند؛ کما اینکه اگر بخشی از گناهان بنده‌ی خود را آمرزید، حلیم‌تر از آن است که از عفو خود بازگردد و بنده را بر همان گناه آمرزیده شده عقاب کند. ما در آخرت به واسطه‌ی آن گناهی چوب می‌خوریم که در دنیا چوبشان را نخورده‌ایم و کار به آخرت کشیده شده است.

ملاقات یکی از اولیاء خدا با کشیش مسیحی

آقایی در شیراز بود که به نام «سیفی». ۷ یا ۸ سال پیش از دنیا رفت. عالمی بود اهل ریاضات شرعی؛ ولی لباس روحانی نمی‌پوشید. بزرگان قم و مشهد او را می‌شناختند. احوالاتی داشت؛ کراماتی داشت؛ اهل معنا بود و بسیار هم ملأ بود؛ بسیار محقق بود. ما در برخی کارهای تحقیقی به ایشان کمک می‌کردیم. روزی مریض و در بیمارستان بستری شد و یادم نمی‌آید که چه عملی هم روی ایشان انجام شد. بعد از ترخیص به عیادتش رفتیم. گفت: در بیمارستان به من گفتند می‌دانی چرا گرفتار این بیماری شدی؟ گفتم: نه. (آن سال همایشی درباره‌ی ادیان مختلف در ایران برگزار شده بود و بزرگان همه‌ی ادیان مسیحیت و یهود و ادیان شرقی و ... از سراسر دنیا دعوت شده بودند. از کشورهای مختلف آمده بودند. اجلاسیه در تهران بود. اما بعد مهمانان را به برخی شهرها مانند مشهد و اصفهان و شیراز و هم بردند. آقای سیفی نوشته‌ای درباره مسحیت داشت و به همین مناسبت با یک کشیش مسیحی مکاتباتی داشت و اتفاقاً آن کشیش هم در جریان این اجلاسیه از اروپا به ایران آمده بود.) آقای سیفی گفت: آن کشیش با من تماس گرفت تا به دیدار من بیاید. قرار گذاشتیم در هتل محل اقامتش همدیگر را ببینیم. من رفتم در لابی هتل با او دیدار کردم و چایی هم با او خوردم. همان شب کارم به بیمارستان کشید. به من گفتند برای این که با او چایی خوردی به این بیماری مبتلا شدی. چه نیازی بود با یک اهل کتاب چایی بخوری؟ نتیجه‌ی این بی‌توجهی تو این است که کارت به اتاق عمل بکشد.

^{۲۹} - مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۸۸.

هر کس به اندازه‌ی وسعش

البته هر کس به اندازه‌ی سعه وجودی و فهم و درک خودش وظیفه دارد. از من و شما چیزی می‌طلبند؛ از آیت الله بهجت‌ها چیز دیگری می‌طلبند؛ از سید علی قاضی‌ها چیز دیگری؛ طبیعتاً از آنها توقع بیشتری دارند. آن آقا در آن مرتبه‌ی وجودی آن کوتاهی را کرد که در آن مرتبه از او توقع نبود؛ نتیجه‌اش را هم دید. خلاصه این که آنچه که گفتیم یک قاعده عمومی است. ربطی فقط به مؤمنین ندارد و شامل کفار هم می‌شود؛ در میان مؤمنین هم اختصاص به بخشی از مؤمنین ندارد. شامل مراتب بالا هم می‌شود. همانطور که شامل یعقوب نبی و ایوب نبی هم شد و در جلسه‌ی قبل عرض کردیم.

روایت عجیب اما رضا در مورد ابتلاء

یونس بن یعقوب می‌گوید: آمدم خدمت امام رضا علیه‌السلام. ایشان فرمود: ملعون است، ملعون است هر بدنی که هر ۴۰ روز حداقل یک بار بلا به او نرسد. با تعجب گفتم: آقا ملعون است؟! فرمود: ملعون است. دوباره گفتم: آقا ملعون است؟! فرمود: ملعون است. حضرت دیدند این فرموده ایشان خیلی بر من سنگین آمد؛ فرمودند: «يَا يُونُسُ إِنَّ مِنَ الْبَلِيَّةِ الْخَدَشَةَ وَاللُّطْمَةَ وَالْعَثْرَةَ وَالنَّكْبَةَ وَالْهَفْوَةَ وَانْقِطَاعَ الشُّسْعِ وَاخْتِلَاجَ الْعَيْنِ وَ أَشْبَاهَ ذَلِكَ»^{۳۰} یعنی منظور من از بلا خراشیدن پوست، کوبیدگی، لغزیدن و افتادن، بدبختی و گرفتاری‌های زندگی، ضعف و آزمندی، پاره شدن بند کفش، لرزش‌های پلک چشم و امثال اینها است؛ نه حتما مصیبت عظمی باشد. بلکه مثلاً همین که سوزن به دستتان فرو می‌رود؛ دست و پایتان که خراش بر می‌دارد؛ محکم به در می‌خوری بدنتان درد می‌کند؛ منظور همین‌هاست.

بعد حضرت فرمود: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ مِنْ أَنْ يَمُرَّ عَلَيْهِ أَرْبَعُونَ يَوْمًا لَا يَمَحِّصُهُ فِيهَا مِنْ ذُنُوبِهِ وَ لَوْ بَعَثَ يُصِيبُهُ لَا يَدْرِي مَا وَجْهُهُ وَ اللَّهُ إِنْ أَحَدَكُمْ لَيَضَعُ الدَّرَاهِمَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَزِنُهَا فَيَجِدُهَا نَاقِصَةً فَيَعْتَمُ بِذَلِكَ ثُمَّ يَعِيدُ وَزَنَهَا فَيَجِدُهَا سَوَاءً فَيَكُونُ ذَلِكَ حَطًّا لِبَعْضِ ذُنُوبِهِ»^{۳۰}

یعنی مومن قدر و منزلتش نزد خدا بیشتر از آن است که ۴۰ روز بر او بگذرد و خداوند به واسطه‌ی یک بلائی گناهان او را پاک نکند و تطهیری به واسطه بلاهای کوچک برای او ایجاد نکند. و لو به اینکه یک غصه‌ای به دلش وارد کند که نمی‌داند از کجا آمده؛ به خدا قسم، همین که بعضی وقت‌ها پول‌هایتان را می‌شمارید و می‌بینید یک اسکناس کم است؛ ناراحت می‌شوید و دوباره می‌شمارید و می‌بینید کامل است؛ همین ناراحتی کم را هم خدا از باب لطف بر شما وارد می‌کند تا به این وسیله برخی از گناهان شما را پاک بکند و یک طهارتی برای شما ایجاد بشود. همین موارد کوچک، اینها همه‌اش از باب لطف و مهربانی خداست. چقدر زیباست؛ چقدر مهربانانه است؛ چقدر معامله‌ی خدا با ما بندگان عاصی و ناسپاس لطافت دارد.

۳۰- ابن همام اسکافی، محمد، التمهیص، ص ۳۱.

کتک زدن کودک و تب شدید

کسی پیش شیخ رجبعلی خیاط آمد و گفت: خانم من چند روز است شدیداً تب کرده است. پیش دکتر بردیم و گفتند نمی‌توانیم کاری بکنیم و نمی‌فهمیم مشکل چی هست. شیخ گفت: به همسرت بگو چرا بچه را آن گونه زدی؟ لازم نبود آن طور شدید تنبیهش کنی؛ باید یه چیزی بخرد و به بچه بدهد و دل او را شاد کند تا از بستر بیماری بلند شود.

وقتی خدا بنده‌ای را دوست داشته باشد، این طور است.

راه حل اینگونه مشکلات

خب، راه رفع این نوع مشکلات چیست؟ راه حل اساسی خلاصی از این گونه مشکلات، تقواست. از هر کدام از ما در حد خودمان، به اندازه ظرفیت و فهمان توقعی وجود دارد. اگر هر کدام از ما به اندازه‌ای که می‌دانیم و می‌فهمیم، تقوا داشته باشیم، این گونه مشکلات خود به خود برطرف می‌شود نه این که همه‌ی مشکلات حل شود؛ اما آن گره‌های کور حل می‌شود. آن مشکلات خانمان‌سوز رفع می‌شود. آن گرفتاری‌های اعصاب‌خورد کن برطرف می‌شود. بخشی دیگر از مشکلات راه حل دیگری دارد که عرض می‌کنیم.

من وقتی در اراک منبر می‌رفتم. هر روز از قم می‌رفتم اراک و بعد از منبر برمی‌گشتم. یک بار یکی از راننده‌ها در مسیر به من گفت: حاج آقا من از فلان زمان دست به طلا می‌زنم، خاک می‌شود از هر راهی می‌روم به در بسته می‌خورم. به او گفتم از آن تاریخی که گفتم یا دور و بر آن تاریخ چه کار کردی که چنین اتفاقی افتاد. معمولاً این گونه گرفتاری‌ها ناشی از یک خرابکاری در جایی است. اولش طفره رفت و هی گفت نه کار خاصی نکردم؛ اما آخر سر گفت: من در یک موردی با مشکل مواجه شدم؛ رفتم نزول گرفتم. من به او گفتم: اثر همان ربا است.

راه حل بسیاری از مشکلات تقواست. خب تقوا مراتب مختلف دارد. یعنی چه که تقوا؟ یعنی در هر کاری که می‌کنی جانب خدا را داشته باش. هر کس، در هر کجا، هر میزان درک و فهم و ایمان و دیانت که دارد، در هر کاری که می‌کند (مانند رفتار با همسر و فرزند و همکاران و مشتریان و خرید و فروش و درس و بحث و سفر و حضر و ...) جانب خدا را رعایت کند و ببیند خدا چه می‌پسندد. خدا از او با این میزان درک و فهم و ظرفیت در این مورد چه می‌خواهد؛ همان را انجام دهد.

امام علی علیه السلام فرمودند: «لَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا عَلَى عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ ثُمَّ اتَّقَى اللَّهَ لَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْهُمَا فَرْجًا وَمَخْرَجًا»^{۳۱} یعنی اگر همه‌ی آسمانها و زمین بر بنده‌ای بسته باشد، اگر همه‌ی عالم دست به دست هم بدهند تا بنده‌ای را خورد کنند، نابود کنند، اما این بنده تقوای الهی را رعایت کند (به نظر تان نتیجه چه می‌شود) حتماً خدا برای او راه خروج و گشایشی قرار می‌دهد. همه‌ی آسمانها و زمین سبب رهایی او می‌شود. همه‌ی اسباب و عوامل دست به دست هم می‌دهند تا او را ارتقاء بدهند.

^{۳۱}- ابن فهد حلی، احمد بن محمد، عده الداعی و نجاح الساعی، ص ۳۰۵

کاملترین داستان در قرآن، داستان حضرت یوسف است. بسیاری از جزئیات آن در قرآن آمده است. خدا در مورد سایر داستان‌های قرآن این طور به تفصیل بیان فرموده؛ سریال آن را هم که دیده‌اید و به جزئیات آن آگاه هستید. ببینید بنده‌ای که کار را به دست خدا سپرده؛ تقوای الهی را رعایت کرده؛ خدا را در زندگی مد نظر قرار داده، خدا چطور همه‌ی اسباب را برای رشد و ارتقاء او فراهم کرد! حتی کینه‌ها و دشمنی‌هایی که نسبت به او وجود داشت را برای او پله کرد و او پا گذاشت روی اینها و بالا رفت.

برادران یوسف او را در چاه انداختند. اگر او را در چاه نمی‌انداختند، کاروان کجا او را پیدا می‌کردند و به عنوان غلام با خود می‌بردند؟ اگر به عنوان برده نمی‌بردند و در بازار نمی‌فروختند، کجا به کاخ عزیز مصر راه پیدا می‌کرد؟ اگر زلیخا به او نظر سوء پیدا نمی‌کرد و وقتی جواب او را نداد، زلیخا کینه‌ی او را به دل نمی‌گرفت و او را به زندان نمی‌انداخت، چطور با ساقی پادشاه آشنا می‌شد؟ اگر با ساقی پادشاه آشنا نمی‌شد، چطور به مقام عزیزی مصر می‌رسید؟ و....؛ تازه همه‌ی اینها جنبه مادی قضیه است. در آن مراتب معنوی خدا به یوسف چه‌ها که نداده است؟

مشکلات اجتماعی هم عموماً ناشی از گناهان اجتماعی هستند

تقوا را رعایت کنیم؛ عموم مشکلات، شاید ۹۹ درصد مشکلات برطرف می‌شود. گرفتاری‌های فردی حل می‌شود. گرفتاری‌های اجتماعی هم حل می‌شود. مصائب و مشکلات اجتماعی هم از گناهان اجتماعی و عمومی است. جنگ صفین ۱۸ ماه طول کشید. به امام علی علیه‌السلام گفتند: نقشه نظامی را عوض کنید. اما امام که ملکوت آسمانها و زمین را می‌بیند و به راههای آسمان از راههای زمین آگاه تر است، فرمود: به نافلة بی‌توجه هستید. آنان نماز واجب را می‌خواندند؛ اما تاکید امام بر نوافل بود.

الان ببینید چقدر کار شده هم در ایران و هم در غرب راجع به یک معضل اجتماعی مثل ترافیک که مثلاً چه آسیب‌های روحی و جسمی دارد؛ چه تبعات فردی و اجتماعی دارد؛ چه میزان بار اقتصادی مضاعف بر جامعه تحمیل می‌کند؛ چه آثار زیست‌محیطی برای انسان و سایر موجودات دارد. در مورد نوع تغذیه و غذاهای فست‌فودی و تبعات جسمی و روحی و فردی و اجتماعی و اثرش بر سبک زندگی و تربیت فرزندان و روابط خانوادگی و ... آن دهها مستند و کتاب و مقاله نوشته شده و تحقیقات گسترده انجام شده؛ مخصوصاً غربی‌ها و خصوصاً در آمریکا به دلیل نگاه پراگماتیستی بسیار جزئی بر روی موضوعات پژوهش می‌شود و ابعاد جزئی یک مسأله مورد دقت قرار می‌گیرد. مثلاً یک تحقیقی صورت گرفته که زمانی که اول بهار و پائیز که ساعت‌ها عقب و جلو می‌روند و نظم زندگی تا مردم به وضع جدید ساعت‌ها عادت کنند، چند روزی به هم می‌خورند، در این چند روز تحقیق کرده‌اند که چون نظم و ریتم خواب به هم می‌خورد، احکامی که قضات در این چند روز در دادگاه‌ها صادر می‌کنند، خشن‌تر و سخت‌گیرانه‌تر است. به هر حال هر موضوعی از دهها جهت و حیثیت کارکردش و اثرش بر روی ابعاد مختلف زندگی بشر قابل بررسی و تحقیق است.

حالا اگر درباره‌ی یک پدیده نابهنجار دینی مثل بدحجابی این گونه تحقیق صورت بگیرد، از همه‌ی جوانب تحقیق کنیم که هنوز کار حسابی در این باره نشده. کارهایی که شده عموماً کلی و ابتدائی است. به نظر شما آیا بدحجابی

اثری بر روابط زوجین در خانواده دارد؟ آیا ارتباط معناداری با آمار طلاق دارد؟ با وضعیت رشد تحصیلی در آموزشگاه ها چگونه؟ آیا در افسردگی اجتماعی تاثیر دارد؟ چه در بین زنان و چه در بین مردان؟ آیا در رشد اقتصادی تاثیر دارد؟ و ...

در دنیای غرب، در دانشگاههای برند آمریکا و کانادا و ... یک پروتکل و چارچوب پوششی دارند. خانم نمی تواند هر گونه بخواهد به دانشگاه بیاید. حق ندارند ساپورت بپوشند. آستین لباس آنها نباید از یک حدی کوتاه تر باشد. لباس تنگ ممنوع است. لباس بدن نما و کوتاه ممنوع است. این فیلم های اصطلاحاً «تینیجری» از دانشگاه های برتر نیست. آنها به آخرت هم کار ندارند؛ این قوانین به خاطر دنیایشان هست. می گویند این شرایط اگر رعایت نشود، روند آموزشی آنها آسیب می بیند. لذا دستور العمل می دهند که باید رعایت شود.

آقای پناهیان می گفتند: من کانادا دعوت بودم. در دانشگاه صحبت کردم؛ راجع به حجاب هم اشاراتی کردم. یک پورفسور ایرانی که آنجا درس می داد مرا به منزلش یا دفترش دعوت کرد و با هم یک چایی خوردیم و گفت: من حرفهای شما را قبول دارم. ظاهر مذهبی هم نداشت. گفت: در یک ترم دانشجویان کلاس من باید هر کدام یک تحقیق باید ارائه می دادند. یکی از دانشجویان خانومی خیلی زیبا بود. در طول ترم حواس بخشی از دانشجویان تماماً به او بود. آن روزی که این خانم باید تحقیق خود را ارائه می داد، یک لباس شیک و محرک که جلب توجه می کرد هم پوشیده بود. نتیجه آن شد که در طول ارائه ی این خانم، توجه دانشجویان به جای محتوا به خود او بود. من نمره او را کم دادم. رفت شکایت کرد به دفتر رئیس دانشگاه. رئیس به من گفت: چرا نمره او را کم دادی؟ گفتم: لباس او نامناسب بود و توجه دانشجویان به او جلب شده بود. رئیس دانشگاه نگذاشت حرف های من تمام شود و گفت: چرا ایدئولوژیک برخورد می کنی؟ (شاید چون ایرانی هم بوده رئیس یک ذهنیتی هم در موردش داشته) من به او گفتم: بحث من اصلاً دینی و ایدئولوژیک نیست. بحث علمی است. او با آن وضعیت تمام فضای کلاس را تحت الشعاع مسأله ی جنسیت قرار داده بود. کسی حواسش به علم نبود. همه محو جمال او بودند. رئیس این را که شنید، همه ی مدیر گروهها را جمع کرد؛ نشستند، جلسه گرفتند و قانونی تصویب کردند که از این به بعد در دانشگاه باید این چارچوب پوششی رعایت شود. حالا واویلا اگر در کشور ما مسأله تفکیک جنسیتی مطرح بشود. داد و فریاد می کنند که واویلا یک عده متحجر می خواهند ما را به عهد تیر و کمان برگردانند و از این حرفها.

در بسیاری از این امور ما خیلی جوزه تر از غربی ها هستیم. آنها تحقیق کردند و فهمیدند که برای دنیایشان باید پوشیده تر باشند. فهمیدند که اگر می خواهند دنیایشان آباد شود، باید اینها را رعایت کنند. اما ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم. هنوز در ابتدائیات گیر هستیم. بعد آقایی به دروغ می گوید: که برخی می خواهند در پیاده روها دیوار بکشند تا رای خودش را بالا ببرد. در انگلیس حدود ۱۵ - ۱۶ سال پیش در مورد بچه های ۷ ساله (اول ابتدایی) تحقیق کرده بودند. یک کلاس را مدتی تفکیک جنسیتی کرده بودند و مدتی مختلط بودند. وقتی جدا بودند راندمان یادگیری آنها بالاتر بود. این را من در اخبار علمی فرهنگی همان سالها شنیدم. پس می توان گفت: اگر معضل بدحجابی حل شود، خیلی از مشکلات حل می شود. البته این مقداری که عقل ما توان درک آن را دارد. حالا درباره ی ربا و دزدی که مسأله واضح تر است. گناهان بزرگ جمعی، جامعه را نابود می کند.

در زمان خلیفه‌ی دوم در یکی از جنگ‌ها، لشکر اسلام نامه نوشتند که ما به قلعه‌ای رسیده‌ایم که استراتژیک است و تا این را فتح نکنیم جلوتر نمی‌توانیم برویم. اما مدتی است که اینجا گیر افتاده‌ایم و افراد دشمن مقاومت می‌کنند و ما نمی‌توانیم قلعه را فتح کنیم. جنگ فرسایشی شده بود. روحیه لشکریان اسلام کاهش یافته بود. خلیفه دوم محضر امام علی علیه السلام آمد و از آن حضرت مشورت خواست. حضرت فرمود: به آنان بگو شما سنت پیامبر در مورد مسواک کردن را رعایت نمی‌کنید. شما مسواک بزنید مسأله حل می‌شود. امام به ملکوت آسمانها و زمین آشناست. مسأله را از ملکوت می‌بیند. نامه‌ی خلیفه که به لشکر رسید، همه با هم آمدند کنار نهر یا برکه‌ی آبی که آنجا بود و شروع کردند به مسواک زدن. از داخل قلعه دیدند که اعراب دارند یک کار عجیبی می‌کنند؛ (آن زمان که مسواک در فرهنگ‌ها رایج نبوده؛ دستورات بهداشتی اسلام را ببینید که در آن دوران چقدر مترقی بوده است) خیال کردند که اعراب تحملشان تمام شده و گرسنگی به ایشان فشار آورده، دارند دندانهای خود را تیز می‌کنند که اگر قلعه را فتح کردند، مردم را هم بخورند. با خود گفتند: تا وضع از این بدتر نشده، باید تسلیم بشویم. لذا در قلعه را باز کردند و تسلیم شدند.

راه حل مشکلات فردی و اجتماعی عموماً تقواست. اگر گرفتار تحریم هستیم، راه حل آن غیرت‌فروشی و شرف‌فروشی و مملکت‌فروشی نیست. راه حل آن تقوای الهی در تمامی عرصه‌هاست است. چه در بین مسئولان؛ چه مردم. اگر گرانی و بیکاری داریم، راه حل آن تقواست.

کسی در ایام حج خدمت امام مجتبی علیه السلام آمد و عرض کرد: در منطقه ما قحطی آمده چه کار کنیم. امام فرمود: تقوا داشته باشید و از گناهانتان استغفار کنید. دیگری آمد و گفت: در منطقه‌ی ما بی‌آبی و خشک‌سالی است. امام فرمود: تقوا داشته باشید و از گناهانتان استغفار کنید. نفر بعدی آمد و گفت: در منطقه‌ی ما گرانی بیداد می‌کند. امام فرمود: تقوا داشته باشید و از گناهانتان استغفار کنید. دیگری از خشک شدن رحم زنان و کم شدن زاد و ولد شکایت کرد؛ امام باز هم همان پاسخ را فرمودند. راوی می‌گوید: با دیدن این وضعیت اتاق دور سرم چرخید؛ نفسم به شما افتاد؛ با خودم گفتم: من قبلاً خیال می‌کردم این آقا امام و حجت خدا روی زمین است. حالا می‌بینم چطور بی‌مبالات به سوالات مردم جواب می‌دهد. اگر جواب این همه سوال فقط همین یک جمله است، پس من هم می‌توانم امام و حجت خدا روی زمین باشم. تا این فکر به ذهنم خطور کرد، امام مجتبی علیه السلام به من فرمود: فلانی کافر شدی؟ من این همه سوال را با دو آیه‌ی قرآن جواب دادم؛ یکی آنکه خداوند قول حضرت نوح خطاب به قومش را حکایت می‌کند که به ایشان گفت: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا؛ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا؛ وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا؛ از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است؛ تا بارانهای پربرکت آسمان را پی در پی بر شما فرستد و شما را با اموال و فرزندان فراوان کمک کند و باغهای سرسبز و نهرهای جاری در اختیارتان قرار دهد!» (نوح / ۱۰ - ۱۲)

و دیگری آنکه فرمود: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ و اگر اهل شهرها و آبادیها، ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و

زمین را بر آنها می‌گشودیم؛ ولی (آنها حق را) تکذیب کردند؛ ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.» (اعراف/ ۹۶)

مصائب ناشی از گناه، برای کفار عذاب دنیوی هستند

البته این را هم بایستی توجه داشته باشیم که آنچه که گفته شد در مورد کفار و حتی کسانی که از دایره‌ی ولایت و رحمت خاصه‌ی الهی خارج‌اند، صادق نیست. این تیپ افراد اگر به واسطه‌ی گناهشان گرفتار بلا و مصیبت بشوند، در واقع نتیجه‌ی طبیعی عمل خودشان را دیده و از عذاب جهنمشان هم کم نمی‌شود. این گرفتاری‌ها کفاره‌ی گناهان کافر و منافق و آنکه از دایره‌ی ایمان خارج است، نمی‌شود. آن گرفتاری که کفاره گناهان فرد شود و از عذاب و گرفتاری او در عالم دیگر بکاهد، تنها شامل مومنین است، نه کفار. شامل کسانی است که در دایره ولایت خدا هستند. خدا برای مومنین آن گرفتاری طبیعی و قهری که به واسطه‌ی گناه دامنگیرشان شده را کفاره گناهان آنان قرار می‌دهد تا در دنیا پاک شوند و برای آخرت ظلمتی از آنان باقی نماند و در پرونده اعمال آنان فقط طاعات باقی بماند. اما گرفتاری‌ها برای کافر صرفاً عذاب دنیوی است و البته جنبه‌ی تذکر و بیدارباش هم دارد. بلکه گاهی اوقات این افراد وقتی گناه می‌کنند، خداوند آنها را گرفتار بلا که نمی‌کند، هیچ؛ بلکه بر نعمت و رفاهشان هم افزون می‌کند. این همان چیزی است که در آیات و روایات از آن به مکر و استدراج خداوند تعبیر شده است.

امام باقر علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ أَنْ يُكْرِمَ عَبْدًا وَ لَهُ ذَنْبٌ ابْتَلَاهُ بِالسُّؤْمِ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ لَهُ ابْتَلَاهُ بِالْحَاجَةِ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ بِهِ ذَلِكَ شَدَّدَ عَلَيْهِ الْمَوْتَ لِيُكَافِيَهُ بِذَلِكَ الذَّنْبِ قَالَ وَ إِذَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ أَنْ يُهَيِّنَ عَبْدًا وَ لَهُ عِنْدَهُ حَسَنَةٌ صَحَّحَ بَدَنَهُ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ بِهِ ذَلِكَ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي رِزْقِهِ فَإِنْ هُوَ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ بِهِ هَوَّنَ عَلَيْهِ الْمَوْتَ لِيُكَافِيَهُ بِتِلْكَ الْحَسَنَةِ.»^{۳۲}

اگر بنای خدا این باشد که بنده‌ای را گرامی بدارد و برای بنده‌اش در نزد خدا گناهی باشد، او را گرفتار بیماری می‌کند؛ اگر این کار را نکرد، او را گرفتار فقر و حاجت مادی می‌کند؛ اگر این را هم نکرد، مرگ را بر او سخت می‌گیرد تا بدین وسیله جزای گناه او را داده باشد و بنده پاک از دنیا برود. اما اگر بنده‌ای از چشم خدا بیافتد و بنای خدا بر این باشد که او را خوار کند و آن بنده نزد خدا حسنه‌ای داشته باشد، بدنش را در صحت و سلامت قرار می‌دهد؛ اگر این کار را نکرد، در معیشتش وسعت رزق قرار می‌دهد؛ اگر این را هم نکرد، مرگ را بر او آسان می‌کند تا بدین وسیله جزای حسنه‌ی او را داده باشد و بنده در آخرت بهره‌ای از حسنات نداشته باشد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بَعْدَ خَيْرٍ فَأَذْنَبَ ذَنْبًا اتَّبَعَهُ بِنِقْمَةٍ وَ يُذَكِّرُهُ الِاسْتِغْفَارَ وَ إِذَا أَرَادَ بَعْدَ شَرٍّ فَأَذْنَبَ ذَنْبًا اتَّبَعَهُ بِنِعْمَةٍ لِيُنْسِيَهُ الِاسْتِغْفَارَ وَ يَتِمَادَى بِهَا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ بِالنَّعْمِ عِنْدَ الْمَعَاصِي.»^{۳۳}

^{۳۲}- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۲، ص ۴۴۴.

^{۳۳}- همان، ص ۴۵۲.

وقتی خداوند برای بنده‌ای خیر اراده کند، هنگامی که بنده گناه می‌کنند، خداوند بلافاصله یک نعمت و سختی‌ای برای او مقدر می‌فرماید؛ بلافاصله او را گرفتار می‌کند تا بدین وسیله استغفار را به یادش بیاندازد؛ و اگر برای بنده‌ای شر بخواهد (که البته خدا برای احدی شر نمی‌خواهد؛ بلکه این تعبیر به معنای آن است که بنده خودش به سوء اختیار و به واسطه‌ی خبث باطن و اعمالش از دایره‌ی رحمت الهی بیرون رفته باشد و مشمول خشم و غضب الهی واقع شده باشد؛ خودش شرایط را به گونه‌ای مهیا کند که مشمول شرایط جلب رحمت الهی نشود) و آن بنده گناهی مرتکب بشود، خدا نعمتی به او می‌دهد تا استغفار از یادش برود. و این همان سنت استدراج است که خدا در کتابش به آن اشاره فرموده؛^{۳۴} یعنی ذره ذره و درجه درجه خیر را از او می‌گیریم؛ به گونه‌ای که تصورش را هم ندارد.

در روایت دیگری آمده است که از آن امام همام در مورد معنای همین آیه‌ی شریفه - سَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ سوال شد. فرمود: «هُوَ الْعَبْدُ يُذْنِبُ الذَّنْبَ فَتُجَدِّدُ لَهُ النِّعْمَةَ مَعَهُ تُلْهِيهِ تِلْكَ النِّعْمَةُ عَنِ الِاسْتِغْفَارِ مِنْ ذَلِكَ الذَّنْبِ.»^{۳۵} پناه می‌بریم به خدا از این که مشمول سنت استدراج بشویم.

^{۳۴}- در آیه‌ی ۱۸۲ اعراف و ۴۴ قلم.

^{۳۵}- همان.

مجلس چہارم

مقدمه

گفته شد که بر اساس آیات قرآن کریم و روایات اهل بیت، فائق آمدن بر گرفتاری‌ها و مشکلاتی که در زندگی با آن‌ها دست و پنجه نرم می‌کنیم و لذت بردن از زندگی و احساس خوشبختی داشتن، بدون تحول درونی به نتیجه نمی‌رسد. اگر ما برای تحول بیرونی تلاش کنیم، این امور به نتیجه نمی‌رسد؛ ولو آنکه تلاش برای اصلاح بیرون مضاعف باشد. آگه تغییر در درون اتفاق نیفتد، لذتی که انسان از زندگی می‌برد، کمتر خواهد شد.

همچنین گفته شد که قدم اول برای اصلاح، این است که عوامل درونی گرفتاری‌ها را بشناسیم؛ همچنین گفتیم که اولین و عمده‌ترین دلیل مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها گناه است؛ در نتیجه راه‌حل غالب مشکلاتی که فرد و جامعه دچار آن هستند، تقوی است.

اگر انسان گناه کند، قاعده طبیعی این است که گرفتار می‌شود و این از سر لطف خداست. این نوع گرفتاری‌ها، پیام عاشقانه و محبت‌آمیز خداوند به ما است. در نتیجه باید خوشحال باشیم؛ اما اگر فرد یا جامعه گناه کنند و خداوند به آن‌ها نعمت دهد، در این جا باید احساس خطر کرد. اینجا انسان باید بترسد که چه بسا مشمول سنت استدراج شده است؛ چه بسا خداوند او را از دایره لطف و محبتش بیرون انداخته است. اگر در دایره محبت، ولایت، ایمان و رحمت الهی باشیم، چنانچه گناه کنیم گرفتار می‌شویم.

پس می‌توان این چنین به گرفتاری‌ها نگاه کرد. یعنی مثلاً می‌توان گفت که عمده‌ی گرفتاری‌ها ناشی از «چشم» است و می‌توان با کار کردن روی «چشم» آنها را برطرف کرد؛ هم گرفتاری‌هایی که به این واسطه برای فرد به وجود می‌آید و هم گرفتاری‌هایی که برای جامعه به وجود می‌آید. بسیاری از گرفتاری‌هایی که در جامعه وجود دارد، با رعایت حریم نگاه برطرف می‌شوند. بله، می‌توان گفت که اگر دست از گناهانی که با دست مرتکب می‌شویم،

برداریم بخشی از گرفتاری هایمان حل می شود؛ می توان گفت که اگر کوتاهی هایی که در باب قرآن داریم را جبران کنیم، بخشی از گرفتاری ها مرتفع می شود.

یکی از دوستان مشکل پیدا کرده بود. برای حل آن با همسر خود نزد اهل دلی رفتند. به آن ها گفت: به نماز اول و قرآن توجه داشته باشید. منزلتان را هم عوض کنید؛ چرا که یکی از همسایه های شما مشکل دارد. متأسفانه مشاورین ما حتی اگر روحانی باشند، در مشاوره هایی که می دهیم، به این مسائل توجه کافی نداریم. ما که امت قرآن و شیعه اهل بیت (ع) هستیم، دیدگاهمان چه قدر برگرفته از قرآن کریم و راهی است که اهل بیت (ع) به ما نشان داده اند؟!

یکی از آقایان اساتید که مسئولیتی در نظام هم دارد، می گفت: زمانی در تهران جلسه ای بود که در مورد قرار داشتن تهران بر روی گسل زلزله و وضعیت بحرانی آن بحث می شد؛ اینکه چه کاری باید انجام داد؟ چه تمهیداتی اندیشه شود؟ و چه برنامه هایی داشته باشیم. در این جلسه، عده ای متخصص زلزله شناس، زمین شناس، مسئولین و ... حضور داشتند. هر یک در این مورد نظراتی ارائه دادند؛ نوبت به من که رسید، گفتم: بیایید در کنار تمام این کارها، روی مسأله ای حجاب اهل تهران هم کار کنیم. با شدت و حدت اعتراض کردند که حاج آقا منبر که نیامدی! اینجا جلسه علمی و امنیتی است. این حرف های شعارگونه، خطابه ای و منبری را برای عوام بگذارید.

آیا می توان این طور نگاه کرد که بسیاری از گرفتاری ها ناشی از قصور در نماز است؟ آیا می شود بسیاری از گرفتاری ها را با نماز حل کرد؟ آیا می شود ادعا کرد که در تمام مقاطع سنی، مشکلاتی که در امر ازدواج داریم، مشکلاتی که در ارتباط با همسرمان داریم - اگر ازدواج کرده - در ارتباط با فرزندانمان داریم - اگر حل کرد؟

حجت الاسلام و المسلمین هاشمی نژاد می فرمودند: من یک سالی در مسجد ولیعصر تهران منبر می رفتم. در این جلسه پیرمردی بود که همیشه مقداری قبل از اذان می آمد و مشغول نافله می شد. بسیار موفق و نورانی بود. روزی به ایشان گفتم: الحمدلله شما فرد موفقی هستید، نوافل را به جا می آورید و چهره ای نورانی دارید. گفت: جناب آقا! من در جوانی برای زیارت امام رضا (ع) از تهران به مشهد رفتم. آن جا توصیف حال آقای نخودکی را شنیدم. برای دیدن ایشان از مشهد به «نخودک» اصفهان رفتم. به ایشان عرض کردم: من از تهران آمدم، زائر امام رضا (ع) هستم و سه حاجت دارم. حاجت اولم این است خداوند به من همسری مومنه، صالحه و مطیعه بدهد. گفت: برای اجابت این حاجت نماز اول وقت را به جماعت بخوان. گفتم: حاجت دومم این است که خداوند به من شغلی آبرومند و رزقی به قدر کفاف زندگی بدهد. گفت: نماز اول وقت به جماعت؛ گفتم: حاجت سومم این است که تا جوانم به حج مشرف شوم. ایشان مجدداً نسخه علاج را نماز جماعت اول وقت دانست.

جناب آقا! نسخه را اجرا کردم و قبل از اتمام سال اول شغل آبرومندی پیدا کردم که الحمدلله تا الان زندگیم به بهترین وجه گذشته است. سال دوم خداوند به من همسر مومنه و مطیعه ای عطا کرد. سال سوم به اتفاق عیال به حج مشرف شدیم.

شخصی می گفت: در محضر یکی از اولیای الهی بودم. شب قدر به من دستور دادند که به فلان مسجد بروم. در آن جا محتاجی هست که اگرچه خداوند اعطا می کند و اهل بیت هم واسطه هستند، شما در ساعت خاصی به آن مسجد برو که اگر اسباب فراهم شود، ما عنایتی بکنیم تا حاجت آن شخص برآورده شود.

یکی از آقایان اساتید در همین قم زمانی برای بنده تعریف می کرد که: شبی با عده ای از آقایان در یک جریان خدمت آیت الله العظمی بهجت (ره) رفتیم. گویی در آن شب آقای بهجت (ره) در آسمانها بود؛ حرف های عجیب و غریب می زد. از آن حرف هایی که در حالت عادی از ایشان نمی شنیدیم. من هم موقعیت را مناسب دیدم و به ایشان عرض کردم: دلم می خواهد مورد عنایت خاصه امام زمان (عج) قرار بگیرم و این امر را درک کنم. (اینکه مورد عنایت حضرت (ع) باشیم، مهم است؛ اما مهم تر این است که آن را درک کنیم).

ایشان فرمودند: نماز اول وقت را ترک نکن. با خودم گفتم: من که همه ی نمازهایم را اول وقت و به جماعت می خوانم. حتی نماز صبح را هم در بسیاری موارد به جماعت می خوانم. خواستم این مطلب را به آقا بگویم که من در نماز اول وقت مشکلی ندارم و مقید هستم اما خجالت کشیدم. یک سال گذشت. شبی با عده ای از آقایان خدمت ایشان رفتیم. باز حال ایشان عجیب و غریب بود و من پیش خود گفتم الان که تنور داغ است، از ایشان بپرسم که می خواهم مورد عنایت خاصه حضرت قرار بگیرم و بفهمم. قبل از اینکه خواسته ام را به زبان بیاورم، حضرت آقا فرمودند: بعضی ها پیش ما می آیند و می پرسند «می خواهیم مشمول عنایت حضرت قرار بگیریم و بفهمیم، چه کنیم؟» من به آنها می گویم: نماز اول وقت. سال بعد مجدداً نزد من می آیند که خواسته خود را تکرار کنند. من هم مجدداً می گویم: نماز اول وقت. اگر سال بعد هم بیایند، باز همین را خواهم گفت.

با خودم گفتم لابد مشکلی در نماز من وجود دارد. با خودم خلوت کردم؛ متوجه شدم که من عادت داشتم اگر نماز را به جماعت نمی خواندم، آن را جدا جدا می خواندم. یعنی ابتدا نماز ظهر می خواندم و بعد عصر رو جدا و در وقت فضیلت می خواندم. (دستور العمل عمومی این است که نماز را به جماعت بخوانیم و آن را جدا جدا نکنیم، مگر اینکه اهل دلی دستور جدا جدا خواندن را بدهد). یادم افتاد بعضی وقت ها فضیلت عصر از دست می رود؛ نه که دیر شود، گفتم حتماً مشکل همین است. آن را درست کردم. پس از مدتی وضع تغییر کرد و همان شد که می خواستم. پس می شود اینطور به مسائل نگاه کرد و بخشی از گرفتاری ها را حل کرد.

عامل دوم گرفتاری ها و مصائب، تضعیف حب دنیا در دل مؤمن

عامل دوم گرفتاری ها و مشکلات، تضعیف حب دنیا در دل من و شماست. آدمی این گونه خلق شده که به صورت فطری از هر چیزی که لذت ببرد و با طبعش سازگار باشد، به آن علاقه و دلبستگی پیدا می کند. هر قدر که چیزی برای انسان لذت بخش تر باشد و با طبع انسان ملایم تر باشد، طبیعتاً علاقه ی انسان به آن بیشتر می شود. فرض بفرمائید به سفر می روید. در بین راه به شهری می رسید؛ به شهری که در آن فصل از سال آب و هوای خوبی هم دارد، وقتی رسیدید دنبال جایی برای استراحت و خواب می گردید. اتفاقاً به مسافرخانه ای می روید که خیلی تمیز و شیک است؛ غذای عالی دارد و همه چیز کاملاً خوب است. نتیجه این است که شما از این شهر و سفر خاطره خوبی در ذهنتان

باقی می ماند. هر وقت اسم این شهر بیاید، این احساس لذت و خوشی در شما زنده می شود. به این شهر علاقه و دل بستگی پیدا می کنید. حال برعکس، اگر به شهری برسید که آب و هوایش در آن موقع نامطلوب باشد، ماشینتان در آن جا خراب شود و محل اقامت بد و کثیفی نصیبتان بشود و ...، هر وقت اسم آن شهر را بیاورند، احساس انزجار می کنید.

رفاه و خوشی دنیوی عموماً دل بستگی می آورد

هر لذتی که انسان از عالم ماده و دنیا می برد، تأثیری در روح او می گذارد که باعث می شود علاقه و دل بستگی آدم به دنیا بیش تر بشود؛ و هر چه علاقه و دل بستگی به دنیا بیش تر بشود، به صورت قهری توجه انسان به آخرت کم می شود. دنیا و آخرت مثل شرق و غرب است. هر چه به غرب نزدیک شوی، از شرق دور می شوی؛ هر چه به دنیا دل بسته تر شویم از آخرت غافل تر می شویم. بنده ای که ضعیف باشد و خوشی در این دنیا او را از آخرت غافل کند، اگر خداوند او را دوست داشته باشد، رهایش نمی کند؛ اجازه نمی دهد غافل شود؛ نمی گذارد با دنیا مانوس شود. گاهی گوشش را می پیچاند؛ رهایش نمی کند تا دنیا به کامش شیرین بیاید و آخرت را فراموش کند.

خدا انسان را برای لذت بردن آفریده!

اصلاً خدا من و شما را برای لذت بردن آفریده است! مسئله اینجاست که در این دنیا خبری از لذت نیست. لذت های دنیوی حقیقتاً لذت نیست. خوشی در این دنیا همراه با سختی است. در دنیا خوشی ها هم محدود است و هم همراه با سختی؛ ناخوشی ها هم محدود است و اصلاً قابل مقایسه با آخرت نیست. شما غذایی را که دوست دارید، باید زحمت بکشید پول در آورید؛ مواد اولیه تهیه کنید؛ بعد غذا را درست هم بکنید. همین خوردن هم سخت است. هضم و دفع زوائدش هم دردسر خودش را دارد.

لذت های دنیا با لذت های آخرت قابل مقایسه نیست

اما در آخرت این طوری نیست. در آخرت اگر مؤمن هوس غذایی بکند، در دم به اراده ی مؤمن حاضر می شود؛ اگر میوه ای را طلب کند، آنآ حاصل می شود. به اراده ی مؤمن، درخت هر میوه ای که مومن اشتها داشته باشد را می دهد و شاخه به سمت مؤمن دراز می شود و او میوه را می چیند.^{۳۶} کما اینکه خدای تعالی در کتابش می فرماید: «فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ؛ در بهشتی عالی که میوه هایش در دسترس است!» (حاقه/ ۲۲ - ۲۳)

این حرفها در عین اینکه مؤیدات روایی دارد، برهانی هم هست که حالا تبیین آن از موضوع بحث ما خارج است و شاید در یکی از جلسات اشاره ای بکنیم. واقعا این چنین است که هلویی که شما می خورید، طعم موز، آناناس و

۳۶- در روایتی طولانی از پیامبر گرامی اسلام به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است: «... وَ التَّمَارُ دَانِيَةٌ مِنْهُمْ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ دَانِيَةٌ عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَ ذَلَّتْ قُطُوفُهَا تَدْلِيلًا مِنْ قُرْبِهَا مِنْهُمْ يَتَنَاوَلُ الْمُؤْمِنُ مِنَ النَّوْعِ الَّذِي يُسْتَهَيِّبُهُ مِنَ التَّمَارِ بَفِيهِ وَ هُوَ مُتَكَيٌّ وَ إِنَّ الْأَنْوَاعَ مِنَ الْفَاكِهَةِ لَيَقْلُنَ لَوْلَى اللَّهِ يَا وَلِيَّ اللَّهِ كُنِّي قَبْلَ أَنْ تَأْكُلَ هَذَا قَبْلِي» (کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۸، ص ۹۹)

سیب را هم دارد.^{۳۷} امام صادق (ع) در روایتی فرمودند: لذتی که مومن از دیدن یک برگ در بهشت می‌برد، ۷۰ هزار برابر همه لذت‌های دنیا است. عنایت بفرمائید؛ ۷۰ هزار برابر همه لذت‌های دنیا. فرمودند: اگر یک لباسی از لباس‌های اهل بهشت بر اهل دنیا آشکار شود، تحمل دیدن آن را ندارند و از شدت اشتیاق به آن می‌میرند.^{۳۸} در روایت است که هر چه از طعام‌های بهشتی خورده بشود، از آنها کم نمی‌شود.^{۳۹}

روایات عجیبی در مورد همسران بهشتی آمده؛ در روایت است که اگر حوری از حوریان بهشتی بر اهل دنیا ظاهر شود و یک سر زلفش را آشکار کند، تمام مردم دنیا می‌میرند.^{۴۰}

شخصی که همسر بهشتی خودش را دیده بود

آقای توکلی^{۴۱} در یک زمانی حالاتی داشته که اگر در مجلسی دعا و مناجات می‌خواند، برای مستمع اتفاقاتی می‌افتاد. دست خودش هم نبود. کنترلی بر این حالت نداشت. شیخ رجبعلی به ایشان گفته بود که شما نباید بخوانید؛ خطرناک است! ممکن است برای مستمع اتفاقی بیفتد. علت این امر را خدمت شما عرض کنم: اگر آقای توکلی در این حالت دعا می‌خواند، حجاب‌ها و پرده‌ها از قلب مستمع پاک می‌شد. شنیده‌اید که می‌گویند وقتی حضرت تشریف می‌آورد بر سر اصحاب دست می‌کشند و عقولشان کامل می‌شود. جریان آقای توکلی نیز مصداق این مسئله است. وقتی ایشان دعا می‌خواندند، چنین اتفاقی می‌افتاد.

آقای توکلی مدتی در بندری در شمال کشور به اسم بندر گمیشان زندگی می‌کرد که همه اهالی آن اهل سنت بودند. علتش را نمی‌دانم چرا؛ اما مدتی در آن منطقه بود. در زمان طاغوت، صبح‌های جمعه عده‌ای در یکی از شهرهای آن منطقه جمع می‌شدند و دعای ندبه می‌خواندند. آقای توکلی هم هر صبح جمعه از گمیشان می‌رفته. مدت‌ها ایشان چیزی نمی‌خواند. یک صبح جمعه‌ای وسط دعای ندبه حالش خیلی منقلب می‌شود. عرض کردم که ایشان در عشق به صاحب الامر ارواحنا فداه بسیار عجیب بوده. دیگر مدیریت کار از دستش در می‌رود و چند بیت می‌خواند؛ جلسه که تمام می‌شود، می‌بینند یک نفر مرده است. حالا چه شده بوده و چه دیده بوده، الله العالم. پس از مدتی شخصی از همان حاضرین جلسه خدمت آقای توکلی می‌آید و می‌گوید که من دیگر نماز نمی‌توانم بخوانم! تا الله اکبر نماز را می‌گویم با تمام قسمت‌های بدنم شیرینی خاصی را احساس می‌کنم که با شیرینی‌های دنیا متفاوت

۳۷- ابن عباس از پیامبر گرامی اسلام نقل می‌کند که فرمود: «[رَأَيْتُ] فِيمَا يَرَى النَّاسُ عَمَى حَمْرَةَ بِنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ أَخِي جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ بَيْنَ أَيَدَيْهِمَا طَبَقٌ مِنْ نَبَقٍ فَأَكَلَا سَاعَةً فَتَحَوَّلَ النَّبِقُ عَنَّا فَأَكَلَا سَاعَةً فَتَحَوَّلَ الْعَنْبُ لَهُمَا رَطْبًا فَأَكَلَا سَاعَةً» (الراوندي، قطب‌الدین، الدعوات، ص ۹۰) و در روایت دیگری از آن حضرت آمده است که هر یک از میوه‌های بهشتی یک‌صد هزار طعم دارد (حبیبان، احمد، تصویری از بهشت و جهنم، ص ۷۷).

۳۸- «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ أَنَّ نُؤْبًا مِنْ ثِيَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أُلْقِيَ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا لَمْ يَحْتَمِلْهُ أَبْصَارُهُمْ وَ لَمَاتُوا مِنْ شَهْوَةِ النَّظَرِ إِلَيْهِ» (مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۹۱)

۳۹- «عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ: «سَأَلَ الرَّزْدِيَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ مَنْ أَيْنَ قَالُوا إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ يَأْتِي الرَّجُلُ مِنْهُمْ إِلَى تَمْرَةٍ يَتَنَاوَلُهَا فَإِذَا أَكَلَهَا عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا قَالَ نَعَمْ ذَلِكَ عَلَى قِيَاسِ السَّرَّاجِ يَأْتِي الْقَابِسُ فَيَقْتَبِسُ مِنْهُ فَلَا يَنْقُصُ مِنْ ضَوْئِهِ شَيْءٌ الْحَدِيثُ» (همان، ص ۱۳۶)

۴۰- «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «لَوْ أَنَّ حَوْرَاءَ مِنْ حُورِ الْجَنَّةِ أُشْرِقَتْ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَ أَبْدَتْ ذَوَابَهُ مِنْ ذَوَائِبِهَا لَأَمْتَنَ أَهْلُ الدُّنْيَا أَوْ لَأَمَاتَتْ أَهْلُ الدُّنْيَا» (همان، ص ۱۹۹)

۴۱- در مجالس قبل توضیحی در مورد ایشان دادیم.

است و از هوش می‌روم؛ آقای توکلی بهش می‌گوید این همان حلاوه ذکر است که سر سوزنی نصیبت شده. تا می‌شنود از هوش می‌رود. به هر حال چند نفری یک احوالات عجیبی پیدا کرده بودند و چیزهایی دیده بودند. یک نفر در این جمع یک حورالعین دیده بود؛ به او گفته بودند: اگر خرابش نکنی آن طرف با شماست. این آقا از خواب و خوراک افتاده بود. یک هفته مریض شده بود و می‌گفت که من دیگر من تحمل دنیا را ندارم. می‌خواهم بمیرم و به وصال آن همسر بهشتی‌ام برسم. آقای توکلی با شیخ رجبعلی تماس می‌گیرد و از ایشان استمداد می‌طلبد. شیخ هم برای هر کدام از این افراد دستوری داده بود تا این موضوع از ذهنشان محو شود. اینکه این احوالات برای من و شما رخ نمی‌دهد، از لطف خدا هست؛ چون اینها ظرفیت می‌خواهد و اگر بدون ظرفیت به انسان بدهند، معلوم نیست چه بشود؛ حداقلش می‌شود مثل حمام که وقتی امیرالمؤمنین آن خطبه را خواندند، صیحه‌ای زد و مرد. حضرت هم فرمودند از همین می‌ترسیدم. حالا آنجا خود امام بودند و مدیریت کردند و حمام هم حتماً برزخش آباد شد. اینجا هم شیخ رجبعلی مسأله را درست کرد. والا معلوم نیست انسان بدون ظرفیت وارد این مسائل بشود و عاقبتش ختم به خیر بشود. اونهایی که اهل این امور هستند، ذره ذره ظرفیتشان بالا رفته؛ سعه‌ی وجودی پیدا کرده‌اند و تاب تحمل دارند.

روئت حورالعین توسط علامه طباطبائی

در احوالات علامه طباطبائی آمده که می‌فرمود: مرحوم قاضی دستور عملی به ما فرمودند و ضمن آن متذکر شدند که اگر در اواسط این دستورالعمل چیزی دیدید، به آن توجه نکنید و الا می‌مانید. من در مسجد سهله مشغول این دستورالعمل بودم که ناگهان یک حوری بهشتی با یک جام شراب بهشتی آمد. از سمت راست آمد، توجه نکردم. از سمت چپ شروع به طنز کرد، توجه نکردم. چند بار آمد، توجه نکردم. ناراحت شد و رفت. ببینید آنچه که آن آقا دید و آن طور بی‌تاب شد، علامه اصلاً بهش توجه نکرد. مردان خدا این طوری هستند. در لحظه وفات علامه، اطرافیان دیدند ایشان ناراحت و معذب است؛ سؤال کردند که آقا مشکل چی هست؟ فرمودند: خجالت می‌کشم که الان آن همسر بهشتی خود را که در مسجد آزردم، می‌بینم.

خدا مؤمن را با بلا از دنیا پرهیز می‌دهد و کافر را با رفاه از آخرت غافل می‌گرداند

بله، کوچک‌ترین حقایق آن طرف ما را از دنیا سیر می‌کند. فلذا اگر قرار باشد من و شما با خوشی در دنیا، از آخرت غافل شویم و خداوند من و شما را دوست داشته باشد و ما جزء بندگان محبوبش باشیم، طبیعتاً در دنیا بر ما سخت می‌گیرد و با بلا و مصیبت به ما فشار وارد می‌کند تا آخرت را از دست ندهیم. اما اگر بنده از دایره‌ی لطف و رحمت الهی خارج باشد، خداوند او را رها می‌کند تا در دنیا و لذائذش غرق بشود و به کلی از یاد خدا و سرای آخرت غافل بشود.

پیامبر گرامی اسلام فرمود: «يَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ وَ عَزَّتْ وَ جَلَالِي وَ عَظَمَتِي وَ بَهَائِي إِنِّي لَأُحْمِي وَلِيَّيْ أَنْ أُعْطِيَهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا شَيْئًا يَشْغَلُهُ عَنْ ذِكْرِي حَتَّى يَدْعُونِي فَأَسْمَعَ صَوْتَهُ وَ إِنِّي لَأُعْطِي الْكَافِرَ مُنِيَّتَهُ حَتَّى لَا يَدْعُونِي فَأَسْمَعَ

صَوْتُهُ بُغْضًا لَهُ؛ خدای تعالی می فرماید: به عزت و جلال و عظمت و بهایم سوگند، من حیقم می آید که به ولی خودم در دار دنیا چیزی بدهم که او را از یا من غافل گرداند؛ فلذا حاجتش را برآورده نمی کنم تا مرا بخواند و من صدایش را بشنوم؛ اما به کافر آنچه را آرزو دارد، قبل از آنکه درخواست کند، عطا می کنم تا مرا بخواند و من صدایش را نشنوم؛ چرا که صدای او را دوست ندارم.»^{۴۲}

چقدر روایت داریم که بلاها اکرام و گرامی داشت مؤمن و نعمت ویژه‌ی الهی است و کشی که دچار بلا نشود مبعوض خداست. اصلاً تا چنین دیدگاهی در مورد بلا نباشد، ایمان بنده کامل نیست. تا انسان این بینش را نسبت به مصائب نداشته باشد، به درجه ایمان نمی رسد.

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «لَا تَكُونُ مُؤْمِنًا حَتَّى تَعُدَّ الْبَلَاءَ نِعْمَةً وَ الرَّحَاءَ مِحْنَةً لِأَنَّ بَلَاءَ الدُّنْيَا نِعْمَةٌ فِي الْآخِرَةِ وَ رَحَاءَ الدُّنْيَا مِحْنَةٌ فِي الْآخِرَةِ؛ مؤمن نخواهی بود تا وقتی که بلا را نعمت و خوشی را محنت بشماری؛ چون بلای دنیا نعمت بهشتی است و آسایش دنیوی، سختی آخرت را به دنبال دارد.»^{۴۳}

امام صادق (ع) فرمود: «الْمَصَائِبُ مَنَحٌ مِنَ اللَّهِ وَ الْفَقْرُ مَخْزُونٌ عِنْدَ اللَّهِ؛ مصیبت‌ها هدیه‌ها و بخشش‌های خداست و فقر نزد خدا مخزون است»^{۴۴} یعنی خدا فقر را در خزینه‌ی خود قرار داده و اینطور نیست که آن را برای هر کسی خرج کند. بنده باید خیلی در خانه خداوند حرمت داشته باشد تا خدا در این خزینه را باز کند و کمی فقر به او بدهد. روایت می فرماید: «الفقر مخزون عندالله، خداوند فقر را در پستو پنهان کرده است». فقر بسیار ارزشمند است و خداوند متعال آن را خرج هر بنده‌ای نمی کند. باید بنده ویژگی‌هایی داشته باشد تا خداوند فقر را به او هدیه بدهد.

سؤال: برخی از افراد بی دین و ایمان فقیرند، این موارد را چه می گویند؟

جواب: عرض کردیم که اینها همه در دایره‌ی ایمان و به برکت ولایت است؛ و إلا غیر مؤمنین هر چه رنج در دنیا بکشند، فایده‌ای به حالشان ندارد. برخی از مؤمنین هم هستند که مشمول این نوع الطاف واقع می شوند، اما مطلب را نمی گیرند؛ لطف و مهربانی ویژه‌ی خداوند را در پشت این جریانات نمی بینند و استفاده نمی کنند و این دیگر ناشی از کوتاهی و عدم توفیق خود بنده است. این لطفی است که خداوند آن را در معرض عموم مؤمنین قرار داده و باران رحمتی است که آن را بر سر اهل ولاء گسترانیده است؛ اینکه برخی از آن استفاده نمی کنند، اشکالی به این قاعده‌ی خداوند در تدبیر هستی وارد نمی کند. اما مؤمنی که اهل ایمان است و می داند چطور با این مسأله معامله کند و بینش صحیحی راجع به مسأله دارد و فقر هم دارد، در روز قیامت برای او غوغایی خواهد بود.

حضرت امیر(ع) فرمود: «إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ يُوَالِي عَلَيْكَ الْبَلَاءَ فَاشْكُرْهُ، وَ إِذَا رَأَيْتَهُ يَتَابَعُ عَلَيْكَ النِّعْمَ فَاحْذَرْهُ؛ وقتی می بینی که خداوند پشت سر هم برایت بلا می فرستد، پس در این هنگام خداوند را شکرگذار باش و وقتی می بینی که خداوند پشت سر هم نعمت می دهد، پس در این هنگام از خدا بترس!»^۱

^{۴۲}- ابن همام اسکافی، محمد، التمهیص، ص ۳۳.

^{۴۳}- شعیری، محمد بن محمد، جامع الاخبار، ص ۱۱۵.

^{۴۴}- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۲، ص ۲۶۰.

^۱- تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۸۶ - ۲۸۷.

در نتیجه، در هنگام نزول بلا باید شکرگذار بود و با خیال راحت الحمدلله گفت؛ چرا که نزول بلا، یعنی خداوند ما را رها نکرده است. اما اگر پشت سر هم مشمول نعمت الهی شدیم، باید بترسیم. چه بسا مشمول سنت استدراج شده باشیم و خدا دارد ما را ذره ذره و آرام آرام از دایره رحمت خود بیرون می‌اندازد.

در حدیثی دیگر، امام باقر (ع) می‌فرماید: «ان الله عز و جل لیتعاهد المؤمن بالبلاء كما یتعاهد الرجل اهله بالهدیه من الغیبه و یحمیه كما یحمی الطیب المریض؛ همانا خداوند تفقد و احوال‌پرسی می‌کند از مؤمن به بلاء؛ همان که یک مرد وقتی که در مسافرت است، با فرستادن یک هدیه خانواده‌ی خود را یاد میکند و مورد محبت و نوازش قرار می‌دهد؛ و همانا خداوند بنده‌اش را از دنیا پرهیز می‌دهد، همان طور که طیب بیمار را پرهیز می‌دهد»^۲

خدا وقتی می‌خواهد احوال بنده‌ی مؤمنش رو بپرسد، می‌فرماید به فرشته‌ها: ای فرشتگان من! یک حالی از این بنده‌ی من بگیرید و کمی گوشش را بیچکانید. می‌خواهد لطف به بنده بکند، یکی در گوشش می‌زند.

خب چرا خدا این طوری عمل می‌کند؟ فلسفه‌اش را گفتیم؛ مشکل از ما است. اگر ما قصور و کوتاهی نداشته باشیم، لازم نبود که خداوند این چنین احوال‌پرسی کند. گفتیم که خداوند رحمان بنده مؤمنش را برای لذت بردن آفریده است. اگر ما کوتاهی نداشتیم، نیازی نبود تا خدا این چنین با ما معامله کند. ولی چه کند خدای مهربان که اگر این طور عمل نکند، بنده از دست می‌رود. مجبور است با این روش من و شما را در صراط نگه دارد و همین طور کج دار و مریض با من و شما تا کند تا اجل ما برسد و به سلامت به آن طرف منتقل بشویم و آن وقت خدا آنجا جبران این ملالت‌ها را می‌کند.

امام صادق (ع) فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِبَادًا فِي الْأَرْضِ مِنْ خَالِصِ عِبَادِهِ مَا يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ - تُحْفَةً إِلَى الْأَرْضِ إِلَّا صَرَفَهَا عَنْهُمْ إِلَى غَيْرِهِمْ وَ لَا بَلِيَّةَ إِلَّا صَرَفَهَا إِلَيْهِمْ؛ برای خداوند متعال در میان بندگان خالصش در زمین بندگانی است ویژه که هیچ خوشی و لذتی را از آسمان به زمین نازل نمی‌کند، مگر اینکه این خوشی را از این بندگان منصرف می‌کند و هیچ بلا و مصیبتی را نازل نمی‌کند، مگر اینکه آن را به سمت این بندگان هدایت می‌کند»^۳

خدا یک سری بندگانی دارد که هر خوشی که از آسمان نازل می‌کند، به ملائکه می‌فرماید مراقب باشید این خوشی به این بنده‌ی من نرسد؛ من این بنده‌ام را می‌خواهمش و هر بلائی که نازل می‌کند، به فرشتگان می‌فرماید مراقب باشید این بنده‌ام از این بلا محروم نشود و سهمش را حتماً به او برسانید.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

۲- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۲، ص ۲۵۵.

۳- همان، ص ۲۵۳.

مجلس پنجم

مقدمه‌ای برای یک روایت ناب

می‌خواهم بحث را با یک روایت شروع کنم؛ اما قبل از آن جهت هضم بهتر روایت باید مقدمه‌ای عرض کنم. نمی‌گویم برای اینکه حق روایت را ادا کنیم؛ چرا که حق روایت ادا نمی‌شود و مضمون این روایت از ظرفیت ما بسیار فراتر است. اما برای اینکه تا اندازه‌ای فهم خود را به مستوای عالی این روایت نزدیک کنیم، باید مقدمه‌ای را عرض کنم. ممکن است خود این مقدمه حرف سنگینی باشد. اما برای درک بهتر روایت، تبیین مقدمه لازم است.

ذو مراتب بودن عالم وجود

عالم وجود ذو مراتب است. به اصطلاح می‌گویند مشکک است. یعنی مرتبه‌های مختلفی دارد. وجود مرتبه مرتبه است. از ذات خداوند متعال شروع می‌شود که به آن لاهوت می‌گویند و تا عالم مُلک یا همین عالم ماده ادامه دارد. بین پایین‌ترین مرتبه‌ی وجود و عالی‌ترین مرتبه‌ی وجود که ذات احدیت باشد، بی‌نهایت مراتب وجود دارد. مراتب هستی بی‌نهایت است. اینکه در آیات و روایات این همه بحث هفت آسمان آمده، یعنی همه‌ی مراتب هستی در هفت مرتبه‌ی کلی جمع می‌شوند. اما هر یک از این مراتب، خود مراتب متعددی دارند. امام صادق علیه السلام در روایتی فرمودند: ما در یک ساعت از شبانه‌روز، دوازده هزار عالم را طی می‌کنیم که هر کدام از آنها مثل عالم شماسست و اهالی آن عوالم هرگز از وجود آدم و ابلیس خبر ندارند.^{۴۶}

^{۴۶} - مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۲۲۸.

و در روایتی دیگر فرمودند: خدای عزّ و جلّ دوازده هزار عالم دارد که هر عالمی از آنها بزرگ‌تر از هفت آسمان و هفت زمین است، و هیچ عالمی از آن عوالم نمی‌داند که خدای متعال به جز او عالم دیگری هم آفریده و من بر همه آن عوالم حجّت‌م.^{۴۷}

تنزّل موجودات عوالم بالاتر به عوالم پائین‌تر

در میان این هفت مرتبه (که اهل عرفان برای این هفت مرتبه نام‌هایی گذاشته‌اند) هر چه از مراتب بالاتر به پائین می‌آئیم، اوصاف اصلی وجود ضعیف‌تر می‌شوند. اوصاف اصلی سه تا هستند: علم، حیات و قدرت. مابقی اوصاف وجودی به این سه وصف اصلی برمی‌گردند. هر چه ما از بالا به پایین می‌آئیم، ضعیف‌تر می‌شوند. به این معنی که این سه وصف در مرتبه‌ی مثلاً هفتم از ششم قوی‌ترند؛ در مرتبه‌ی ششم از پنجم قوی‌ترند و قس علی هذا. فرشتگانی که در آسمان هفتم هستند، علمشان، قدرت‌شان و حیات‌شان از فرشتگان آسمان ششم بیشتر است. همین‌طور فرشتگان آسمان ششم نسبت به فرشتگان آسمان پنجم. همین‌طور ادامه پیدا می‌کند تا می‌رسد به عالم ملک که ضعیف‌ترین عالم وجود است. در عالم ملک هم انسان است و بعد ضعیف‌تر از او حیوانات هستند و بعد از حیوانات نباتات و گیاهان هستند و در نهایت به جمادات یا همان موجودات بی‌جان ختم می‌شود که البته بنا بر معارف توحیدی اینها هم از مرتبه‌ای از شعور و ادراک برخوردارند.

در هر حال، عالم ملک وجودش از همه‌ی مراتب دیگر ضعیف‌تر است؛ موجودات ملکی از همه‌ی موجودات هستی ضعیف‌تر هستند؛ به قول بزرگان، «وجود در عالم ملک اصلاً وجود نیست؛ بلکه سایه وجود است». حال اگر موجودی بخواهد از یک مرتبه‌ی هستی به مرتبه‌ی دیگری بیاید، این ممکن نیست مگر اینکه اصطلاحاً نزول کند. مثلاً فرشته‌ای که در آسمان هفتم هست، هم از آسمان ششم و هم فرشتگان آسمان ششم وجودش قوی‌تر و شدیدتر است.^{۴۸} فلذا اگر بخواهد به آسمان ششم بیاید، با همان حقیقتی که در آسمان هفتم هست، نمی‌تواند به آسمان ششم بیاید. چرا که هم آسمان ششم و هم موجوداتی که در مرتبه‌ی آسمان ششم هستند، وجودشان ضعیف‌تر از وجود آسمان هفتم و موجودات آسمان هفتم است. فلذا، آسمان ششم اصلاً ظرفیت آن را ندارد که فرشته‌ای از فرشتگان آسمان هفتم با همان شدت وجودش در آسمان هفتم به آسمان ششم بیاید. اگر چنین اتفاقی بیافتد، آسمان ششم متلاشی می‌شود و اصلاً ممکن نیست. پس چه باید بکند؟ باید نزول کند؛ تنزّل داشته باشد. یعنی چه؟ یعنی اصل وجودش که در آسمان هفتم هست و همانجا باقی می‌ماند. اما این قدرت و اجازه را از طرف خداوند دارد که یک جلوه‌ای از خودش را که از اصل وجودش ضعیف‌تر است و شدت وجودش به اندازه‌ی شدت وجود آسمان ششم است، در آسمان ششم ایجاد بکند و خودش از آسمان هفتم آن را کنترل بکند.

^{۴۷} - ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، ج ۲، ص ۶۳۹.

^{۴۸} - این همان است که خدای تعالی در آیه اول سوره فاطر به آن اشاره می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنَحٍ مِّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعٍ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» که بال‌های فرشتگان در این آیات اشاره به قدرت تصرف و جولان و توانایی آنها بر فعالیت و انتقال در مراتب هستی است که در میان آنها متفاوت بوده و برخی از قدرت تصرف و انتقال بیشتری برخوردار هستند. (ن.ک: طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷، ص ۷؛ مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۱۶۷)

اگر بخواهد به آسمان پنجم برود چه؟ باز هم همین طور باید اول یک جلوه ضعیف‌تر از خودش را در آسمان ششم ایجاد کند و بعد به وسیله‌ی آن وجود ضعیف‌ترش در آسمان ششم، یک جلوه‌ی باز هم ضعیف‌تر و متناسب با آسمان پنجم ایجاد کند و آن را به آسمان پنجم ببرد و همین طور تا آسمان دنیا که به این فرآیند تنزل.

«تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» (قدر / ۴)

این که می‌گوییم قرآن کریم نزول کرده است «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ؛ ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم» (قدر / ۱) به همین معناست. یعنی قرآن کریم در بالاترین مرتبه، وجودی دارد که نزول می‌کند و مرتبه‌ای ضعیف از وجود آن به عالم ملک می‌رسد که می‌شود این کتاب شریفی که هم اکنون ما در محضر آن هستیم. همچنین نسبت به فرشتگان وقتی که به عالم ماده می‌رسند و برای انسان‌ها ظهور می‌کنند، می‌گویند «تمثل». در سوره مبارکه مریم که می‌فرماید: «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا؛ او در شکل انسانی بی‌عیب و نقص، بر مریم ظاهر شد!»، ۱ اشاره به همین نکته دارد. جناب جبرئیل از مرتبه‌ی جبروتی خود تنزل کرد به ملکوت و در قالبی که متناسب با مرتبه‌ی ملک است، برای حضرت مریم جلوه کرد.

عالم ملک، ضعیف‌ترین مرتبه‌ی عالم هستی است

پس هر آنچه که در مرتبه‌ی ملک مشاهده می‌کنید یک وجود قوی‌تر در مرتبه‌های بالاتر دارد. اینجا ضعیف‌ترین مرتبه‌ی وجود است. اصلاً «دنیا» از ماده‌ی «دنو» است که به معنای پائینی و پستی است؛ کلمه‌ی دنیا به اصطلاح طلبگی افعال تفضیل است که به معنی پائین‌تر و پست‌تر است و وقتی مطلق و بدون اضافه بیاید معنایش می‌شود، پائین‌ترین و پست‌ترین. دنیا پائین‌ترین و پست‌ترین مرتبه‌ی هستی است. کف هستی است.

به همین خاطر، هم زشتی‌ها و هم زیبایی‌های این مرتبه، ضعیف‌ترین زشتی‌ها و زیبایی‌ها هستند. همین طور لذت‌ها، گرفتاری‌ها و مصائب و خوشی‌ها و رنج‌های این دنیا هم قابل مقایسه با لذت‌ها، گرفتاری‌ها و مصائب و خوشی‌ها و رنج‌های عوالم بالاتر نیست. زشتی‌ها و زیبایی‌های عالم بالاتر، میلیون‌ها برابر یا حتی میلیاردها برابر زشت و یا زیباتر از عالم پایین‌تر هستند. مثلاً این هیولاهایی که در فیلم‌های هالیوودی درست می‌کنند، زشت‌ترین آنها در مقایسه با زشتی یک گناه بسیار کوچک که در آن عالم ظهور می‌کند اصلاً قابل مقایسه نیست. زیباترین صورتی که در این دنیا ممکن باشد که تصور شود، زیبایی‌ش در برابر ضعیف‌ترین زیبایی‌های آن عالم میلیون‌ها بار ضعیف‌تر است.

ملاقات ابراهیم خلیل با ملک‌الموت

در روایتی نقل شده است که: روزی حضرت ابراهیم علیه‌السلام با جناب ملک‌الموت یک ملاقاتی داشت. حضرت ابراهیم (ع) به عزرائیل فرمود: من درخواستی دارم؛ دوست دارم تو را به آن صورتی که برای قبض روح مؤمن متمثل می‌شوی ببینم. عزرائیل گفت: پشتت را به من کن و هر گاه گفتم برگرد. وقتی برگشت جلوه‌ی عزرائیل چنان زیبا بود که فرمود: اگر خداوند متعال، برای مؤمن هیچ نعمت دیگری غیر از دیدن همین صورت زیبا به هنگام مرگ قرار

ندهد، همین برایش کافی است. (یعنی چنان لذت و بهجتی از دیدن تو در این قالب برایش حاصل می‌شود که تا ابد او را سرمست می‌کند و نیازی به هیچ لذت و خوشی دیگری ندارد؛ چه خبر است در عالم؟!)

بعد فرمود: حالا می‌خواهم چهره‌ای را که برای قبض روح مؤمن با آن چهره می‌آیی ببینم. عزرائیل عرض کرد: از این درخواست بگذر. تو طاقت دیدن آن جلوه‌ام را نداری. حضرت مجدداً درخواست خود را تکرار کرد. عزرائیل به آن چهره جلوه کرد و ابراهیم از هوش رفت. (عنایت دارید که این داستان در مورد ابراهیم خلیل الله است نه ما. ابراهیم که خداوند متعال، ملکوت را به وی نشان داد. «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» و این چنین ما به ابراهیم ملکوت و باطن آسمان‌ها و زمین را ارائه دادیم (تا یکتایی پروردگارش را دریابد و تا به مقام اهل یقین رسد) (انعام / ۷۵) حضرت ابراهیم اینقدر ظرفیت داشت که ملکوت را ببیند، اما عزرائیل را که دید از هوش رفت.) وقتی به هوش آمد، گفت: اگر خداوند متعال برای کافر هیچ عذاب دیگری مقدر نکند، جز همین چهره‌ای که من دیدم، تا ابد برایش کافی است. (چه درد، رنج و ترسی با دیدن عزرائیل به انسان وارد می‌شود که تا ابد برای عذاب کافر کافی است؟!)^{۴۹}

گفتیم که امام صادق (ع) فرمود: لذت دیدن یک برگ بهشتی، ۷۰ هزار بار بالاتر از همه لذت‌های دنیا است.

محدودیت ادراکات انسان در عالم مُلک

این دنیا اصلاً ظرفیتی ندارد که تمام و کمال زشتی‌ها و یا زیبایی‌ها در آن هویدا شود. حال از طرف دیگر، ما هم وقتی در عالم مُلک هستیم، محدود به ظرفیت همین عالم مُلک هستیم. یعنی درک و احساسات جسمانی ما به اندازه عالم ملک است. مثلاً احساس لذتی که از چشیدن غذای خوب می‌بریم، به وسیله زبان است. موقع غذا خوردن حس‌های دیگر ما درگیر نیستند و به واسطه‌ی اون‌ها لذتی از غذا نمی‌بریم. همینطور است که اگر طعم بدی را بچشیم. در مورد لذت‌های دیگر هم همین طور است. موقع بوئیدن یک عطر خوش‌بو دیگر از طریق گوشمان لذتی احساس نمی‌کنیم. یا مثلاً اگر خراشی روی دست ما به وجود بیاید، تمام درد مربوط به حس لامسه است. اما عالم ملکوت این چنین نیست. عالم ملکوت این محدودیت را ندارد. ظرفیت عالم ملکوت این چنین است که با یک نعمت، تمام حواس لذت را درک می‌کند. با خوردن یک سیب هزاران و شاید میلیون‌ها لذت را با هم می‌چشی؛ تمام طعم‌های لذیذ؛ تمام بوهای لذت‌بخش؛ تمام صداها و گوش‌نواز. با دیدن یک منظره تمام لذت‌ها را می‌بری.

اگر کمترین حد لذتی را که انسان در بهشت می‌برد، در این دنیا به ما بدهند، قاعدتاً نمی‌توانیم تحمل کنیم و می‌میریم؛ مثل همان جریانی که جلسه‌ی قبل عرض کردیم و روایاتی که گفتیم. همچنین است رنج‌ها. گفتیم اگر پوست خراش بردارد، تنها حس لامسه آن را احساس می‌کند؛ نه تمام حواس پنجگانه. آن هم فقط اعصابی که در نقطه‌ی خراش هستند. حتی اگر دست شما را قطع کنند؛ تمام دردی که احساس می‌کنید، تنها به واسطه‌ی اعصاب همون نقطه است که قطع شده؛ اعصاب ۱۰ سانت بالاتر از او نقطه‌ی دیگر درگیر نیست؛ به خاطر همین اگر مثال دست

^{۴۹} - ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیه، ج ۱، ص ۲۷۴.

را از مچ قطع کنند بعد دوباره از ۱۰ سانت بالاتر، دوباره درد جدیدی را احساس می کند و اگر باز از بازو قطع کنند درد جدیدی هست.

حالا با توجه به این مسأله به این روایت توجه کنید که پیامبر خدا (ص) فرمودند: «والذی نفسی بیده لمعانیه ملک الموت اشد من الف ضربه بالسيف و الذی نفسی بیده لا تخرج نفس عبد من الدنيا حتی يتألم کل عرق منه علی حیاله؛ قسم به آنکه جانم در دست اوست، دیدن ملک الموت از هزار ضربه‌ی شمشیر شدیدتر است و قسم به آنکه جانم در دست اوست، نفس بنده از دنیا خارج نمی‌شود، مگر بعد از این که با تمام رگها (و اعصابش) درد را حس می‌کند.»^{۵۰} اگر قرار باشد کسی سخت جان بدهد، این چنین است. تازه این کم‌ترین حد رنج است. فرمود: «بین العبد و الجنة سبع عقاب أهونها الموت؛ بین بنده و بهشت هفت عقبه است که آسان‌ترین آنها مرگ است»^{۵۱} این در ابتدای ورود به برزخ است؛ چه رسد به خود برزخ؛ چه رسد به قیامت.

در روایتی فرمودند: عطشی که در صحرای محشر به انسان وارد می‌شود، به حدی است که اگر تمام آب‌های زمین را به حلقوم یک نفر بریزند، هنوز هم تشنه است.

مقام تکوینی اهل بیت در عالم هستی

حال جایگاه اهل بیت در عالم (ع) کجاست؟ به طور خلاصه، جایگاه حقیقی اهل بیت (ع) یک پله پایین‌تر از خداوند است. اصطلاحاً می‌گویند جایگاه اهل بیت (ع) مرز بین وجوب و امکان است. بحث علمی‌اش مقدمات بسیاری می‌خواهد و چند سالی آموزش فلسفه و عرفان نظری و طرح آن بدون آن مقدمات خطرناک است. اما در روایات خود اهل بیت بسیار این تعبیر را داریم که اول مخلوقاتی که خداوند خلق کرد، نور پیامبر یا نور خمسه‌ی طیبه بود. حالا اهل بیت از آن مقام والا (ع) اینقدر پایین آمدند تا به مرتبه ملک رسیدند؛ آن چیزی که ما از اهل بیت (ع) در دنیا می‌بینیم، مرتبه‌ی ملکی آنهاست که تنزل کرده؛ نه حقیقت وجودی آنها. این دنیا به هیچ وجه ظرفیت زیبایی وجود اهل بیت (ع) را ندارد.

خداوند متعال در آیه ۱۴۴ از سوره مبارکه «اعراف» روایت می‌فرماید: وقتی حضرت موسی (ع) به کوه طور رفت، به خدا عرض کرد: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرُ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَلَكِنِ نُنظِرُ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ؛ و، چون موسی به میعاد ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت: عرض کرد پروردگارا خود را به من بنمای تا بر تو بنگرم فرمود: هرگز مرا نخواهی دید؛ لیکن به کوه بنگر پس اگر بر جای خود قرار گرفت به زودی مرا خواهی دید پس، چون پروردگارش به کوه جلوه نمود آن را ریز ریز ساخت و موسی بیهوش بر زمین افتاد و، چون به خود آمد گفت: تو منزهی به درگاہت توبه کردم و من نخستین مؤمنانم» (اعراف/ ۱۴۳)

^{۵۰} - متقی هندی، علی بن حسام‌الدین، کنز العمال، ج ۱۵، ص ۵۵۶، ح ۴۲۱۵۸.

^{۵۱} - پاینده، ابو القاسم، نهج الفصاحه، ص ۳۷۴، ح ۱۰۹۹.

در روایتی از امام صادق (ع) آمده است: نوری که به کوه تجلی کرد و کوه متلاشی شد، نور یکی از شیعیان امیرالمؤمنین (ع) بود. در میان فرشتگان جمعی از شیعیان اهل بیت هستند به اسم «کروبیون»؛ این نور، نور یکی از این شیعیان است که به کوه تجلی کرد و کوه متلاشی شد و موسی ع پیامبر اولوالعزم خدا نتوانست طاقت بیاورد و از هوش رفت؛^{۵۲} حالا شما حساب کن که حقیقت وجود خود اهل بیت چیست؟! خلاصه آن که، این عالم ظرفیت ظهور زیبایی حقیقی اهل بیت (ع) را ندارد.

روایتی بسیار شنیدنی

حالا به سراغ روایت برویم. انس بن مالک از پیامبر (ص) نقل می‌کند (انس بن مالک نزد اهل سنت بسیار محترم است. اگر سند روایتی به انس منتهی شود، اهل سنت آن را قبول دارند) که فرمود: « وَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ يُعَذَّبُونَ إِذَا لَأَهْلِ الْجَنَّةِ نُورٌ سَاطِعٌ فَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ مَا هَذَا النُّورُ لَعَلَّ رَبَّ الْعِزَّةِ أَطَّلَعَ فَنَظَرَ إِلَيْنَا فَيَقُولُ لَهُمْ رِضْوَانٌ لَّا وَ لَكِنَّ عَلِيَّ عَ مَازَحَ فَاطِمَةَ فَتَبَسَّمتْ فَأَضَاءَ ذَلِكَ النُّورُ مِنْ ثَنَائِهَا»^{۵۳}

بعد از اینکه حساب و کتاب‌ها تمام شد، بهشتی‌ها به بهشت و جهنمی‌ها به جهنم رفته‌اند و اهل بهشت به نعمت‌های بهشتی متنعم‌اند، ناگهان نوری در آسمان بهشت برای اهل بهشت هویدا می‌شود. (حالا در خود این روایت چنین مطلبی نیامده اما در کتاب شریف کافی، باب رؤیت خداوند، روایت‌های متعددی نقل شده است که برخی از نورهایی که برای اهل بهشت ساطع می‌شود، لذتی که از دیدن این نور می‌برند، آن‌قدر عظیم است که اهل بهشت چند هزار سال مدهوش می‌شوند.) بعد از اینکه به هوش آمدند، می‌پرسند: این نور چه چیزی بود؟ برخی می‌گویند: نکند که خداوند پرده را کنار زده و به ما نگاه کرد؟ «رضوان» یعنی فرشته‌ای که موکل بهشت است، می‌گوید: می‌دانید نور چه بود؟ حضرت امیر (ع) با حضرت فاطمه (س) مزاحی کرد و ایشان لبخندی زد و دندان‌های جلوی فاطمه زهرا (س) هویدا شد. این نور، نور دندان‌های ایشان است.

حال ببینیم وقتی نور دندان‌های حضرت (س) اهل بهشت را مدهوش می‌کند، دیدن خود حضرت (س) چه می‌کند؟! اگر کسی امام حسین (ع) را ببیند، چه می‌شود؟! در روایت است که مومنان و دوستان سیدالشهدا در روز حساب از خدا می‌خواهند قبل از ورود به بهشت مولایشان حسین را ملاقات کنند. امام به دیدار محبان می‌آید، این ملاقات بسیار طولانی می‌شود و هر دو طرف غرق تماشا هستند و هیچکدام چشم بر نمی‌دارند. نه امام، محبان خود را رها می‌کند؛ نه دوستان، سیدالشهدا از مولای خود دل می‌برند.

حال اگر امام زمان (عج) را ببینیم چه می‌شود؟! «المهدی طاووس اهل الجنة».

^{۵۲} - ن.ک: صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶۹.

^{۵۳} - مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۷۵.

پرهیز دادن خداوند، بندگان مؤمنش را با بلا

برگردیم به بحث خودمان. گفتیم دومین عامل گرفتاری این است که ما ضعیفیم؛ چرا که اگر در این دنیا به ما خوش بگذرد، از آخرت غافل می‌شویم. حال اگر خداوند ما را دوست داشته باشد و می‌بیند که دنیا ما را از اصل باز می‌دارد، طبیعتاً جلوی این کار را می‌گیرد.

امام صادق (ع) فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا غَتَّهُ بِالْبَلَاءِ غَتًّا وَثَجَّهُ بِالْبَلَاءِ ثَجًّا؛ وقتی خداوند بنده‌ای را دوست داشته باشند او را در گرداب بلا فرو می‌برد و باران بلا را بر او فرو می‌ریزد.»^{۵۴}

به سدیر صیرفی فرمودند: «إِنَّا وَإِيَّاكُمْ يَا سَدِيرُ لَنْصَبِحُ بِهِ وَنُمْسِي؛ ما و شما (که خواص اصحاب ما هستی) صبح و شام را با بلا و مصیبت سر می‌کنیم. روزمان را با بلا آغاز و با بلا ختم می‌کنیم.»^{۵۵}

اینها همه از باب محبت خداوند رحمان است.

پیامبر اسلام (ص) فرمودند: «حَبَطَ إِلَيَّ جِبْرِئِيلُ فِي أَحْسَنِ صُورِهِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ رَبُّكَ يُفْرُئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ إِنِّي أَوْحَيْتُ إِلَيْكَ الدُّنْيَا أَنْ تَسَهَّلِي وَ بَطِّي وَ تَيْسِّرِي لِأَعْدَائِي حَتَّى يُبْغِضُوا لِقَائِي وَ تَشَدِّدِي وَ تَعَسِّرِي وَ تَضَيِّقِي عَلَى أَوْلِيَائِي لِيُحِبُّوا لِقَائِي فَإِنِّي جَعَلْتُ الدُّنْيَا سَجْنًا لِأَوْلِيَائِي وَ جَنَّةً لِأَعْدَائِي؛ جبرئیل در بهترین حالت بر من نازل شد و گفت: یا رسول الله، خدا سلام‌تان را می‌رساند و می‌فرماید: من بر دنیا وحی کردم که بر اولیاء من تلخ و ناگوار و سخت و سنگین باش، تا لقاء من را محبوب بدانند و بر دشمنان من سهل و آسان بگیر و گوارا باش تا لقاء من را مغبوض بدانند. من دنیا را، زندان دوستانم و بهشت دشمنانم قرار دادم.»^{۵۶}

نجات مرد کشتی شکسته

شخصی در کشتی نشسته بود. طوفان آمد و کشتی شکست و غرق شد. همه افراد داخل کشتی نیز غرق شدند. به جز یک نفر، که به جزیره‌ای در آن اطراف رسید. کسی جز این شخص در جزیره نبود. نشست و شروع به دعا خواندن کرد. خدایا! به فریادم برس. چرا کارم به اینجا کشیده؟. کسی را بفرست تا نجات پیدا کنم. چند روزی را به دعا و تضرع گذراند و خبری نشد. گفت: شاید خدا به من کاری ندارد، بهتر است خود کاری بکنم. با سختی مقداری چوب جمع کرد و کلبه‌ای برای خود ساخت. چند روزی مشغول ساخت این کلبه بود. بعد به دنبال طعام و غذا رفت. چند پرنده را شکار کرد و غروب حین برگشت به سمت ساحل، دودی را از سمت ساحل دید. دوان دوان به سمت کلبه دوید. دید که کلبه در حال سوختن است. نشست و شروع کرد به گریه و زاری: خدایا! با من چه مشکلی داری؟ من این همه دعا کردم، کمک نکردی. حال که کلبه‌ای برای خود ساختم، آن را هم نتوانستی تحمل کنی و آتش زدی؟ در حین گریه و زاری و شکایت بود که خوابش برد. ناگهان با صدای عجیبی از خواب بیدار شد. نگاه کرد و دید که یک کشتی نزدیک ساحل لنگر انداخته است و این صدا صدای سوت این کشتی بوده. آمدند به ساحل

^{۵۴} - کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۲، ص ۲۳۵.

^{۵۵} - همان.

^{۵۶} - دیلمی، حسن بن محمد، أعلام الدین فی صفات المؤمنین، ص ۱۴۶.

و نجاتش دادند. به آن‌ها گفت: شما برای چه به این جا آمده اید؟ گفتند: برای اینکه تو را نجات دهیم. گفت: از کجا فهمیدید که من در این جزیره هستم؟ گفتند: از همان نشانه‌ای که دادی! دود آتش را دیدیم و فهمیدیم که کسی درون این جزیره هست و به همین خاطر به دنبالت آمدیم.

گاهی وقتها این طوری است که خدای کریم به خاطر این که ما را از دنیا نجات بدهد، مجبور است به زندگی و دنیای ما آتش بزند.

در حدیثی از پیامبر اکرم آمده که خدا به دنیا می‌فرماید: « يَا دُنْيَا تَمَرَّرِي عَلَيَّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِأَنْوَاعِ الْبَلَاءِ وَ ضَيْقِي عَلَيْهِ فِي مَعِيشَتِهِ وَ لَا تَحْلُولِي [تحول] فَيَرْكَنَ إِلَيْكَ؛ ای دنیا، به کام بنده مؤمن من به واسطه انواع بلاها، تلخ شو و زندگی را بر او تنگ بگیر و او را در مضیقه بگذار و به کامش شیرین نشو؛ مبادا به سمت تو تمایل و اعتماد پیدا کند». ^{۵۷}

خداوند بنده‌ای را که دوست ندارد، مبتلا نمی‌کند

در طرف دیگر اگر محبت نباشد، خبری از بلا نیست. این نشانه‌ی غضب خداوند است. اگر زندگی خیلی شیرین است و هیچ مشکلی وجود ندارد، یک جای کار می‌لنگد و باید احساس خطر کرد.

پیامبر اکرم فرمود: « إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْعَفْرِيَةَ النَّفْرِيَةَ الَّتِي لَمْ يُرْزَأْ فِي جِسْمِهِ وَ لَا مَالِهِ؛ خداوند انسان خبیث و شیطان صفت را دوست ندارد؛ کسی که نه در جسم و نه در مالش هیچ لطمه‌ای وارد نمی‌شود» ^{۵۸}

اصلا این نشانه غضب خداوند است که بنده‌ای مشکل نداشته باشد ولو آن بنده نمازگزار باشد.

حضرت امیر (ع) فرمود: «لا حاجة لله في من ليس لله في نفسه و ماله نصيبا؛ اگر کسی را دیدید که نه در نفسش، نه در جسمش و نه در مالش نصیبی برای خدا نیست و هیچ بلایی بر او نازل نمی‌شود، یعنی خداوند او را رها کرده و به او نیازی ندارد.»

در روایت است که: روزی یکی از اصحاب، حضرت رسول (ص) را برای طعام به خانه خود دعوت کرد. حضرت به خانه این شخص رفت. مرغ این شخص روی تیغه دیوار تخم کرد و تخم مرغ از روی دیوار قل خورد و به پایین افتاد و روی میخی در دیوار ماند و نشکست. پیامبر اکرم با تعجب نگاهی به آن شخص کردند. به پیامبر (ص) عرض کرد: یا رسول الله تعجب می‌کنی! به خدایی که تو را به پیامبری مبعوث کرد، من هیچ ضرری نه به جسم، نه به مال، نه به خودم و نه خانواده‌ام نمی‌رسد. پیامبر (ص) فرمود: سزاوار نیست که من سر سفره تو بنشینم. معلوم می‌شود که خداوند با تو و اهلت هیچ کاری ندارد. ظاهر روایت این است که او از اصحاب بود و به نبوت رسول خدا (ص) نیز اعتقاد داشت، اما اینکه چرا این چنین شد، نیازمند بحث مفصلی است. برخی از رذائل، انسان را از دایره رحمت بیرون می‌کند. اگر این رذیله را درست نکنیم عاقبت به شر می‌شویم. مثل زبیرها و در همین انقلاب اسلامی ایران

^{۵۷} - ابن همام اسکافی، محمد، التمجیص، ص ۴۹.

^{۵۸} - الراوندی، قطب‌الدین، الدعوات، ص ۱۷۲.

هم ما افرادی را داشتیم که برای این انقلاب سالها به زندان افتادند؛ شکنجه‌ها دیدند؛ زحمت‌ها کشیدند؛ اما موقع مرگ، به قعر جهنم افتادند.

کم‌ظرفیتی مؤمنین دست خدا را بسته است

تازه خدا به خاطر بی‌ظرفیتی ما مؤمنین فیتله‌ی را پایین کشیده است. اگر ما ظرفیت داشتیم، خداوند ما را با بلا له می‌کرد و کفار را غرق در لذت می‌کرد.

خداوند حکیم در سوره مبارکه‌ی زخرف آیات ۳۳ و ۳۴ می‌فرماید: «وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لَبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ؛ وَ لِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُورًا عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ؛ و اگر [بهره‌مندی کفار از انواع نعمت‌های مادی و تهیدستی مؤمنان، سبب] این نبود که همه مردم [به خاطر ضعف ایمان و ناآگاه بودن به حقایق] بر محور کفر امتی واحد شوند، ما برای کافران [به خدای] خانه‌هایی قرار می‌دادیم با سقف‌هایی از نقره و نردبان‌هایی که از آن بالا روند؛ و برای خانه‌هایشان درها و تخت‌هایی (زیبا و نقره‌ای) قرار می‌دادیم که بر آن تکیه کنند»

لاکچری‌ترین خانه‌ها الان چه نوع خانه‌هایی هستند؟ مثلاً از پنت هاوس‌ها بالاتر داریم؟ اون طبقات آخر آسمان خراش‌ها که یک واحد چند هزار متری با سونا و جکوزی و ... هست؟ خدا می‌فرماید اگر شما مؤمنین کم‌ظرفیت نبودید، من در و دیوار و سقف و تخت خانه‌ی کفار را هم از طلا و جواهر قرار می‌دادیم.

از امام صادق روایت است که فرمود: «قال الله: لولا أن يجد عبدی المؤمن فی قلبه لعصبت رأس الکافر بعصابة حديد لا یصلح أبدا؛ اگر بنده مؤمن من در دلش چیزی (از ناراحتی یا شبهه یا ...) نمی‌یافت؛ من سر کافر را با دستمالی آهنی می‌بستم که حتی سردرد هم نگیرد»^{۵۹}

و فرمود: همانا کافر نزد خداوند آنقدر خوار و بی‌مقدار است که اگر همه‌ی دنیا را از خداوند بخواهد، همه را به او می‌دهد؛ بدون اینکه چیزی از ملکش کم شود.

چرا نمی‌شود؟ چون خدا به ما و ظرفیت ما نگاه می‌کند. اگر ما ظرفیت از خودمون نشان می‌دادیم، خدا چنان کافر را در دنیا غرق در نعمات می‌کرد که هیچ بهره‌ای از آن طرف نداشته باشد. اگر مؤمن ظرفیت داشت، خدا او را چنان در سختی و مضیقه و بلا می‌گذاشت که ذره‌ای ظلمت در وجودش باقی نماند.

اصلاً اینها بلا نیست. اینها که عشق‌بازی خدا با بنده است. اینها که الطاف خاصه‌ی خدا به بنده است. اینها که محبتی است که نمونه‌اش را در هیچ رابطه‌ی عاطفی دیگری در عالم پیدا نمی‌کنید؛ حتی در محبت مادر به فرزند. تازه خدا به خاطر این عشق‌بازی در قیامت چنان جبران می‌کند که بیا و ببین.

^{۵۹} - حر عاملی، محمد بن حسن، الجواهر السنیة فی الأحادیث القدسیة، ص ۶۴۹.

در روایت آمده است که: «أَنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُوَدُّ أَهْلَ الْبَلَاءِ وَالْمَرْضَى أَنْ لِحُومِهِمْ قَدْ قُرِضَتْ بِالْمَقَارِيضِ لِمَا يَرُونَ مِنْ جَزِيلِ ثَوَابِ الْعَلِيلِ»^{۶۰} وقتی روز قیامت می‌شود، کسانی که در دنیا به بلاها و مصائب و بیماریها گرفتار بودند، وقتی که ثواب عظیم خدا را می‌بینند، آرزو می‌کنند که ای کاش در دنیا با قیچی‌ها تکه‌تکه شده بودند.

مصیبت واقعی سنت استدراج است

بلائی واقعی همین معامله‌ای است که خدا با کفار دارد. بلائی واقعی همین سنت استدراجی است که گریبان‌گیر بندگان شقی خداوند می‌شود.

در آیه‌ی ۱۶ سوره اسراء می‌فرماید: «وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا /: تَدْمِيرًا؛ و هنگامی که بخواهیم شهر و دیاری را هلاک کنیم، نخست اوامر خود را برای «مترفین» (و ثروتمندان مست شهوت) آنجا، بیان می‌داریم، سپس هنگامی که به مخالفت برخاستند و استحقاق مجازات یافتند، آنها را به شدت درهم می‌کوبیم»

خدای تعالی در این آیه می‌فرماید: وقتی ما بخواهیم قومی را هلاک کنیم، اگر قومی به درجه‌ای از ضلالت رسیدند که دیگر قابل هدایت نیستند و از دایره‌ی رحمت خارج شدند و مستحق عذاب شدند، حالا زمینه‌ی نزول عذاب چطور فراهم می‌شود؟ «أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا» مترفین، ثروتمندان و مرفهین آن قوم را امر می‌کنیم که فسق و فجور کنند؛ یعنی چه؟ خدا که به فسق و فجور امر نمی‌کند؛ وقتی کار از کار گذشت، خدا اسباب معصیت و عیش و فسق و گناه فجور را بیش از پیش برای اینها فراهم می‌کند؛ وقتی کار از کار گذشت، خدا اسباب معصیت و عیش و فسق و گناه را بیشتر فراهم می‌سازد تا بدین وسیله عذاب قطعی شود (فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ) آنوقت آنها را در هم می‌کوبد.

قارون را ببینید. فرعون را ملاحظه بفرمائید. داستان زندگی پهلوی پدر و پسر را بخوانید. در صحیح مسلم روایتی از پیامبر گرامی اسلام نقل شده است که فرمود: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ مَثَلُ الْخَامَةِ مِنَ الزَّرْعِ تُكْفئُهَا الرِّيحُ تَصْرِفُهَا مَرَّةً وَتَعْدِلُهَا أُخْرَى حَتَّى يَأْتِيَهُ أَجَلُهُ وَ مَثَلُ الْمُنَافِقِ مَثَلُ الْأَرْزَةِ الْمُجْذِيَةِ الَّتِي لَا يُصِيبُهَا شَيْءٌ حَتَّى يَكُونَ أَنْجِعَافُهَا مَرَّةً وَوَاحِدَةً؛ مثل مؤمن چون درختچه‌ای تازه و لطیف است که بادها او را پرورش می‌دهند. گاهی او را به این سمت و گاهی به آن سمت (و بدین سان او را محکم می‌کنند؛ کما اینکه مؤمن را بلاها و مصائب محکم و آبدیده می‌کنند) می‌برند تا اجلس فرا برسد (تا دم مرگ، وضعیت همین است) و مثل منافق همچون درخت صنوبر است که هیچ آسیبی به آن نمی‌رسد تا مرگش فرا رسد و یکباره او را خرد کند»^{۶۱}

و الحمد لله رب العالمين

^{۶۰} - الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، ص ۳۴۱.

^{۶۱} - مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۲۱۸.

مجلس ششم

خرایش‌های عشق مادرانه

داستان کوتاهی در یک جایی خواندم که پسر کوچک خانواده‌ای که خانه‌شان کنار یک دریاچه بود، در یک روز گرم تابستان خنده کنان در حاشیه‌ی دریاچه مشغول بازی بود و مادرش هم درحالی‌که مشغول کارهای روزانه‌اش بود، هر از گاهی از پنجره‌ی آشپزخانه نیم‌نگاهی به فرزند می‌انداخت و از شادی کودکش لذت می‌برد. یک وقت مادر تمساحی را دید که به سوی فرزندش شنا می‌کند. مادر وحشت زده به سمت دریاچه دوید و با فریاد پسرش را صدا زد. پسر سرش را برگرداند؛ ولی دیگر دیر شده بود تمساح با یک چرخش پاهای کودک را گرفت تا زیر آب بکشد. مادر از راه رسید و از روی اسکله بازوی پسرش را گرفت. تمساح پسر را با قدرت می‌کشید؛ ولی عشق مادر به کودکش آنقدر زیاد بود که نمی‌گذاشت بچه را رها کند. کشاورزی که در حال عبور از آن حوالی بود، صدای فریاد مادر را شنید، به طرف آنها دوید و با چنگک محکم بر سر تمساح زد و تمساح هم مجبور شد کودک را رها کند. پسر را سریع به بیمارستان رساندند. دو ماه گذشت تا زخم‌هایش بهبودی بیابد. پاهایش با آرواره‌های تمساح سوراخ سوراخ شده بود و روی بازوهایش جای زخم ناخنهای مادرش مانده بود.

بعد از دو ماه، خبرنگاری که با کودک مصاحبه می‌کرد از او خواست تا جای زخم‌هایش را نشان دهد. پسر شلوارش را بالا زد و با ناراحتی زخم‌ها را نشان داد. سپس با غرور بازوهایش را نشان داد و گفت: این زخم‌ها را دوست دارم؛ اینها خراش‌های عشق مادرم هستند.

گفتیم که عمده‌ی گرفتاری‌های ما از گناه و کوتاهی است؛ اما گاهی هم خدا برای اینکه بنده اش را در خانه خود نگه دارد و او از آخرت غافل نشود و غرق در دنیا نگردد؛ او را به برخی گرفتاری‌ها و مصائب دچار می‌کند. گاهی خدا مجبور است برای این که ما را از دست اژدهای نفس و چاه ویل دنیا نجات دهد، خراشی از سر عشق و محبت به دست و صورت ما بیاندازد؛ و الا اگر خدا بنده‌اش را دوست نداشته باشد او را رها می‌کند. این خراش‌های عشق خدا ارزشمند است. زیباست. باید این زیبایی را ببینیم. باید متوجه این زیبایی باشیم. آنوقت زندگی خیلی لذت‌بخش‌تر می‌شود. حتی رنج‌ها هم لذت‌بخش می‌شوند. از این خراش‌ها نباید نگران و ناراحت بود.

اگر زندگی بنده بدون هیچ مشکلی پیش می‌رود، آن موقع جای ناراحتی است. آنجا باید نگران باشد که نکند من از چشم خدا افتاده‌ام؛ نکند مشمول سنت استدراج شده‌ام؛ نکند مشمول سنت مکر و امهال خدا شده‌ام. اگر خدا یکی را دوست نداشته باشد، او را غرق در نعمت می‌کند تا او غافل باشد؛ و الا محبت و لطف الهی برای من و شما گرفتاری می‌آورد.

یک گله به خدا

ممکن است کسی بگوید: خدایا! ما که نمی‌خواهیم مثل اشراف، مرفهین و ژن خوب‌ها زندگی کنیم. ما که نگفتیم آنقدری به ما بده که خفه بشویم. ما می‌خواهیم در حد متعادل و به قدر کفاف داشته باشیم و این مقدار به جایی بر نمی‌خورد. ما هم این قدر دین داریم که بتوانیم خودمان را حفظ کنیم. خدایا اگر به این حد به ما بدهی خراب نمی‌کنیم.

به شما عرض کنم: خدا کریم‌تر و مهربان‌تر از این حرف‌هاست. اگر ما این مقدار ظرفیت داشتیم و حکمت الهی ایجاب می‌کرد، خداوند متعال این مقدار را به من و شما عطا می‌کرد. ولی ما از دل خودمان و تمایلات درونی مان خبر نداریم؛ ما به میزان محبت‌ها و تعلقاتمان اشراف و احاطه نداریم؛ صلاح و فساد خودمان را نمی‌دانیم؛ از قوانین پشت پرده‌ی عالم خبر نداریم. خیلی وقت‌ها اگر خدا همین مقدار کم را به ما عطا کند، هلاک ما در آن خواهد بود «أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛ بسا چیزی را خوش ندارید و آن برای شما خیر است، و بسا چیزی را دوست دارید و آن برای شما بد است؛ و خدا [مصلحت شما را در همه امور] می‌داند و شما نمی‌دانید.» (بقره/ ۲۱۶)

علت اینکه بیشتر دعا‌های بندگان مستجاب نمی‌شود، این است که چیزهایی درخواست می‌کنند که صلاح آنان در آن نیست و اگر خداوند آن‌ها را عطا کند، مایه هلاکت آنها می‌شود.

داستان فقر سعد

در بین اصحاب صفه یک نفر به نام «سعد» بود. «صفه» به معنای سکو است؛ علت اینکه اصحاب صفه را اصحاب صفه می‌نامیدند این بود که اینها مهاجرینی بودند که از مکه به مدینه هجرت کرده بودند و چون جایی برای اقامت نداشتند، روی سکویی کنار مسجد پیامبر زندگی می‌کردند. اصحاب صفه در اوج فقر به سر می‌بردند. سعد که در

صف اول نمازهای جماعت بود، چندین مرتبه به نبی اکرم (ص) عرض کرد: یا رسول الله! دعا بفرمایید خداوند روزی مرا برکت دهد. حضرت (ص) فرمودند: سعد راضی باش. سعد مجدداً اصرار کرد. پیامبر (ص) به او دو درهم داد تا با آن کاسبی کند. او بساطی کنار مسجد پهن کرد و کم کم کارش رونق گرفت؛ به تدریج کنار مسجد دکانی خرید. آن قدر سرش شلوغ شد که دیگر به صف اول جماعت نمی‌رسید. به تدریج کار به جایی رسید که دیگر اصلاً به نماز جماعت نمی‌آمد. روزی پیامبر به او فرمود: سعد، دیگر تو را در نماز جماعت نمی‌بینم؟! گفت: یا رسول الله! چه کنم؟ سرمایه ام را تلف کنم؟ به این مرد جنسی فروخته ام، می‌خواهم پولم را از او بگیرم و از آن دیگری کالایی خریده ام باید پول او را بدهم. حضرت فرمودند: الحمد لله اوضاع تو رو به راه شده است، آن دو درهم را پس بده. سعد عرض کرد: دو بیست درهم پس می‌دهم. پیامبر فرمود: نه همان دو درهم را بده. بعد از آنکه حضرت دو درهم را که گرفتند، کاسبی او کساد شد و هر چه داشت از دستش رفت. آرام آرام دوباره در مسجد پیدایش شد و شد همان ملازم صف اول.^{۶۲}

داستان ثعلبه‌ی انصاری

خیلی وقت‌ها ما خیال می‌کنیم که ظرفیت داریم. نمی‌دانیم اگر خدا عطا کند، چه می‌شود؟ ابن عباس و حسن بصری در شان نزول آیه ۷۵ تا ۷۸ سوره‌ی توبه جریانی را نقل می‌کنند: ثعلبه انصاری چند بار به پیامبر عرض کرد: دعا بفرمایید خدا رزق مرا برکت دهد. پیامبر فرمود: شاکر باش. ثعلبه مجدداً اصرار کرد. پیامبر فرمود: «قَلِيلٌ تُؤَدِّي شُكْرَهُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ لَا تُطِيقُهُ؛ رزق اندکی که می‌توانی شکر آن را بجا آوری، از رزق زیاد که نتوانی شکر آن را ادا کنی، بهتر است.» خداوند به من اجازه داده تا اگر بخواهم همه‌ی کوه‌ها برایم طلا، همه‌ی درخت‌ها زمرد و همه‌ی سنگ‌ها یاقوت شوند. چرا به من اقتدا نمی‌کنی؟ من الگوی خوبی برای تو نیستم؟! با این حال، ثعلبه دوباره اصرار کرد و عرضه داشت: «ادعُ اللهَ أَنْ يَرْزُقَنِي مَالًا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَنْ رَزَقَنِيَ اللهُ مَالًا لَأُعْطِينَ كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ؛ دعا کن خداوند مالی به من عطا کند؛ قسم به کسی که تو را به حق مبعوث کرد، اگر خدا مالی به من روزی کند، حتماً و حتماً حق هر صاحب حقی را به او خواهم داد و حقوق واجب در مالم را پرداخت خواهم کرد» آنقدر اصرار کرد تا پیامبر برایش دعا کرد. ثعلبه چند گوسفند خرید. نوشته‌اند که بعد از دعای پیامبر، گوسفندان او مانند مورچه تولید مثل کرده و زیاد می‌شدند. وی که از متدینین و شرکت کنندگان در نماز جماعت بود، پس از این ثروتمند شدن فقط در نماز جمعه شرکت می‌کرد، حتی در ادامه نماز جمعه را هم ترک کرد. در مدینه نتوانست گوسفندانش را نگه دارد؛ جا کم بود. زمینی در خارج مدینه گرفت و یکی از ثروتمندان مدینه شد. وقتی آیه زکات نازل شد فرستادگان پیامبر آمدند تا زکات او را بگیرند. او ممانعت کرد. فرستادگان پیامبر زکات همه‌ی اطراف مدینه را جمع کردند و دوباره پیش او رفتند. ولی او باز هم ممانعت کرد و گفت: این زکات مثل جزیه است. من مسلمانم؛ من چرا باید جزیه بدهم و زکاتش را پرداخت نکرد. فرستادگان به پیامبر اطلاع دادند. پیامبر فرمود: وای بر ثعلبه؛ وای بر ثعلبه.^{۶۳} و آیه ۷۵ تا

^{۶۲} - ن.ک: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۱۲۲ - ۱۲۴.

^{۶۳} - طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۸۱ - ۸۲.

۷۸ سوره توبه نازل شد. «وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ؛ فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ؛ فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ؛ از منافقان کسانی هستند که با خدا پیمان بستند، چنانچه خدا از فضل و احسانش به ما عطا کند، یقیناً صدقه خواهیم داد و از شایستگان خواهیم شد. هنگامی که خدا از فضل و احسانش به آنان عطا کرد نسبت به [هزینه کردن] آن [در راه خدا] بخل ورزیدند و اعراض کنان [از پیمانشان] روی گرداندند. پس برای آنکه به وعده‌های خود با خدا وفا نکردند، و به سبب آنکه همواره دروغ می‌گفتند، نفاقی [ثابت] را در دل‌هایشان تا روزی که خدا را ملاقات کنند، باقی گذاشت»

ثعلبه در جنگ بدر حاضر بود و خدا تضمین داده بود که اصحاب بدر بهشتی هستند، اگر بعداً خراب نکنند. در برخی روایات، ثواب خیلی از کارها با شمشیر زدن در جنگ بدر همسان و مقایسه شده است؛ یعنی اصلاً بودن در بدر خودش یک معیار حسابی برای سنجش وزن معنوی افراد است. بعد از وفات پیامبر به ثعلبه گفتند: آیه درباره تو نازل شد. او گفت: او ایلا باید زکات بدهم. پیش خلیفه اول آمد تا زکات بدهد؛ خلیفه اول قبول نکرد. گفت پیامبر از تو زکات نگرفت؛ من بگیرم؟ در زمان خلیفه دوم آمد تا زکات بدهد؛ او هم نپذیرفت و گفت پیامبر و خلیفه‌ی اول از تو زکات نگرفتند؛ من بگیرم؟ در آخر بدون پرداخت زکات از دنیا رفت.

پسری که بلای جان شد

آقایی بود در آشنایان که خدا به او ۶ دختر عطا کرده بود. خیلی به همسرش سرکوفت می‌زد که چرا پسر ندارد. خیلی نذر و نیاز کرد تا خدا به او پسری بدهد. آخر خدا پسری به او عطا کرد. همه‌ی اعضای خانواده شدند نوکر آن تک پسر. یک بچه‌ی لوس و نتری بار آمد که نگو و نپرس. در ۱۷ سالگی معتاد شد و کارش به تزریق کشید. و پدر و مادر را کتک می‌زد تا پول مواد را بگیرد. خواهرها را کتک می‌زد و از خانه‌ی دامادها دزدی می‌کرد. پدرش را پیر و نابود کرد. آن اواخر همه‌ی خانواده دست به دعا شده بودند که خدا شرش را کم کند. در آخر هم اُور دوز کرد و مرد. خب، چرا این پدر راضی به داده‌ی خدا نشد؟ و عدم رضایتش باعث شد هم خودش هم همه‌ی خانواده چقدر زجر بکشند؟ تازه این در این دنیا بود. زجر اصلی پدر وقتی هست که می‌رود آن طرف و می‌بیند فرزند جگرگوشه‌اش آن طرف در جهنم در عذاب است. آن زجرش خیلی بیشتر است.

اگر پسر می‌خواهی برو با خدا بجنگ

شخصی رفت پیش شیخ رجبعلی خیاط؛ گفت: آقا دعا کن فرزند من پسر شود. شیخ به او گفت: راضی باش. گفت من این حرفها را نمی‌فهمم؛ من پسر می‌خواهم. آنقدر اصرار کرد تا شیخ ذکری به او داد و او در خواب جبرئیل را دید و جبرئیل گفت: خدا پیام داده که پسر به صلاح تو نیست. برگشت پیش شیخ و گفت آقا من به شما گفتم این حرفها سرم نمی‌شود؛ من پسر می‌خواهم. شیخ ذکر دیگری به او داد. شب دوباره جبرئیل را در خواب دید که شمشیر

به دست دارد. جبرئیل گفت: خدا چون تو را دوست دارد و به صلاح است، به تو پسر نمی‌دهد. اگر پسر می‌خواهی این شمشیر را بگیر و برو با خدا جنگ کن؛ اگر پیروز شدی خدا به تو پسر می‌دهد.

پسری که حضرت خضر کشت

خدا در سوره‌ی مبارکه‌ی کهف، جریان کودکی را بیان می‌فرماید که حضرت خضر به امر الهی او را کُشت و وقتی با اعتراض حضرت موسی مواجه شد، علت این عملش را چنین بیان فرمود که: «وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا؛ فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِّنْهُ زَكَوَةً وَأَقْرَبَ رَحْمًا؛ و اما [آن] نوجوان [که او را کُشتم]، پدر و مادرش مؤمن بودند، پس ترسیدم که آن دو را [در آینده] به طغیان و کفر بکشاند؛ پس خواستیم پروردگارش را پاک‌تر و مهربان‌تر از او را به آنان عوض دهد.» (کهف/ ۸۰ - ۸۱) در روایت هست آن پسری که حضرت خضر به دستور خدا او را کشت در ازایش خدا دختری به آن پدر و مادر داد که ۷۰ پیامبر از نسل آن دختر بودند.^{۶۴}

داستانی عجیب

آقای توکلی^{۶۵} می‌گفت: پدرم تعریف می‌کرد که من در بازار تهران رفیقی داشتم که حجره‌اش جنب حجره‌ی ما بود. آدم ساده‌ای بود و شغلش تعمیر و رفوگری فرش بود. قبل از نماز صبح به حجره می‌آمد و هر پنج وعده نمازش را هم به جماعت در مسجد بازار می‌خواند و شب به خانه می‌رفت. یک بار یک روحانی در مسجد منبر رفت و گفت: کسی که ۴۰ شب جمعه متوسل به امام زمان شود، امام زمان را زیارت می‌کند و حضرت حاجتش را برآورده می‌کند. او تصمیم گرفت ۴۰ شب جمعه به حرم حضرت عبدالعظیم برود و به امام زمان متوسل بشود. شب چهارم تا نماز صبح خبری خبری نمی‌شود. او هم عصبانی بعد از نماز با چند نفری که با هم از تهران رفته بودند، از حرم خارج می‌شود به سمت تهران و در حالی که می‌رفته به زمین و زمان هم ناسزا می‌گفته. هوا هم برفی بوده و کولاک هم بوده؛ این آقا هم عصبانی بوده و تو حال خودش بوده و همین‌طور با خودش حرف می‌زده که من احمق حرف این آخوندها رو باور کردم؛ ۴۰ هفته آمدم و رفتم؛ خبری نشد. در همین وضعیت مقداری از هم‌سفرانش عقب می‌افتند و تنها می‌ماند و ناگهان در یک چاه ۷ - ۸ متری سقوط می‌کند. یک وقت می‌بیند یک آقایی می‌آید بالای چاه، با یک شمع در دست و او را با اسم صدا می‌زند و می‌گوید دستت را بده به من؛ عجیب اینکه دستش به دست آن آقای بالای چاه می‌رسد و ایشان هم دستش را می‌گیرد و او را از چاه بیرون می‌کشد. آن شخص می‌پرسد: فلانی اینجا چه کار می‌کنی؟ جریان را با عصبانیت برای این آقا تعریف می‌کند.

- خب، حالا چه حاجتی داشتی که ۴۰ شب جمعه به امام زمان متوسل شدی؟

- می‌خواستم گشایشی در زندگی من حاصل شود.

^{۶۴}- بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۶۴۹

^{۶۵}- در جلسات قبل ایشان را معرفی کردیم.

- تو که الان به قدر کفاف داری. خدا به تو توفیق داده هر ۳ وعده نماز در مسجد هستی و رزق خانوادهات را هم داری؛ خوب است دیگر؛ به همین راضی باش.
- نه آقا این که زندگی نیست. به این بخور و نمیر که زندگی نمیگویند. اصلاً حالا که این طور شد، من ۴۰ شب دیگر متوسل می‌شوم، اگر امام زمان را ندیدم با صدای بلند می‌گویم این آخوندها دروغ می‌گویند. باز هم ۴۰ شب دیگر می‌آیم و اگر باز هم خبری نشد باز هم فریاد می‌زنم که دروغ می‌گویند و آنقدر می‌آیم تا یک اتفاقی بیافتد.

خلاصه هرچه آن شخص بهش گفت: راضی باش. او قبول نکرد تا اینکه به نزدیک شهر که رسیدند او دوستانش را از دور دید و این آقا هم خداحافظی کرد و رفت. وقتی به همسفرانش رسید ازش پرسیدند کجا بودی؟

- شما کجا بودید که من در چاه افتادم؟
- چاه؟! تو که از اول پیش ما بودی و فقط غر می‌زدی و با خود صحبت می‌کردی؛ بعد یهو غیبت زد.
- نه، من افتادم توی چاه.
- خب چطور بیرون آمدی.
- همان آقایی که با من بود من را از چاه بیرون آورد.
- کدوم آقا؟!
- مگر ندیدید این آقایی که شمع در دستش بود و با هم داشتیم تا همینجا حرف می‌زدیم؛ مگر او را ندیدید.
- در این طوفان شمع کجا بود؟! ما فقط تو را می‌دیدیم که داشتی با خودت حرف می‌زدی.

فردای همان روز یک مرد مصری به حجره این فرد می‌آید و چند فرش عتیقه برای تعمیر به او می‌دهد. فرشها را که تعمیر کرد، مرد مصری از کارش را پسندید و مبلغی چند برابر دست مزدش به او داد. آن زمان مصادف با رضاخان و تعامل او با آتاتورک بود. رضاخان به خیال خودش برای مترقی کردن مردم دستور داده بود یک سری کارهایی در مملکت انجام بشود و از جمله دستور به تخریب برخی بافت‌های فرسوده و نوسازی تهران داده بود. در این جریانات همکاری این فرد با مرد مصری بیشتر می‌شود و مرد مصری به او می‌گوید که در بین خرده‌ریزهایی که مردم در جریان این نوسازی دور می‌ریزند، بعضاً اجناس عتیقه‌ای هم وجود دارد که ارزش بالائی دارند و اگر اینها را برای من جمع کنی و بیاوری پول خوبی بابتش به تو می‌دهم. به هر حال تعامل اینها با هم بیشتر می‌شود و این آقا روز به روز وضعش بهتر می‌شود تا اینکه یک ماشین فرش‌بافی از آلمان وارد کرد و کارگاهی تأسیس کرد و چند ده نفر کارگر داشت و یک مغازه چند دهانه هم نبش بازار خرید و یک نمایشگاه فرش مدرن دایر کرد.

پدر آقای توکلی می‌گوید: روزی خواستم نمایشگاه احوالش را بپرسم. به نمایشگاه رفتم. گفتند: ایشان خودشون هر از گاهی برای سرکشی تشریف می‌آورند. آدرس منزلش را گرفتم. رفتم دیدم در محله‌های اعیان‌نشین تهران کاخی

برای خود ساخته است. در خانه را که زدم، خادم خانه در را باز کرد و ... وقتی رفتم داخل، دیدم ای دل غافل در خانه‌اش بار مشروب هم منزل دارد (که جدیداً مد شده و شرکت‌های طراحی دکوراسیون منزل رسماً در روزنامه‌های رسمی کشور تبلیغ بار مشروب خانگی هم می‌کنند)؛ وقتی هم آمد دیدم محاسن را کاملاً تراشیده و قیافه کاملاً عوض شده و اول هم اصلاً من را نشناخت یا تظاهر کرد که نمی‌شناسد. گفتم فلانی یادت هست ۴۰ شب جمعه متوسل شدی و شب آخر به چاه افتادی و شخصی تو را نجات داد.

- آره، چه احمقی بودم من.

- یادته گفتم حتی اسم تو را هم می‌دانست.

- خب، آره خودم هم نفهمیدم چطور اسمم را می‌دانست. احتمالاً قبلاً در بازار یا جای دیگری هم‌دیگر را دیده بودیم.

- یادته گفتم میان کولاک شمعی به دستش بود که خاموش نمی‌شد.

- آره، اما من اون لحظه گیج بودم، شاید خیال کرده بودم.

- یادته گفتم دستش را دراز کرد و از چاه ۷ - ۸ متری تو را بیرون آورد.

- گفتم که من سرم به دیواره‌ی گودال خورد و گیج بودم. لابد ۲ متر را ۸ متر دیدم.

خلاصه هر چه گفتم او طفره رفت و در آخر گفت: این حماقت‌ها را ول کن و برو ببین پاریس چه خبره! برو ببین شانزله‌لیزه چه با صفاست! بیا نشونت بدم رم چه خبرها که نیست؟ دیدم خیلی عوض شده است و اصلاً دیگر حرفی از خدا و دین و آخرت با او نمی‌شود زد.

باید به قضای الهی راضی بود

باید دعا کنیم خدا دست ما را بگیرد و ما را از دایره لطف و رحمت خود بیرون نکند. دعا کنیم با عاقبت به خیری از دنیا برویم و به آنچه که خدا عطا کرده راضی باشیم و این اعتماد را به خدا داشته باشیم که خدا خیر ما را بهتر از خودمان می‌داند. البته این منافاتی با تلاش و دعا ندارد. هم تلاش کنیم و هم درخواست از خدا داشته باشیم. اما به آنچه که بعد از تلاش و درخواست مقدر می‌شود، راضی باشیم.

در زبور داوود علیه‌السلام آمده است: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى يَا ابْنَ آدَمَ تَسَأَلُنِي فَأَمْنَعُكَ لَعَلِّي بِمَا يَنْفَعُكَ ثُمَّ تُلِحُّ عَلَيَّ بِالْمَسْأَلَةِ فَأَعْطِيكَ مَا سَأَلْتَ فَتَسْتَعِينُ بِهِ عَلَيَّ مَعْصِيَتِي فَأَهْمُ بِهَيْتِكَ سِتْرَكَ فَتَدْعُونِي أُسْتَرَّ عَلَيْكَ فَكَمْ مِنْ جَمِيلٍ أَصْنَعُ مَعَكُمْ وَ كَمْ قَبِيحٍ تَصْنَعُ مَعِيَ؛ خدای تعالی می‌فرماید: ای فرزند آدم! تو از من چیزی می‌خواهی؛ پس من بواسطه‌ی اینکه می‌دانم چه چیز به نفع توست، ترا منع می‌کنم و حاجتت را نمی‌دهم؛ بعد پافشاری و اصرار می‌کنی؛ پس آنچه را که می‌خواهی بتو می‌دهم؛ سپس با همان نعمت کمک می‌گیری بر نافرمانی من؛ چقدر من به تو خوبی کردم و تو در برابر چه اندازه زشتی کردی با من»^{۶۶}

^{۶۶} - مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۴۳.

از امام باقرین علیهما السلام نقل است که: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ إِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ يَسْأَلُنِي الشَّيْءَ مِنْ طَاعَتِي لِأَجْبَهُ فَأَصْرِفُ ذَلِكَ عَنْهُ لَكِي لَا يُعْجِبُهُ عَمَلُهُ؛ خدای تعالی می‌فرماید: برخی از بندگان من از من توفیق طاعتی را درخواست می‌کند تا به واسطه‌ی این طاعت مورد محبت من قرار گیرد؛ اما من این توفیق را به او نمی‌دهم تا مبادا به واسطه‌ی انجام آن عمل دچار عجب نشود»^{۶۷}

دعای عجیب پیامبر اسلام

در روایت آمده است: روزی رسول خدا (ص) به شترچرانی گذر کرد؛ کسی را فرستاد تا از او شیر بخواهد. شتربان گفت: آنچه در پستان شتران است، صبحانه قبیله است و آنچه در ظرف‌هاست، شام ایشان است. رسول خدا (ص) فرمود: خدایا مال و فرزندانش را زیاد کن! سپس گذشتند و به گوسفندچرانی رسیدند و کسی را فرستادند تا از او شیر بگیرد. چوپان گوسفندها را دوشید و هر چه در ظرف داشت، در ظرف پیامبر ریخت و گوسفندی هم برای حضرت فرستاد و عرض کرد: همین اندازه نزد ما بود، اگر بیشتر هم بخواهید، به شما می‌دهیم. حضرت دعا کرد: خدایا او را به قدر کفاف روزی عنایت کن! یکی از اصحاب عرض کرد: یا رسول الله برای کسی که ردت کرد، دعایی فرمودی که همه آن را دوست داریم و برای کسی که حاجت را روا کرده، دعایی فرمودی که همه آن را ناخوش داریم. پیامبر فرمود: «قلیل یکفی خیر من کثیر یطغی؛ آنچه کم باشد و کفایت کند، بهتر است از زیادی که دل را مشغول دارد»^{۶۸}

کم صبری شیخ رجبعلی

شیخ رجبعلی خیاط زمانی یک حالی داشت که اشیاء با او حرف می‌زدند. مثلاً وقتی میوه‌ای پیش ایشان می‌آوردند، آن میوه می‌گفت: من از باغ فلانی هستم و او اهل وجوهات هست یا نه؟ یا اگر سر سفره‌ای می‌نشست غذای در سفره بهش می‌گفت که کسی که من رو تهیه کرده اول کار بسم الله گفته یا نه؟ اهل طهارت و نجاست بوده یا نه؟ من را بخور یا نخور. ایشان در برهه‌ای آن حالت را از دست می‌دهد. متوسل می‌شود؛ بهش می‌گویند: کسی که می‌تواند این حالت رو برگرداند، آیت الله قاضی است. او به نجف می‌رود. آیت الله قاضی می‌گوید: من نمی‌توانم آن حالت را برگردانم. هر چه اصرار می‌کنه آقای قاضی می‌فرماید من نمی‌توانم. شیخ به حرم امام علی علیه السلام می‌رود و متوسل می‌شود و آن حالت بر می‌گردد. دوباره می‌آید خدمت آقای قاضی و می‌گوید: شما ندادی؛ رفتم حرم از خود امام گرفتم. آیت الله قاضی می‌گوید: امام به تو ندادند؛ نفست برگرداند این حالت را (این توضیحی دارد که الان جایش نیست و خلاصه‌اش این است که در مراتب بالا نفس قدرت‌های عجیبی دارد که گاهی خود سالک هم نمی‌داند و باید استاد کاملی باشد تا کنترل و مدیریت کند و نفس حتی این قدرت را دارد که برخی احوالات و توانایی‌ها را به سالک بدهد و اصطلاحاً می‌گویند نفس جام جهان نما است و در این حالت اگر استاد کاملی بالای سر

^{۶۷} - همان، ج ۶، ص ۱۱۴.

^{۶۸} - تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۹۹.

انسان نباشد، چه بسا کار به جاهای خطرناک بکشد و انسان بی‌استاد و بر اساس نظر خودش نباید شروع کند به ذکر و ورد و ریاضت) به هر حال می‌فرماید که آن حالت را نفست برگرداند؛ آن حالت را از تو گرفتند تا چیز بالاتری به تو بدهند. آن قدر اصرار کردی؛ فعلا در همین حد می‌مانی.

حتی اولیاء خدا در سیرشان اگر بی‌دقتی کنند چوب می‌خورند. ما باید راضی باشیم به رضای الهی. اگر همه‌ی علل و عوامل ملکوت را درک نمی‌کنیم، این قاعده کلی را جلوی چشم داشته باشیم که هر چه پیش می‌آید، برای اهل ولایت، لطف و خیر است و باید راضی یا لااقل تسلیم بود. البته گاهی چوب اعمال خود را می‌خوریم، اما همه‌اش لطف است و رحمت خدا بر بندگانش است.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

مجلس هفتم

إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ (سوره آل عمران آیات ۱۴۰ و ۱۴۱)

مروری بر آنچه گفته شد

گفته شد راه‌حلی که اهل بیت علیهم‌السلام برای رفع گرفتاریها و مصائب و احساس خوشبختی و رفاه و لذت از زندگی ارائه می‌دهند، یک راه‌حل درونی است؛ باید یک تحولی در درون اتفاق بیفتد و قدم اول در این مسیر آن است که ما عوامل پشت پرده گرفتاریها و مسائل را و حکمتی که پشت گرفتاریها و مصائب وجود دارد را بشناسیم. می‌دانیم که عالم تحت تدبیر خداوند است و چیزی خارج از اراده‌ی الهی در عالم محقق نمی‌شود. اینگونه نیست که العیاذبالله کار از دست خدا در رفته باشد و عالم به هم ریخته باشد. اینکه گرفتاری مومنان به این خاطر باشد که خدا نتوانسته مدیریت کند، این گونه که نیست. از آن طرف هم که می‌دانیم خداوند حکیم و عالم و قادر است و عجز ندارد و ظلم و کار گزاف و خلاف حکمت هم نمی‌کند، از جمع این مسائل با هم این نتیجه را بدست می‌آوریم که هر اتفاقی که می‌افتد از سر رحمت است؛ از سر عدالت است؛ از سر لطف است. خب، چطور می‌توانیم این را توجیه کنیم؟ چطور لطف و رحمت خداوند این چنین فضایی را آماده می‌کند برای مومنین؟

مقداری در مورد این بحث کردیم و تا اینجا دو تا عامل را برای مصائب و مشکلات گفتیم. اولین عامل که عمده‌ترین عامل هم هست و عموم گرفتاریهای ما ناشی از آن است، کوتاهی و گناهیانی است که ما در مسیر الهی و در مسیر انجام وظایفمان آنها را مرتکب می‌شویم و تاکید کردیم که این مسئله بسیار دقیق است و بسیار لطیف است.

بعضی وقتها شما یک کاری الان انجام می‌دهی و سالها بعد چوبش را می‌خوری. یک نمونه را عرض کنم. یک رفیقی داشت آقای توکلی در زمان محمدرضای ملعون که عضو فدائیان اسلام و تشکل مرحوم نواب بود. در جریان اعدام انقلابی کسروی که گروهی از فدائیان دستگیر می‌شوند، این آقا هم جزء دستگیرشدگان بوده و با اینکه کارهای نبوده و فعالیت خاصی نداشته، اما دادگاه حکم اعدامش را صادر می‌کند. ایشان یک رفاقت دیرینه و عمیق با آقای توکلی داشت. آقای توکلی می‌آید پیش شیخ رجبعلی خیاط می‌گوید که: شیخ! فلانی را گرفته‌اند و حکم اعدام او هم آمده. شیخ می‌گوید: خب آمده که آمده؛ من چه کار کنم؟ می‌گوید: باید بگویی که من چه کار کنم که درست شود. (آخر شیخ رجبعلی معمولاً پشت‌پرده‌ی قضایا و عوامل ملکوتی حوادث را می‌دیده و البته گاهی هم ایشان یک دخالت‌هایی می‌کرده؛ اما اواخر عمر دیگر از این کارها نمی‌کرد. آقای توکلی تعریف می‌کرد که بعد از رحلت شیخ من ایشان را در برزخ دیدم؛ گفتم: شیخ! اگر بر می‌گشتی چه کار می‌کردی؟ گفت: هیچ کدام از این فضولی‌هایی که که کرده بودم را نمی‌کردم؛ چه در مورد خودم و چه در مورد دیگران. البته شیخ رجبعلی خیاط مقامات عجیب و غریب بسیاری داشت؛ ولی به هر حال اولیاء خدا هر چه بالاتر می‌روند، دست تصرفشان را در عالم کوتاه‌تر می‌کنند.) خلاصه آقای توکلی در یک برهه‌ای که حالا این هم در این اواخر بوده ظاهراً، می‌رود پیش ایشان و اصرار می‌کند به شیخ رجبعلی که شما باید بگویی علت چه هست و راه حل چه هست و از اعدام نجاتش بدهی. مرحوم شیخ هر چه می‌گوید که: نمی‌شود و این حرفها، لکن باز آقای توکلی قبول نمی‌کند و اصرار می‌کند که ایشان وضعیتش فرق می‌کند و من باید هر چه از دستم برمی‌آید، انجام دهم. نهایتاً مرحوم شیخ می‌گوید: بین. میدانی علت این قضیه چیست؟ گره کار دست مادرش است! باید بروی و بگویی مادرش برود روی پشت‌بام و به این صورت خاص این دعا را بخواند و علت آن این است که ایشان ۲۰ سال پیش - دقیق نمی‌دانم چند سال پیش بوده؛ اوائل بوده که ازدواج کرده بوده - در اوائل ازدواجش در منزل پدری‌اش، با مادرش با هم زندگی می‌کردند. هر روز صبح وقتی که می‌خواست برود سرکار، عیالش صبحانه را آماده می‌کرده و این آقا صبحانه می‌خورده و می‌رفته سر کار. یک روز خانومش مریض بوده؛ حال نداشته از رختخواب بلند شود؛ مادر این آقا - که مادرشوهرش بوده است - عروسش را با پرخاش صدا می‌زند و می‌گوید: بلند شو ببینم؛ خودت را به مریضی زدی و فیلم بازی می‌کنی. پاشو سفره را آماده کن، شوهرت می‌خواهد برود سرکار. خانوم بلند می‌شود و وسایل صبحانه را می‌آورد و سفره را پهن می‌کند. اما چون حال نداشته دوباره می‌رود به رختخواب. صبحانه که تمام می‌شود، دوباره مادرشوهر غر می‌زند به جان عروس و می‌گوید: بلند شو؛ بلند شو؛ کافیه این فیلم‌ها؛ زن دوباره بلند می‌شود و سفره را جمع می‌کند و می‌گذارد داخل سینی؛ می‌رود که دوباره بخوابد؛ مادر شوهر می‌گوید بگذار در آشپزخانه دیگه؛ من باید ببرم؟ اینجا دیگر این آقا ناراحت می‌شود و سینی را برمی‌دارد و می‌دهد دست مادرش و می‌گوید: فیلم بازی نمی‌کند؛ واقعاً حالش بد است؛ امروز خودت ببر. اما یک مقدار این سینی را فشار می‌دهد به سینه‌ی مادرش و این باعث می‌شود که مادر دلش می‌شکند و سر بلند می‌کند به آسمان و گویا در دلش یک چیزی می‌گذرد. شیخ رجبعلی می‌فرماید: برو بگو بچه شما

بعد از ۲۰ سال که حکم اعدام او را داده‌اند، به خاطر این مسئله بوده و رفع هم نمی‌شود، مگر اینکه به این دستوری که دادم عمل کنید. آقای توکلی می‌رود و می‌گوید مسئله این طوری است. اما اینها حرفش را گوش نمی‌دهند و قبول نمی‌کنند و اصلاً او را از خانه بیرون می‌اندازند و می‌گویند: ما خودمان الان مصیبت زده هستیم به خاطر این جریان؛ از خواب و خوراک افتادیم؛ آن وقت شما می‌گویید به خاطر من است؟! من خودم دلم مثل سیر و سرکه دارد می‌جوشد. آقای توکلی بر می‌گردد پیش شیخ که جناب شیخ، حرف من را گوش نکردند. شیخ می‌گوید همین است؛ راه دیگری ندارد. دوباره می‌رود پیش آنها و می‌گوید: من از یک ولی خدا پرسیدم و اصرار می‌کند که علت واقعی حکم اعدامش این است. در نهایت مادر راضی می‌شود و می‌رود آن کار را انجام می‌دهد و پسرش را چند روز بعد آزاد می‌کنند.

به هر حال این مسئله خیلی عمیق و ظریف است و عموم گرفتاری‌هایی که گره کور به کار من و شما می‌اندازند و بلکه صد در صد گرفتاری‌هایی که زندگی را مختل می‌کنند و گره کور در کار من و شما می‌اندازد، ناشی از اینها است؛ همه ناشی از اینها است. آن عوامل دیگر، مصیبت عظیمی که انسان کمرش در زیر بار آن خرد شود، بر تو وارد نمی‌کند. زجر دارد؛ ولی زندگی را مختل نمی‌کند و مستاصل نمی‌کند تو را.

دومین عامل که منشا گرفتاری‌های ما است، تضعیف حب دنیا است. ما به لحاظ ایمانی ضعیف هستیم؛ اگر زندگی به کام ما شیرین باشد، طبیعتاً از آخرت غافل می‌شویم و لذا خداوند هر طور باشد، ما را با همین گیر و گرفتاری‌های ابتدایی در خانه‌اش نگه می‌دارد تا آن لحظه آخر. حالا دیگر این چه قدر باشد و ما چه قدر در مسیر بمانیم، این بستگی به خود ما دارد و بستگی دارد به طلب ما و به ظرفیت ما و لطف و عنایتی که خدا به ما دارد. تفاوت انسان‌ها در کیفیت و کمیت گرفتاری‌هایشان ناشی از همین امور است. اینکه طلب‌شان چقدر است. ظرفیت‌شان چقدر است. میزان ایمانشان چقدر است. میزان امیال و تعلقات قلبی‌شان چقدر است. تا چه میزان تحت ولایت الله هستند و ... و حتی کفار هم با هم تفاوت دارند و اینکه هر کسی به چه کمیت و کیفیتی گرفتار باشد، ناشی از تفاوت در همین امور است.

این را هم عرض کردیم که در این مسیر که ما با این گرفتاری‌ها - ولو که کوچک باشند - مواجه می‌شویم، این طور نیست که اگر خدا حرف ما را گوش دهد و دعای ما را مستجاب کند، به جایی لطمه نخورد. من و شما ظاهر قضیه را می‌بینیم و حقیقتاً به پیچیدگی‌های نفس خودمان و خیر و صلاحمان اشراف نداریم و واقع امر معمولاً با آنچه ما تصور می‌کنیم، متفاوت است.

صلاح کار را خدا می‌داند و بس

حضرت موسی علیه السلام یک موقع از جایی رد می‌شد. یک نفر با دست خالی داشت خار می‌کند؛ هیزم فروش بود. خار و خاشاک جمع می‌کرد؛ می‌برد شهر می‌فروخت. حضرت موسی علیه السلام دید دست او پاره پاره شده؛ تکه تکه شده؛ چون این هیچ ابزاری ندارد.

حضرت موسی (ع) در راهی می رفت. شخصی را دید که با ناخن هایش از زمین علف می کند. موسی (ع) عرض کرد: خدایا چه می شد که به او يك تگه آهنی، چاقویی، چیزی می دادی (تا ناخن هایش زخمی نشود) حضرت پس از چند روز به همان نقطه بازگشت. دید که مردم اجتماع کرده اند و شلوغ است. پرسید: چه اتفاقی افتاده؟ گفتند: شخصی در اینجاست که می گوید: این کوه مال من است و هیچ کس حق ندارد از این کوه، علف یا سنگی بردارد. حضرت موسی (ع) جلو رفت، دید همان شخص است. خواست موعظه اش کند، مرد چاقو کشید و به حضرت حمله کرد. حضرت به خدا عرض کرد: خدایا! چاقو را از او بگیر! چاقو افتاد و گم شد و مرد به حالت سابق بازگشت و زورش به کسی نمی رسید.

عرض کرد: بارالها! کاش یک داسی، خنجری، بالاخره یک چیزی به او عطا می کردی که اینطور برای نان درآوردن دستش نابود نشود. گفت و به مسیرش ادامه داد. عصر که داشت بر می گشت، دید مردم اجتماع کرده اند و شلوغ است. پرسید: چه اتفاقی افتاده؟ گفتند: شخصی در اینجاست که می گوید: این کوه مال من است و هیچ کس حق ندارد از این کوه، علف یا سنگی بردارد. حضرت موسی (ع) جلو رفت؛ دید همان شخص است. خواست موعظه اش کند، مرد چاقو کشید و به حضرت حمله کرد. حضرت به خدا عرض کرد: خدایا! چاقو را از او بگیر! چاقو افتاد و گم شد و مرد به حالت سابق بازگشت و زورش به کسی نمی رسید.

بعضی وقتها ما حتی ظرفیت به این اندازه را هم نداریم که اگر خدا کمی بر ما راحت بگیرد، به سرعت از راه به در شده ایم. این هم دومین عامل که بخش عمده ی گرفتاری هایی که از آن نوع اولی نیست، ناشی از این عامل است.

گاهی هر دو عامل در یک گرفتاری جمع اند

بعضاً هم هر دو با هم است. یعنی خدا هم گرفتاری ها را کفاره ی گناهان قرار می دهد و هم عاملی است که من و تو را در خانه خودش نگه دارد. خدا رحمت کند آیت الله العظمی بهجت را که می فرمودند: اگر طلبه ها گرفتار نبودند، تبلیغ نمی رفتند. راست می گوید ایشان؛ خیلی از طلبه ها اگر نیاز نداشتند، تبلیغ نمی رفتند. دین خدا هم نشر پیدا نمی کرد. به هر حال خدا خیلی از ماها را این طور در خانه ی خودش نگه داشته.

عامل سوم، سنت هدایت الهی

اما فلسفه و حکمت برخی از گرفتاری هایی که ما در زندگی داریم، ناشی از یک عامل سومی است. ناشی از سنتی در قاموس الهی به نام «سنت هدایت» است. توضیح آن که خدای تبارک و تعالی سنتی در هستی دارد به نام سنت هدایت. در آیات مختلفی به این سنت اشاره شده، از جمله آیه ی ۵۰ سوره ی طه: «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى؛ پروردگار ما کسی است که به هر موجودی، آفرینش [ویژه] او را [آن گونه که سزاوارش بود] به وی عطا کرده، سپس هدایت نمود»

یا آیات ۲ و ۳ سوره اعلی: «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى؛ وَ الَّذِي قَدَّرَ فْهَدَى؛ آنکه آفرید، پس درست و نیکو گردانید و آنکه اندازه قرار داد و هدایت کرد»

توضیحی مختصر درباره‌ی هدایت تکوینی

اگر به تفصیلیتفسیر این آیات را بگوییم، از حوصله‌ی جمع بیرون است. به طور خلاصه می‌توان گفت که معنای این آیات آن است که خداوند تمام موجودات را به وسیله‌ی نوع خلقتی که دارند، به سوی کمال مطلوبشان هدایت کرده. چطور؟ بدین گونه که کمال آنها را به آنها شناسانده؛ راه رسیدن به این کمال را نیز به آنها شناسانده؛ ابزار لازم برای طی کردن این راه و مسیر و رسیدن به این کمال را هم به همه‌ی اینها عطا فرموده و همه‌ی اینها از کانال خلقت هر موجودی است. «الذی خلق فسوی» یعنی خلق می‌کند و به مرحله استواء و تسویه می‌رساند، «والذی قدر فهدی» یعنی بعد از خلق، تقدیر می‌کند و هدایت می‌کند. نمی‌خواهم وارد بحث‌های فنی شوم؛ این مراحل را که خداوند جدا می‌کند، در مقام تبیین جدا می‌کند؛ و گرنه در مقام تکوین یک چیز هستند؛ خداوند که تقدیر می‌کند، تقدیر او عین خلقتش است و خلق او عین استواء است و استواء عین هدایت است. این را اصطلاحاً می‌گویند «هدایت تکوینی»؛ یعنی از کانال هستی، از کانال تکوین، از کانال نوع خلقت این هدایت حاصل می‌شود. مثلاً زنبور را که خدا آفریده، به او آموزش نمی‌دهد که چطور کند و درست کند؛ چطور عسل بسازد؛ چطور تولید مثل کند. همه‌ی اینها از مسیر خلقتش به او آموزش داده شده. کمال یک زنبور چیست؟ به این است که به درجه‌ای از رشد برسد که بتواند تولید مثل کند و عسل تولید کند. راهش چیست؟ راهش را هم به وسیله‌ی همان غریزه و همان هدایت تکوینی به او آموزش داده؛ نیاز به آموزش ندارد. ابزارش چیست؟ ابزار را نیز به وسیله‌ی همان خلقتش به او عطا کرده. شاهد را که می‌خورد، می‌داند دیگر؛ این سیستم گوارش زنبور است که شاهد را به عسل تبدیل می‌کند. در معده‌اش آن شهدها پخته می‌شود و تبدیل می‌شود به عسل؛ بعد مثل دفع از خودش دفعش می‌کند؛ می‌شود عسل. کسی هم به او آموزش نمی‌دهد. برای تولید عسل هزاران هزار، میلیون‌ها میلیون نکته را زنبور باید بداند. می‌داند دانشمندان و صاحبان فنون، چقدر تکنولوژی از شیوه‌ی زندگی زنبور به دست آورده‌اند؟! چقدر در صنعت‌های مختلف از تکنیک‌هایی که زنبور در حیاتش به کار می‌برد، استفاده می‌شود! غوغایی است. دنیای عجیبی است دنیای زنبورها. دیگر اینقدر مستند ساخته‌اند. «موریس مترلینگ» آن فیلسوف آلمانی، دو تا کتاب دارد به انگلیسی؛ یکی زنبور عسل و دیگری مورچه. اینقدر این کتاب‌ها خوب هستند! یعنی موقعی که به دست می‌گیری این کتاب‌ها را، تا تمام نشده دلت نمی‌آید آنها را کنار بگذاری. اینقدر که زیباست توضیحی که می‌دهد. تازه دقیق یادم نیست؛ فکر می‌کنم حدود ۵۰ یا ۶۰ سال پیش این کتاب نوشته شده. ولی الان تحقیقاتی که در مورد زنبور و مورچه انجام داده‌اند، غوغایی است؛ غوغایی. میلیون‌ها میلیون درس را زنبور باید بلد باشد از مسیریابی، جهت‌یابی، این که کدام گل شهدش خوب است و باید خورده شود و کدام گل شهدش خوب نیست. من کجا خانه‌ام را بسازم و اصلاً هندسه‌ای که در ساختن خانه به کار می‌برد غوغایی است. می‌گویند قوی‌ترین و مستحکم‌ترین سازه‌ی دنیا همین خانه زنبور عسل است. با چه می‌سازد آن را؟ با لعاب دهانش! قویترین سازه‌ی طبیعی دنیاست. تا الان بشر نتوانسته چیزی بسازد که قدرت تحمل بارش بیش از سازه‌ای باشد که زنبور می‌سازد. همه‌ی اینها را کسی به او آموزش نمی‌دهد. همه از کانال خلقتش است. یک گنجشک همینطور است. می‌داند چطور لانه‌سازی کند. چطور جفت‌گیری کند. یک مستندی می‌دیدم در مورد یک

پرنده‌ی خاص، این پرنده روز پنجاه و ششمی که از تخم بیرون می‌آید، می‌توانست پرواز کند؛ نه یک روز جلوتر و نه یک روز عقب‌تر. در همان روز می‌توانست از درخت بپرد پایین. چه کسی به او آموزش می‌داد؟ مادرش مثلاً به او می‌گفت: عزیزم دیگه الان وقتش است بپر پائین؟ نه؛ همه‌ی هدایت از مسیر تکوین است؛ همه را از کانال خلقت خدا به او عطا کرده.

یک عدد هسته هلو مثلاً کمالش به چیست؟ به این است که تبدیل شود به درخت هلو. هر چه نیاز دارد از ابزار، خدا عطا کرده به آن. دقیقاً می‌داند چه باید بکند. از هلو گردو به عمل نمی‌آید. می‌داند دقیقاً من چه مقدار عناصر از منیزیم مثلاً فسفر چقدر چه مقدار روی و ... از خاک به صورت روزانه باید بگیریم تا تبدیل شوم به درخت هلو. به هیچ عنوان به آموزش نیاز ندارد و در خلقتش به ودیعه گذاشته شده. این سنت هدایت خداوند است که همه‌ی موجودات کمالشان و مسیر کمالشان را می‌دانند و این مسیر را هم طی می‌کنند و به کمالشان نیز می‌رسند. مگر این که یک مانع طبیعی در اینجا حاصل شود.

کمال انسان اختیاری است. پس نیاز به هدایت تکوینی و تشریحی هر دو دارد

در مورد انسان این هدایت تکوینی وجود دارد. ولی کافی نیست. کمال انسان به چیست؟ به انتخاب برتر است. به رفتار اختیاری است. انسان کمالش اختیاری و ارادی است و شخصیتش به واسطه‌ی افعال اختیاری و ارادی شکل می‌گیرد؛ چه کمالات مادی‌اش؛ چه کمالات معنوی‌اش؛ چه کمالات جسمی‌اش و چه کمالات روحی‌اش. شما می‌خواهید در یک رشته ورزشی قهرمان شوید، باید چه کار کنید؟ باید زحمت بکشی. بر خودت یک چیزهایی را واجب کنی و یک سری چیزهای دیگری را ممنوع کنی. به یک سختی‌هایی خودت را بیاندازی تا موفق شوی. با اختیار و انتخاب خودت تن به یک سری تمرین‌های مداوم بدهی تا آرام آرام عضلاتت آماده و ورزیده بشود. در امور معنوی نیز دقیقاً همین طور است. کمال انسان در هر جنبه‌ای بستگی به نوع انتخاب و اختیار و بعد رفتار بر اساس آن انتخاب و اختیار دارد. لازمه‌اش این است که من کمالم را بشناسم و اینکه که چطور رفتار کنم تا به آن کمال برسم را نیز بدانم. در اینجا فقط فطرت و عقل من کفایت نمی‌کند. اینها هست؛ ولی کفایت نمی‌کند. سنت هدایت خداوند که در مورد بقیه‌ی موجودات با خلقتشان تمام می‌شود؛ اما در مورد انسان علاوه بر آن بخش تکوینی نیاز به یک چیز دیگری هم دارد که به آن می‌گویند «هدایت تشریحی» یعنی چه؟ یعنی خدا همان «بکن» و «نکن‌ها» را برای ما بفرستد، دین را بفرستد؛ بیان کند برای ما که این طور رفتار کنی، نتیجه‌اش این است؛ آن طور رفتار کنی، نتیجه‌اش آن است. تعیین کند برای ما که برای رسیدن به کمال اینطور عبادت کن؛ اینطور بخواب؛ اینطور راه برو؛ اینطور بپوش. اینها هدایت تشریحی هست که خدا باید برای انسان اینها را بیان بفرماید. حالا برای اینکه انسان این مسیر را طی کند، نیاز به چی است؟ نیاز به اینکه خدا بستری را فراهم کند که انسان رفتار اختیاری‌اش سر بزند؛ بستری را برای تکرار و تمرین افعال اختیاری برایش فراهم کند؛ دائماً رفتارهای اختیاری و انتخاب‌های مکرر انجام بدهد تا آرام آرام به وسیله‌ی این انتخاب‌ها و رفتارهای اختیاری شخصیت و باطن خودش را بسازد. و این بستر

چیزی نیست جز حوادث فردی و اجتماعی و فراز و نشیب‌ها و ابتلائات و فتنه‌ها که مصائب و مشکلات هم جزئی از آن هستند.

سنت هدایت در مورد انسان منجر به سنت ابتلاء و امتحان می‌شود

این سنت هدایت وقتی رسید به اینجا، می‌شود سنت ابتلاء و امتحان. بنده اگر می‌خواهد کامل شود، باید دچار امتحان و ابتلاء شود. خدا فراز و نشیب‌هایی را برای او فراهم کند تا در این فراز و نشیب‌ها، اگر درست انتخاب کرد، رشد کند و اگر غلط انتخاب کرد، سقوط کند. راهی غیر از این نیست. درگیری دائمی آدمی با ابتلائات و فتنه‌ها و حوادث روزگار، در واقع فرصتی است برای تمرین و مداومت انسان بر رفتارهای اختیاری و در نتیجه حرکت به سمت آن حالتی که آنرا کمال خود می‌پندارد. حالا من خیلی فشرده و ساده این را عرض کردم. این خودش یک بحث فلسفی، کلامی و انسان‌شناختی مفصلی است. سنت هدایت در مورد انسان منجر به ابتلاء و امتحان می‌شود. خلاصه‌ی آنچه که تا اینجا گفتیم این است که فراز و نشیب‌های زندگی که مصائب و مشکلات و گرفتاری‌ها هم جزء آن هستند، لازمه‌ی سنت هدایت خداوند بوده و برای اینکه انسان به کمال مطلوبش برسد، راهی جز همین فراز و نشیب‌ها و مصائب و مشکلات و بالا و پائین‌های زندگی وجود ندارد.

آیات کلیدی در این عرصه

حالا بیایم سراغ دو آیه‌ای که در ابتدای سخن متعرض آنها شدم: «إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلَهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَكَيْلِمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ وَكَيْمَحَصَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ» بنابر روایات، این آیات بعد از جنگ احد نازل شد. در جنگ احد مسلمان‌ها ۷۰ شهید دادند. غروب همان روز بعد از اتمام جنگ، شهدا را در دامنه‌ی کوه احد دفن کردند. یکی از شهدا حمزه‌ی سیدالشهدا بود. (تا قبل از شهادت امام حسین علیه‌السلام، این لقب متعلق به حمزه عموی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بود) خیلی مصیبت‌زده و خیلی غصه‌دار شدند. لطمه‌ی بزرگی در این جنگ خوردند. همه مغموم بودند. داشتند در دامنه کوه احد گریه می‌کردند که این آیات بر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله نازل شد.

خدای تعالی در این آیات می‌فرماید: «اگر به شما قرحی (زخمی) و آسیبی رسید، آنهایی که مقابل شما بودند نیز این گونه بودند؛ آنها به شما لطمه زدند؛ شما هم به آنها لطمه زدید. خداوند وعده‌ی پیروزی در جنگ احد را داده بود؛ لکن آن عده‌ای که باید در گردنه‌ی کوه احد می‌ماندند، گردنه را رها کردند. کفار مسلمان‌ها را دور زدند و از پشت حمله کردند. جنگ اگرچه در آخر به نفع مسلمان‌ها تمام شد، لکن به گونه‌ای بود که چه بگویم خدمت شما؟ مثل برجام برد برد بود. اما به نفع آن طرف!!! (خنده‌ی جمعیت) می‌خندید؟ گریه دارد به خدا. حالا هنوز مانده. تا مدت‌ها باید گریه کند ملت ایران. آمریکا که می‌بینید دیگه که ما تا کجا سرش کلاه گذاشتیم. کلی به ما امتیاز دادند؛ اما ما به آنها هیچ امتیازی ندادیم. درست است؟ این را بهش می‌گویند برد برد. جنگ احد نیز شبیه آن بود به هر حال. خدا انشالله یک کمی به ما عقل معاد و عقل معاش عطا بکند که بفهمیم مسیر چی است و سوراخ دعا را گم نکنیم.

هم ملت و امت و هم دولت. خدا یک قبله نما هم برای ما گذاشته که جهت را نشان می‌دهد. لکن چه کسی حرف گوش می‌کند؟ می‌گویند آدم عاقل از یک سوراخ، نمی‌دویم چی، احتمالا تا ۵۱ بار گزیده نمی‌شود تا ۵۰ بارش این طور که معلومه جزء عقلانیت است. چون هی این مار می‌آید و یک نیش می‌زند و می‌رود داخل سوراخش. باز دوباره می‌آید نیش می‌زند و می‌رود داخل و دولت‌مردان عاقل ما هم ایستاده‌اند کنار سوراخ مار و می‌گویند راحت باش. هر وقت خواستی بیا ما همین جا هستیم. بابا برو نیم متر آن طرف‌تر. مار مُرد از بس به تو نیش زد. مار مُرد برو یک متر آن طرف‌تر.

به هر حال، در چنین فضایی این آیات نازل شد که اگر به شما آسیبی رسید، به آنها نیز آسیب رسیده. خب حکمتش چیست؟ «و تلک الایام نداولها» یعنی ما این ایام را می‌چرخانیم. شنیده‌اید می‌گویند روزگار چرخ‌گردان است؟ خدا می‌فرماید ما چرخ روزگار را می‌چرخانیم. ما این ایام را می‌گردانیم بین شما. یک روز بالا هستی؛ یک روز پایین هستی؛ گهی زین به پشت؛ و گهی پشت به زین.

آثار و حکمت‌های گردش روزگار و بالا و پائین دنیا

«تلک الایام نداولها بین الناس و لیعلم الله الذین آمنوا» اینجا اصطلاحاً می‌گویند معطوف ذکر شده و معطوف علیه ذکر نشده. خدا فرموده: ما این کار را می‌کنیم و چرخ روزگار را می‌گردانیم و به خاطر فلان مسأله، قبلش چی بود که خدایا می‌فرمایی «و به خاطر فلان مسأله» آن اولی را نگفتی که حالا این ادامه‌اش باشد. در اینجا بزرگان می‌فرمایند این وسط را که خدا نگفته به این علت است که در این میان حکمت‌ها و فلسفه‌های متعددی است که عقل انسان ظرفیت پذیرش آن را ندارد. ولی برخی از این چیزها که در این وسط نیامده چون عقل انسان تا حدودی می‌فهمد در روایات اشاره شده (البته این مقدار نسبت به مسائل زیادی که گفته نشده ناچیز است)

ارتقاء درجات مؤمنین

از جمله فرموده‌اند فلسفه برخی از مصائب و بلاها بالا رفتن درجه‌ی مومن است. خیلی وقتها درجه‌ای است که مومن به آن نمی‌رسد؛ الا اینکه فلان مصیبت به او برسد.

اما صادق فرمود: «ان فی الجنة منزله لا یبلغها عبد الا بالابتلاء فی جسده»^{۶۹} یک مرتبه ای در بهشت است که بنده به آن نمی‌رسد، مگر به واسطه‌ی ابتلای در جسمش؛ مبتلا شدنش به مرض و درد.

در روایت دیگری فرمود: «إِنَّهُ لَيَكُونُ لِلْعَبْدِ مَنْزِلَةٌ عِنْدَ اللَّهِ فَمَا يَنَالُهَا إِلَّا بِإِحْدَى خَصْلَتَيْنِ إِمَّا بِذَهَابِ مَالِهِ أَوْ بِبَلِيَّةٍ فِي جَسَدِهِ»^{۷۰} یک مقام و منزلتی برای بنده نزد خدا است که به آنها نمی‌رسد مگر به دو خصلت: یا باید مالش برود و در امور اقتصادی لطمه ببیند؛ یا در جسمش دچار بلا بشود.

^{۶۹} - کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۲، ص ۲۵۵.

^{۷۰} - همان، ص ۲۵۷.

سیدی که در زندان حجاج، اسم اعظم داشت

حجاج (خدا انشاءالله بر عذابش افزون کند) یک زندان در شهر واسط (شهری میان کوفه و بصره) ساخت که ۱۸۰ هزار نفر در آن محبوس بودند. این زندان به وسعت یک شهر بود، ولی بدون هیچ‌گونه امکانات رفاهی. حتی بدون سقفی که زندانیان را از گرمای سوزان آفتاب تابستان و سرمای سخت زمستان حفظ کند. بعد از مرگش پنجاه هزار مرد و سی هزار زن در زندان او بودند که شانزده هزار تن از زنان برهنه و عریان بودند.^{۷۱}

اصلاً این آدم یک مالیخولیای عجیبی در جنایت مخصوصاً نسبت به شیعه داشته. در کتب تراجم در شرح حالش آمده که هنگام تولد سوراخ دبر نداشت. بعداً مکان دبر او را سوراخ کردند، و همچنین پستان (مادر یا دایه را) قبول نمی‌کرد. شیطان در قالب انسانی متمثل شد و به راهنمایی او و با تفصیلی که در کتب تاریخ آمده است تا سه روز مقداری خون به دهانش گذارند و او می‌لیسید و روز چهارم پستان قبول کرد، به این سبب خونخوار شد و از خون ریزی نمی‌توانست خود را نگه دارد و می‌گفت: بیشترین لذت من در ریختن خون است. تعداد کشته‌های او به غیر از آنچه در جنگها کشته است، به صد و بیست هزار نفر می‌رسد.^{۷۲}

نوشته‌اند که بعضی وقتها که اشتها نداشت یک سفره چرمی داشت، دستور می‌داد آن را پهن کنند و یک نفر را می‌آوردند، گردن می‌زدند و بلافاصله فلز داغی به رگ‌های بریده‌ی آن فرد می‌گذاشتند تا رگها بسته بشود. چه صحنه اسف باری پیش می‌آمد! دیدید مرغ و یا حیوان را که سر می‌برند، چه کار می‌کنند؟! دست و پا می‌زند و خون خارج می‌شود. این خون اگر خارج نشود، این همینطور دست و پا می‌زند. روی این سفره چرمی آن بیچاره که دست و پا می‌زد، این خبیث شروع می‌کرد به غذا خوردن. اینطور آدمی بوده.

زندانی داشت در وسط بیابان. این زندان سقف نداشت. در بیابان شب‌ها فوق‌العاده سرد و روزها فوق‌العاده گرم است. این زندان سقف نداشت، برای این که دائماً در معرض سرمای شب و گرمای روز باشند. به هر کدام از اینها در روز یک قرص نان می‌دادند. نان جو بود که آن را با مقداری نمک و خاکستر مخلوط می‌کردند و هنگامی که زندانیان مدتی از آن تغذیه می‌کردند، رنگ صورتشان دگرگون می‌شد و گاهی کاملاً سیاه می‌شدند. مرحوم محدث قمی نقل می‌کند: پسر بچه‌ای را در زندان حجاج زندانی کرده بودند. بعد از مدتی که به مادرش اجازه‌ی ملاقات با او را دادند، وقتی با پسرش روبرو شد، او را نشناخت و اصرار داشت که این فرزند من نیست. پسر گفت مادرم، به خدا سوگند که من فرزند توام. و سپس نشانه‌های متعددی داد، از جمله اسم پدر خودش و همچنین نام پدر مادرش را برد. مادر ناباورانه همچنان در قیافه‌ی فرزند دقت می‌کرد. وقتی از مجموع قرائن یقین پیدا کرد که او فرزند اوست، فریادی کشید و روی زمین افتاد و جان به جان آفرین داد.^{۷۳}

^{۷۱} - ن.ک: قمی، عباس، سفینه البحار، ص ۹۱.

^{۷۲} - ن.ک: همان، ص ۹۰.

^{۷۳} - ن.ک: همان، ص ۹۱.

اگر کسی در این زندان می‌مرد، اجازه نمی‌دادند آن جنازه را نه دفن کنند و نه بیرون ببرند، تا همین طور بگردد و بیوسد و بقیه هم معذب باشند. فضای خیلی عجیب و غریب و اسفناکی بود. زن و مرد را با هم مختلط نگه می‌داشتند و عده‌ای را هم عمدا برهنه نگه می‌داشتند. در چنین فضای وحشتناکی یک وقت زندانی‌ها - حالا نمی‌دانم چطور - فهمیدند که یک سیدی در بینشان هست که اسم اعظم میداند و مستجاب‌الدعوه است. بهش گفتند چرا دعا نمیکنی ما نجات پیدا کنیم یا حجاج به درک واصل شود و یک طوری اسباب نجات ما فراهم شود؟ ایشان اول حاشا کرد و انکار کرد که چه کسی گفته من مستجاب‌الدعوه هستم. آنقدر به او فشار آوردند و اصرار کردند که ایشان مجبور شد، کشف اسرار کند. گفت ببینید من جایگاه حجاج را در جهنم و جایگاه خودم و شما را در بهشت دارم می‌بینم. اگر دعا کنم که به گونه‌ای خلاصی پیدا کنیم، نه حجاج به آن مرتبه‌ی از عذاب می‌رسد و نه من و شما به آن مرتبه عالی از بهشت. من همچین کاری نمی‌کنم؛ تحمل کنید.

تازه همین گرفتاری‌هایی که ناشی از کوتاهی‌های خودمان است و خدا از سر لطفش کفاره‌ی گناهانمان قرار داده تا ظلمت‌ها به آن عالم نرسد و قبل از انتقال به قیامت پرونده سفید شود و حساب‌ها صفر شود، باز برای همین‌هایی که خودمان کردیم، نمی‌دانید که خدا چه جوری جبران می‌کند. نمی‌دانیم خدا آنجا چطور جبران می‌کند و از خجالت ما در می‌آید. روایتش را دیشب عرض کردیم که بنده وقتی آن طرف جبران الهی را می‌بیند، غصه می‌خورد که خدایا! کاش در دنیا من را با قیچی تکه‌تکه کرده بودی.

اتمام حجت بر بندگان

نتیجه‌ی دیگر این گردش ایام، اتمام حجت است. شما اگر امتحان نشوی، فردای قیامت اگر خداوند به شما فرمود: «شما آدم خبیثی بودی؛ بفرما برو جهنم»، آیا بر نمی‌گردد بگویی: «خدایا! نه اینطور نیست. اگر مرا امتحان می‌کردی، من آدم خوبی بودم»؟ اگر امتحان نشده باشی، زبانت در درگاه خدا دراز است. اگر امتحان نشده باشی، ممکن است بگویی: «خدایا از کجا می‌دانی؟ اگر مرا امتحان می‌کردی، خوب عمل می‌کردم»

از طرف دیگر اگر بدون امتحان به کسی بفرماید: «فلانی بدون امتحان برو بهشت؛ چرا که من می‌دانم این تو باطن پاکی داری و اگر امتحانت می‌کردم، سربلند بیرون می‌آمدی؛ لذا برو به بهشت»، یک عده ممکن است زبان به اعتراض بکشایند که: «خدایا از کجا معلوم؟ اگر او را امتحانش می‌کردی، این هم مثل ما رفوزه از آب در می‌آمد.» اگر امتحان نباشد، حجت تمام نمی‌شود. بر خودت تمام نمی‌شود؛ بر دیگران هم تمام نمی‌شود. همه ممکن است اعتراض بکنند. سنت ابتلا و امتحان حجت را تمام می‌کند بر همه کس؛ مشخص می‌شود که چه کاره است.

معلوم شدن مؤمنین

اما اولین اثری که در آیه آمده چیست؟ «لِیَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا» یعنی خدا مؤمنین را بشناسد. یعنی چی بشناسد؟ مگر خدا جاهل است؟ نمی‌داند چه کسی اهل ایمان است و چه کسی نیست؟ یک بحث سنگین داریم در مورد علم ذاتی و علم فعلی خداوند، آن را فعلا بحث نمی‌کنیم. الان به درد من و شما نمی‌خورد. این را اگر بخواهیم به گونه‌ای ساده و همه فهم بیان کنیم، «لِیَعْلَمَ» یعنی «لِیَعْلَمَ» یعنی خدا روشن کند، معلوم کند برای همه که چه کسی اهل ایمان

است و چه کسی اهل نفاق و کفر درونی است. مطلب روشن بشود برای همه. خدا مثل معلمی می ماند که قبل از امتحان می داند که فلانی و فلانی و فلانی ۲۰ می گیرند، فلانی و فلانی و فلانی هم رد می شوند؛ اما نمی تواند بدون امتحان به آن چند تا ۲۰ بدهد و آن چند تا را هم ببیند. آن وقت همه اعتراض می کنند. فلذا در عین حالی که خودش می داند چه خیر است، برای اینکه برای بقیه هم مشخص بشود، امتحان برگزار می کند.

در آیات متعددی این مسئله آمده و به این مسئله اشاره شده، از جمله در آیه ۲ سوره عنکبوت «احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا امنا و هم لا يفتنون» آیا مردم خیال می کنند همین که گفتند ایمان آوردیم، ما آنها را رها می کنیم و امتحان نمی شوند؟ بالا و پایین نمی شوند؟

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ» آیا فکر می کنید همینطوری می روید بهشت، بدون این که آن سنت هایی که در مورد پیشینیان اجرا شد، در مورد شما هم اجرا شود؟ این «ام حسبتم» در چند جا در قرآن آمده. مضمونش این است که: «فکر می کنید همین طوری می روید بهشت؟» از جمله در سوره بقره، آیه ۲۱۴؛ سوره توبه آیه ۱۶؛ سوره عنکبوت، آیه ۲؛ سوره آل عمران تا آیه ۱۹۰ به شکل های مختلف گفته شده.

الحمد لله رب العالمين

مجلس هشتم

مروری بر آنچه که گذشت

بحث به اینجا رسید که سنت هدایت خداوند در مورد بشر، اقتضای سنت دیگری به نام ابتلاء و امتحان دارد که مصائب و مشکلات نیز بخشی از همین سنت ابتلاء و امتحان هستند. گفتیم آیات ۱۴۰ و ۱۴۱ سوره مبارکه‌ی آل عمران در مسأله‌ی حکمتِ مصیبت و بلا، شاه کلید هستند. این آیات بیانگر بُبِ مطلب هستند و آیات و روایات دیگر، این آیات کلیدی را توضیح می‌دهند. یعنی هر آیه‌ی دیگری که در مورد امتحان و ابتلا وجود دارد، به نحوی محتوای آیات ۱۴۰ و ۱۴۱ سوره آل عمران را تشریح می‌کنند.

همچنین گفتیم در این دو آیه شریفه خداوند وقتی می‌خواهد آثار و حکمت‌های سنت ابتلاء و امتحان را بیان فرماید، با فراز «و ليعلم الله الذين آمنوا» شروع کرده که به بیان فنی، معطوف در این جمله ذکر شده، اما معطوف علیه حذف شده است. یعنی آیات مذکور همه‌ی حکمت‌های مطلب را نمی‌گویند و به اندازه‌ای که می‌شود و عقل شما توان دارد، مطلب را بیان می‌کند.

اولین حکمت مذکور در این آیه برای ابتلائات و امتحانات، معلوم شدن مؤمنین واقعی از منافقین و غیرمؤمنین است. ابتلائات و امتحان‌ها باعث می‌شوند تا جوهره‌ی وجود انسان‌ها معلوم شود و آنچه در باطن دارند را در کشاکش مصائب و بلاها نمایان کنند. امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: «فِي تَقْلُبِ الْأَحْوَالِ عُلْمَ جِوَاهِرِ الرَّجَالِ وَالْأَيَّامُ تُوضِحُ لَكَ

السَّرَائِرَ الْكَامِنَةَ؛ در دگرگونیهای احوال و زمانه است که گوهر مردان شناخته می‌شود و روزگار نیت‌های پنهان را برای تو آشکار می‌سازد»^{۷۴}

اما اثر و حکمت دومی که در این آیات شریفه به آن اشاره شده است، «اتخاذ شهداء» می‌باشد. «شهید» در اینجا به معنای «شاهد و گواه» است نه به معنای معهودی که از کلمه‌ی شهید در ذهن ما هست. اصلاً در قرآن کریم شهید و شهداء به معنای کشتگان راه خدا نیامده و همه جا به معنای همان شاهد و گواه است. کشته‌ی در راه خدا در قرآن با تعبیر «الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» ذکر شده است. به هر حال اثر و حمت سوم آن است که «يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ» که اینکه این به چه معناست یک بحث سنگینی است که الان به درد ما نمی‌خورد و بیانش نیاز به مقدماتی دارد که از حوصله‌ی این جمع خارج است و هر کس دوست دارد به تفسیر المیزان علامه طباطبائی ذیل این آیه مراجعه کند.

تمحیص مؤمنین

اما اثر سومی که در این آیه بیان می‌شود، فراز «وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا» می‌باشد که به معنای این است که به واسطه‌ی مصیبت و بلاء، جوهره‌ی وجود مؤمنین خالص می‌شود. گویا مؤمنین طلای مخلوطی هستند که خداوند با حرارت این مصائب آن‌ها را خالص می‌کند. این ادعا جهات مختلفی دارد؛ یکی از جهات، کفاره گناهان است که آن را مختصراً توضیح دادیم. جهت دیگر، تثبیت فضایل و خوبی‌ها و تضعیف رذائل و بدی‌ها در وجود ماست. در حقیقت، گاهی برای این امر راهی نیست مگر این‌که دائماً در معرض امتحان قرار بگیریم و رفتارهای مومنانه از ما سر بزند؛ دائماً مبتلا به بلاها شویم و شاکر خدا باشیم. باید به این بلاها به چشم امتحان نگاه کرده و همچنین، از نعمت‌ها ذوق‌زده نشویم؛ خیال برمان ندارد؛ اهل فرح نباشیم؛ اهل اسراف نباشیم؛ آیات فراوانی در مورد کسانی که با نعمت‌ها برخورد درست نمی‌کنند، نازل شده است. باید به نعمت‌ها دید درست داشته باشیم؛ آن‌ها را به قدر حاجت استفاده کنیم؛ آن‌ها را ابزاری بدانیم برای این‌که معاشمان با آن بچرخد و اضافه آن را در راه خدا مصرف کنیم؛ مازاد آن مایه امتحان ما است؛ آن را خداوند عطا کرده است و ما از خود چیزی نداریم.

از ژن خوب‌ها به من گفت: این دارایی مربوط به شایستگی خود من است، نه خدا! گفتم: اشتباه می‌کنی خداوند آن را هدیه داده. گفت: خیر! من زحمت کشیدم و آن را کسب کردم! این کلام او، با عنایت خدا بر زبانش جاری شد و باطن خود را رو کرد. برخی از ژن خوب‌ها نیز همین‌گونه‌اند؛ باطن آن‌ها تعفن است و لیکن آن را بروز نمی‌دهند. این حرف دقیقاً حرف قارون است؛ گاهی از دست افرادی که خون شهدا را با کارهایشان لگدمال می‌کنند، می‌خواهم سرم را به دیوار بکوبم! افرادی که به برکت خون شهدا به جایی رسیدند، اما هم اکنون با رفتارشان خون به دل خانواده‌ها و پیروان واقعی راه شهدا می‌کنند. دلخوشی ما این است که ولو به جهنم برویم، ولی عذاب این عده را ببینیم.

۷۴- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۸، ص ۲۳.

به بحث خود برگردیم. پس یکی از حکمت‌ها این است که در این کشاکش، رذائل در وجود ما تضعیف و فضائل تقویت می‌شود. مومن در برخورد با مصیبت این‌گونه رفتار می‌کند. یعنی اگر مصیبتی بر او وارد شود، آن را از باب لطف خداوند می‌بیند؛ صبر می‌کند؛ اهل تسلیم و رضا است؛ و با مصیبت جدید، مجدداً بر صبر، تسلیم، رضا، حلم، شکر و اداء حقوق و وظایف تمرین می‌کند. تمرین بر این کار، باعث تقویت ایمان در عبور انسان از دنیا به جهان دیگر است.

حکمت دیگر این است که ما عیوب باطنی و درونی خود را بشناسیم. تا باب امتحان پیش نیاد، بسیاری از ما از عیب هایمان غافلیم؛ در درون ما رذیله‌ای نظیر مرتبه‌ای از نفاق وجود دارد، اما از آن خبر نداریم و تا باب امتحان پیش نیاد، از این عیوب خبر دار نمی‌شویم؛ تا بزنگاهی مانند مصیبت نباشد، متوجه نمی‌شویم که عیبی در ما وجود دارد.

گفتیم که این آیات ۱۴۰ و ۱۴۱ سوره مبارکه آل‌عمران در جنگ احد نازل شد؛ جریان احد دقیقاً مصداق این حکمت است. عده‌ای از اصحاب محب دنیا بودند و خود از این رذیله خبر نداشتند. جنگ احد بهانه‌ای شد که آن‌ها متوجه این رذیله کشف شدند. حال اگر شخص می‌خواهد خود را اصلاح کند، این لطف خدا است که او را به مصیبت گرفتار می‌کند تا او متوجه عیب خود شود.

آری، حتی مومنین نیز در بسیاری موارد متوجه عیب خود نمی‌شوند. حکمت ۱۵۴ نهج البلاغه اشاره به گناهی می‌کند که بسیاری از ما از آن غافلیم؛ امیر المومنین (ع) در این روایت، یک قاعده کلی الهی را بیان می‌کند مبنی بر اینکه: «الرَّاضِي بِفِعْلٍ قَوْمٌ كَالدَّاحِلِ فِيهِ مَعَهُمْ. وَعَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانٌ: إِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ، وَإِثْمُ الرَّضَى بِهِ؛ امام علیه السلام فرمود: آن کس که به کار جمعیتی راضی باشد همچون کسی است که در آن کار با آن‌ها شرکت کرده منتها آن کس که در انجام کار باطل دخالت دارد دو گناه می‌کند: گناه عمل و گناه رضایت به آن».

یعنی فردای قیامت در صحرای محشر می‌بینیم که حجم عظیمی از اعمالی که مرتکب نشده ایم را به گردن ما می‌اندازند؛ چه اعمال خوب چه بد. با تعجب می‌گوییم: خدایا! من این کارها را انجام نداده‌ام؟ پاسخ می‌دهند: انجام داده‌ای خودت خبر نداری. وقتی که نسبت به فعل و رفتار دیگری احساس رضایت کردی، همراهی کردی و مرام و مسلک او را می‌پسندیدی، مرتکب این گناه شدی.

جنایت‌های بزرگی در یمن اتفاق افتاده است؛ همین که بگوییم «رئیس جمهوری که مرتکب این جنایت شده، مودب و باهوش است»، مصداق همراهی کردن اوست و به همین خاطر، ما نیز در عمل آن‌ها شریک خواهیم بود. این کلام، افسانه نیست؛ قاعده هستی است؛ متأسفانه ما بسیاری از بخش‌های دین را بد گفتیم که امروزه نمی‌توانیم درستش را بگوییم، چرا که به قول معروف «مثل آن است که آب دهانت را به سمت آسمان بیاندازی؛ بر می‌گردد به صورت خودت». بخشی از آیات را امروزه نمی‌توان باز کرد؛ چرا که در این صورت واویلابی خواهد شد؛ مثلاً آیات پیرامون منافقین، کفار و مشرکین را نمی‌توان باز کرد، چرا که در جمع خودمان مصادیق بسیاری دارد! در هر صورت، کسی که به فعل قومی راضی باشد، مثل این است که با آن‌ها شریک است.

گفتیم که ما به برخی از عیوب خود آگاهی نداریم. شخصی یک عمر می‌گفت: «یا ابا عبدالله، یا لیتنی کنت معکم فی کربلا فافوز فوزا عظیما». شب خواب دید که ظهر عاشورا در صحرای کربلاست؛ امام حسین (ع) به او فرمودند: فلانی! شما بسیار دوست داشتی که در کربلا با ما بودی و جانبازی می‌کردی؟ عرض کرد: بله آقا. حضرت (ع) فرمود: الان شرایط مهیاست؛ می‌خواهیم نماز بخوانیم؛ سپر تیر می‌شوی؟ عرض کرد: بله. جلوی حضرت (ع) به عنوان سپر ایستاد. آقا نماز را بست. ناگهان تیری از لشکر عمر سعد ملعون به سوی نمازگزاران آمد. شخص جاکخورده و متوجه شد که این جا، جای حرف و شعار نیست؛ تیر آمده و اگر به او بخوره، می‌میره. تیر که به نزدیکی اش رسید، جاکخالی داد و تیر به امام خورد. تیر دوم همینطور؛ تیر سوم همینطور؛ همینطور ادامه داشت تا اینکه امام (ع) قبل از اتمام نماز به شهادت رسید. شخص از خواب پرید؛ متوجه شد که همراه امام بودن تنها به حرف نیست. آری، مصیبت کربلا به آن عارف نشان داده شد تا متوجه عیب خود شود. مصیبت‌ها بستری است برای این که اشکالات و ایرادات درونی خود را بفهمیم تا اگر مرد عمل بودیم، بسم الله.

این که خدا در همین دنیا عیمان را آشکار کند، عنایت ویژه به مومنین است تا همین جا مشکلات خود را حل کند. ما شیعیان، یا باید در همین دنیا اشکالات خود را حل کنیم یا در قیامت؛ در این دنیا، هر قدر هم که مصیبت سخت باشه، بعد از مدتی (ولو ۱۰۰ سال) تمام می‌شود. اما اگر مشکل را حل نکردیم و مُردیم، حل کردنش در آنجا و اوایلایی است! ما اصلاً تصویری از برزخ نداریم. برزخ برای ما بسیار غیرمنتظره خواهد بود! بچه هیئتی‌ها، امام حسینی‌ها، برزخ برای ما بسیار غیرمنتظره خواهد بود. برزخ به این راحتی که در مورد آن صحبت شده نیست؛ به نظر، در مورد رجا بیش از اندازه سخن گفته شده است. رجا شیعه از خوفش بیشتر است. مثال ما، کیبوتری است که یک کولی پرواز می‌کند؛ گویا یک طرفش زخمی است و کج و معوج حرکت می‌کند. توان مستقیم رفتن را ندارد. شیعه اینگونه شده، چرا که رجا شیعه بسیار بیشتر از خوف گفته شده است.

برای ما، از لطف و عنایت اهل بیت (ع) بسیار سخن گفته شده، اما در مقابل، نگفته اند که روایات بسیاری می‌گویند که در قیامت «رفیق بازی» نداریم. این تفکر، تفکر یهودی است که می‌گفتند «ما رفیق خدا هستیم! هر کاری که خواستیم می‌کنیم و در قیامت تنها به مقدار ۱۰ روز گوساله پرستی عذاب می‌شویم. تازه آن هم اگر خدا ما را عذاب کند!». این اشتباه است؛ آخرت به همین سادگی نیست؛ کار بسیار دشوار است.

برخی از شیعیان در تمام دنیا از شب پنجم رجب تا نیمه شعبان، یک چله‌ای می‌گیرند و در آن دعای جوشن کبیر را به نیت ظهور حضرت (عج) می‌خوانند. این چله، دستور امام زمان به اصحاب است که در شیعه رواج پیدا کرده و آثار بسیاری دارد. جمعی از رفقای ما هر ساله این چله را می‌گیرند. عموماً اگر در این مدت دل و جان همراه باشد، الطاف و عنایاتی دارد.

یکی از رفقای ما می‌گفت: اواسط این چله خواب دیدم که از دنیا رفتم. پدر و مادرم مرا را دفن کرده و مدتی هم سر قبرم گریه و زاری کردند و بعد رفتند.

مدتی گذشت و چیز خاصی نبود. در فضای دارالرحمه می‌گشتم تا اینکه شب شد و آفتاب رفت. دلهره عجیبی پیدا کردم (این که می‌گویند «شب اول قبر»، نفس شب موضوعیت دارد. شب در ملک نشانه یک حقیقت تکوینی در

برزخ و ملکوت است. شب اول دفن، هول و هراس وحشتناکی دارد). بعد از غروب آفتاب، در حالی مضطرب و نگران بودم دو نفر از دور به من نزدیک شدند. با دیدن این دو، اضطرابم صد چندان شد تا این که نزدیک من رسیدند. یکی از آن‌ها نزد من آمد و پرسید: خدایت کیست؟ جواب دادم؛ پرسید: پیغمبر کیست؟ جواب دادم؛ پرسید: امامت کیست؟ جواب دادم؛ گفت: شهادتین را بگو. ناگهان زبانم در پاسخ به این سوال قفل شد. گفت: چرا شهادتین را نمی‌گویی؟ من هرچه تلاش کردم نتوانستم. ملک چندین بار گفت: شهادتین را بگو والا کار خراب می‌شود. هرچه تلاش می‌کردم، نمی‌توانستم و اضطرابم بیشتر می‌شد. ملک نیز فشار بیشتری می‌آورد: چرا نمی‌گویی؟ کار خراب می‌شود. کمی گذشت من هرچه تلاش کردم موفق به گفتن شهادتین نشدم؛ تا این که گفت: خراب کردی. عقب رفت و ملک دیگر جلو آمد. هر قدمی که جلو می‌آمد، چنان حال من عوض می‌شد که قابل تعریف نیست. (رفیق ما به اینجا که رسید، از شدت اضطراب تا نزدیکی از هوش رفتن پیش رفت. با آب قند و آب طلائی که به او دادیم حالش کمی بهتر شد). این ملک، با چهره‌ای بسیار خوفناک نهیبی که به من زد و گفت: شهادتین را بگو (به اینجا که رسید حال ما هم دگرگون شد). ناگهان دهانم باز شد و این فراز از دعای جوشن کبیر را با صدای بلند فریاد زدم: «الغوث الغوث خلصنا من النار یا رب». با فریاد من، چهره ترسناک او جمع و آرام شد. گفت: فعلا باهات کاری نداریم، اما دوباره برمی‌گردیم.

حال مشکل چه بود؟ پدر رفیق ما که استاد ما نیز است، تعبیر خواب می‌دانست؛ گفت: این جریان به خاطر سستی در نماز اول وقت است. تنها نماز اول وقت! همین مقدار کفایت می‌کند که ما دچار چنین عقوبتی شویم. با این وجود، مگر لطف خدا شمال ما شود که در همین دنیا اشکال کار خود را بدانیم و آن را حل کنیم؛ حل مشکل در این دنیا بسیار راحت و ساده‌تر از برزخ است؛ ممکن است ما در برزخ ما به خاطر یک رذیله کوچک چندین هزار سال گرفتار باشیم.

حضرت عیسی (ع) از قبرستانی می‌گذشت. از کنار یک قبر عبور می‌کرد که ناگهان صدای ناله صاحب قبر را شنید. فرمود: به اذن الله زنده شو. پیرمردی زنده شد. حضرت (ع) به وی فرمود: چرا ناله می‌کنی؟ پاسخ داد: در دنیا، مقداری مال یتیم در اموالم آمد و من فهمیدم، اما چون کم بود اعتنا نکردم. حضرت عیسی (ع) فرمود: چند سال است که مردی؟ پیرمرد پاسخ داد: ۱۸۰۰ سال؛ و ۱۸۰۰ سال است که در قبر معذبم! حضرت عیسی (ع) فرمود: آیا به حجت در زمان خودت مومن بودی است؟ عرض کرد: آری. حضرت (ع) دست به دعا برداشت و گفت: خدایا از ما بقی عذاب این بنده در گذر. خدای رحیم نیز عذاب او را بخشید.

آری، ۱۸۰۰ سال عذاب به خاطر اختلاط مقدار اندکی از مال یتیم با اموال خود. حال فرض کنید اگر رذیله‌ی سنگینی در وجود انسان باشد؛ و او یلاست. سعد بن معاذ، یکی از صحابی نام‌دار پیغمبر (ص) بود. پیامبر اکرم (ص) در تشییع جنازه او بدون عمامه و با پای برهنه شرکت کرد! عرض کردند: یا رسول الله (ص)، ندیده بودیم که در تشییع جنازه کسی این چنین حضور پیدا کنید؟ فرمودند: الان چندین هزار فرشته با پای برهنه و بدون عمامه در تشییع جنازه سعد بن معاذ شرکت کردند؛ من هم به آن‌ها اقتدا کردم. سعد مقام بالایی داشت؛ حتی قبل از آنکه او را در قبر بگذارند، خود پیامبر (ص) قبر را بررسی کرد؛ جنازه را در قبر گذاشت؛ صورت سعد را بر خاک گذاشت؛

لحد را گذاشت و دعا کرد. مادر سعد گفت: «یا سعد هینئا لک الجنة؛ سعد، بهشت گوارایت باد». نبی اکرم (ص) صدای مادر سعد را شنید و فرمود: نمی‌دانی که الان قبر چه فشاری به سعد وارد کرد! مادر سعد عرض کرد: یا رسول الله، چرا؟ فرمودند: سعد با خانواده خود حسن خلق نداشت!

آری، سعدی که پیغمبر خدا (ص) و چندین هزار فرشته با پای برهنه و بدون عمامه در تشییع جنازه اش بودند، سعدی که نبی اکرم او را در قبر می‌گذارد و دعا می‌کند، به خاطر نداشتن حسن خلق با خانواده دچار چنین عذابی می‌شود. و او ایلا! خدایا با ما چه معامله‌ای می‌کنی؟ خدایا! به حق خوبان درگاهت قسم، به حق امیرالمومنین (ع)، به حق اباعبدالله (ع) که خود این ولایت و محبت را در دل ما گذاشتی، خدایا! رذائل را قبل از اینکه را از دنیا بریم، با لطف و عنایت خودت بالعافیه پاک بفرما. خدایا! این پاک شدن را برای خودمان نمی‌خواهیم، برای نوکری و سربازی، ولی عصر (عج) می‌خواهیم. خدایا، رذائل را از وجود ما پاک گردان. خلاصه آنکه یکی از فلسفه‌های مسیر تا این است که ما اشکالات و معایب خود را متوجه شویم.

بلا و مصیبت در جامعه ایمانی

فتنه و بلا در جامعه ایمانی نیز محبت و عنایت ویژه خداوند است. فتنه ۸۸، مصداق بارز این ادعاست؛ در این فتنه منافقانی که در بدنه این مملکت و جزء مسئولین این مملکت بودند، مثل غده‌های سرطانی رو شدند. فتنه ۸۸ باعث شد که ما منافقینی که تا رده مسئولین نیز پیشرفته بودند، کشف کنیم و به فکر اصلاح بیفتیم. گرچه به اعتقاد من، ما از این جریان به درستی استفاده نکردیم، اما به هر حال، بسیاری از مردم که اعتقاد درستی نسبت به این عده نداشتند و الحمدلله بعد از این حادثه متوجه مطلب شدند.

با این فتنه تا حدودی جامعه پاکسازی شد؛ این افراد در بدنه جامعه بودند؛ یکی از این اشخاص، لیدر اصلی لانه جاسوسی و رابط امام بود که در این فتنه به لطف خدا مجبور شد ماهیت خودش را رو و اعلام کند که حتی در زمان امام هم ولایت فقیه را قبول نداشته، اما هیبت امام اجازه نداد که عدم ولایت پذیری خود را آشکار کند. اگر این فضا پیش نیامده بود، باطن متعفن این اشخاص کشف نمی‌شد. (گرچه اشخاصی که از سفره قرآن استفاده کرده باشند، در شناسایی واقعیت درونی آن‌ها دچار مشکل نمی‌شد).

خلاصه آنکه، بلا و مصیبت در بسیاری از موارد باعث می‌شود که هم فرد و هم جامعه به مشکلات خود آگاه شوند. در برهه‌ای، امام خامنه‌ای بارها فرمودند که به داد علوم انسانی برسید. عده‌ای متوجه اصرار حضرت آقا نشدند. در جریان فتنه ۸۸ حضرت آقا فرمود: این جریانات ناشی از این است ما از سفره علوم انسانی غرب تغذیه می‌کنیم. این روشنگری و درس از فتنه سبب شد برخی به هوش آمده و بفهمند که باید در علوم انسانی تجدید نظر شود و ثمره اش، جنب و جوشی که کم و بیش امروزه انجام می‌شود.

یکی دیگر از حکمت‌های بلا و مصیبت، محق کافرین است. خداوند متعال در آیه ۱۴۱ آل عمران می‌فرماید: «وَلِيْمَحِصَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمَحَقَ الْكَافِرِينَ؛ و تا خداوند، افراد باایمان را خالص گرداند (و ورزیده شوند)؛ و کافران را به تدریج نابود سازد».

«محق» یعنی چیزی را تدریجاً نابود کردن. در اواخر ماه قمری که هلال ماه رویت نمی‌شود، می‌گویند: «ماه در محاق است». در اواخر ماه‌های قمری دیدن ماه به تدریج کم می‌شود تا اینکه در چند روز آخر رویت نمی‌شود. خداوند با فتنه‌ها، مصائب و مشکلات به واسطه سنت محق، کفار را نابود می‌کند. یعنی همان طور که مومنین در کشاکش گرداب بلاها، آرام آرام تقویت می‌شوند و تمرین فضائل می‌کنند در طرف دیگر، فضیلت کفار (بر فرض که داشته باشند) آرام آرام از بین می‌رود تا اینکه به طور کلی رذیله شوند. باطن کفار رذالت است، اما به هر حال، فضائلی هم دارند که بلاها باعث می‌شود که از آن‌ها نفاق و رذیله سر بزنند و در مقابل، فضیلت هایش از بین برود تا به جوهره اصلی خود، یعنی خبثت و رذالت برسند.

گفتیم که اگر جریان کربلا نبود، شخصی مثل حر، حر نمی‌شد و تمحیصی که قرار بود برای حر اتفاق بیفتد، اتفاق نمی‌افتاد. حر در لشکر عمر سعد و سپاه یزید بود، اما این کشاکش او را به امام حسین (ع) رساند. اگر این حادثه نبود، نه عمر سعد، عمر سعد می‌شد و نه شمر، شمر. خبثت در عمر سعد بود، حتی زمانی که در رکاب حضرت امیر (ع) شمشیر می‌زد، اما کشف این خبثت، نیازمند گذراندن این بالا و پایینی هاست تا اینکه در جریان کربلا این خبثت بروز کند؛ اگر حادثه کربلا نبود، نه آن صحنه‌های زیبای ایمانی محقق می‌شد و نه آن صحنه‌های کریه نفاق و کفر.

در طول تاریخ، خداوند متعال بارها با بلاها و مصائب، چندین نشانه را با یک تیر می‌زند؛ هم کفاره گناه مومن را حساب می‌کند؛ هم حب دنیا را در درون او تضعیف و توجه به آخرت را تقویت می‌کند؛ هم صف مومنین را از صف منافقین جدا می‌کند؛ هم تمحیص مومنین و هم محق کفار را رقم می‌زند؛ هم فرد و هم جامعه ایمانی را واکسینه می‌کند. اگر بخواهیم جمع کنیم، باید بگوییم تا وقتی در دایره ولایت هستیم به انحاء مختلف دچار بلا می‌شویم و بی شک این اتفاق، از لطف و عنایت خداوند است.

در این مورد روایات زیادی وجود دارد که ما به خاطر ضیق وقت به یک روایت اکتفا می‌کنیم:

امام صادق (ع) می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لِيَغْذِي عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ كَمَا تَغْدِي الْوَالِدَةُ وَلَدَهَا بِاللَبَنِ؛ خداوند متعال، بنده مومن خود را با بلا تغذیه می‌کند همان‌طور که مادر، فرزند خود را با شیر تغذیه می‌کند»^۱.

بهترین غذا برای کودک، شیر مادر است که هم آثار و فواید جسمانی متعدد و هم آثار و فواید روانی متعددی دارد؛ هم او را رشد می‌دهد و هم بیماری‌ها را از او دور می‌کند. همان‌طور که مادر بچه اش را با شیر خود تغذیه می‌کند، خداوند متعال نیز بنده مومن خود را با بلا تغذیه می‌کند. خداوند با بلاها بنده اش را رشد می‌دهد، برکت مادی و معنوی عنایت می‌کند و

با این بیان، می‌توان گفت: تحریم نفت، آثار بسیاری دارد؛ ما بدون این بلا، توان حرکت و پیشرفت را نداریم. مملکت ما، به مانند یک پولدار بی‌عرضه است که دست در جیب پدر خود دارد! تکیه ما به نفت، غده سرطانی است. ای کاش! ما صد درصد تحریم می‌شدیم تا خودمون را اصلاح کنیم.

علت بلا و مصیبت اهل بیت (ع)

اما چرا اولیاء خدا نظیر اهل بیت (ع) گرفتارند؟ چرا این همه بلا و مصیبت بر اهل بیت (ع) نازل شده است؟ آیا آن‌ها محبت دنیا دارند؟ خیر؛ این حرف معنا ندارد. آیا بلا کفاره گناهانشان است؟ خیر، این حرف نیز بی‌معنا است. آیا علت نزول، تثبیت ایمانشان است؟ خیر. آیا علت نزول، تضعیف رذائل است؟ خیر.

البته نزول بلا جهت علو درجات اهل بیت (ع) ممکن است. امام حسین (ع) فرمود: جدم رسول خدا (ص) به خوابم آمد و فرمود: برای تو نزد خداوند تعالی درجه‌ای است که به آن نخواهی رسید مگر آنکه در راه وی شهید شوی. البته با خانواده خود؛ یعنی با شهادت علی اکبر، قاسم، عون، جعفر، و حتی زینب، رقیه، سکینه و علی اصغر (صلوات الله علیهم اجمعین) و ...

می‌دانید عامل اصلی نزول بلا و مصیبت بر اهل بیت (ع) و اولیاء الله چیست؟ پیروانش! آری، نزول بلا بر اهل بیت (ع) به خاطر کوتاهی‌ها ما، پیروان اهل بیت (ع) است.

و الحمد لله رب العالمین

فهرست منابع

ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، قم، دار سید الشهداء للنشر، ۱۴۰۵ق.

ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ش.

ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الاخبار، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ق.

ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی الطفوف (ترجمه احمد فهری زنجانی)، تهران، انتشارات جهان، ۱۳۴۸ش.

ابن فهد حلّی، احمد بن محمد، عده الداعی و نجاح الساعی، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ق.

ابن همام اسکافی، محمد، التمهیص، قم، مدرسه الإمام المهدی، ۱۴۰۴ق.

بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، قم، موسسه البعثه، قسم الدراسات الإسلامیه، ۱۴۱۵ق.

پاینده، ابو القاسم، نهج الفصاحه، تهران، دنیای دانش، چاپ چهارم، ۱۳۸۲ش.

- التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري، قم، مدرسه الإمام المهدي، ۱۴۰۹ق.
- تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، قم، دار الكتاب الإسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.
- جزایری، سید نورالدین، الخصائص الزینیه، بیروت، دار الحوراء، ۱۴۲۵ق.
- حبییان، احمد، تصویری از بهشت و جهنم، تهران، انتشارات امیرکبیر/ چاپ و نشر بین الملل، چاپ نهم، ۱۳۸۳ش.
- حراغلمی، محمد بن حسن، الجواهر السنیة فی الأحادیث القدسیه، تهران، انتشارات دهقان، چاپ سوم، ۱۳۸۰ش.
- حویزی، عبدعلی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، قم، اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ق.
- دیلمی، حسن بن محمد، أعلام الدین فی صفات المؤمنین، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۸ق.
- الراوندی، قطب الدین، الدعوات، قم، مدرسه الإمام المهدي، ۱۴۰۷ق.
- سپهر، عباسقلی و کیانفر، جمشید، ناسخ التواریخ، ج ۱۸ (زندگانی زینب کبری (س) «طراز المذهب»)، تهران، نشر اساطیر، ۱۳۹۰ش.
- شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، قم، هجرت، ۱۴۱۴ق.
- شعیری، محمد بن محمد، جامع الاخبار، نجف، مطبعة حیدریه، بی تا.
- صدقی، محمد، «آدم از دیدگاه قرآن و عهدین»، فصلنامه خط اول، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۵ش، ص ۷۳ - ۹۴.
- صغار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
- طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، لبنان/ بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۳۹۰ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، چاپ دوم، ۱۳۷۲ش.
- عادلی، سید مرتضی، «تصویر خدا در عهد عتیق»، نیستان، شماره ۲، بهار و تابستان ۱۳۹۰ش، ص ۵۱ - ۷۰.
- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تهران، المطبعة العلمیه، ۱۳۸۰ق.
- فیض کاشانی، مولی محسن، المحججه البيضاء، قم، جامعه مدرسین، چاپ چهارم، ۱۴۱۷ق.
- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم، دار الكتاب، چاپ سوم، ۱۴۰۴ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی - اختیار معرفه الرجال، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۳۶۳ش.
- متقی هندی، علی بن حسام الدین، کنز العمال، بیروت، مؤسسه الرساله، چاپ پنجم، ۱۴۰۵ق.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الإسلامیه، چاپ دهم، ۱۳۷۱ش.